

حقیقت

دوره دوم

فروردین ۷۴ شماره ۲۴

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

تعمیق بحران و سیر قهقرانی اقتصاد

را کشیده است. بحث بر سر بحران کنونی بناگزیبر این مسئله مرکزی را بمیان می کشد که چه طبقاتی باید سرنگون شوند و چه طبقاتی قدرت سیاسی را به کف آورند. بحث در مورد آینده نوع بشر، در مورد انقلاب پرولتری است.

عامل تشدید بحران

جمهوری اسلامی عامل تشدید بحران میباشد. این بحران ریشه در ذات نظام اقتصادی ایران دارد: نظامی که در اقتصاد سرمایه داری جهانی ادغام شده و امپریالیسم آترا بطور غیر مستقیم کنترل میکند؛ نظامی عقب مانده که طبقات ارتجاعی بورژوا. ملاک به شیوه های سرمایه داری و نیمه فئودالی (۱) از کارگران و دهقانان بهره کشی میکنند.

بحران کنونی نتیجه و نمایانگر هرچه پوسیده تر شدن این نظام اقتصادی طبقاتی است. در پانزده سال گذشته رژیم جمهوری اسلامی هر چه بیشتر این نظام اقتصادی را تقویت کرد و بر پوسیدگی جانکاه آن افزود. شحنه های دربار ولایت فقیه از یکسو بر اختناق و سرکوب سیاسی افزودند و از سوی دیگر بر کلیه ارکان اقتصادی از کشاورزی و صنعت تا تجارت چنگ انداختند. آنها دلالتی و نزول خواری و زمین خواری را آنچه بان باب کردند که در تاریخ بقیه در صفحه ۱۲

بحران اقتصادی ایران بواقع عمیق است و تغییرات شگرفی را در چهره اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه داده و میدهد. این یک بحران اقتصادی زودگذر با اثراتی قابل اغماض نیست. این بحران به وضوح به یک شاخص اصلی جامعه بدل شده و همه چیز، منجمله موقعیت سیاسی رژیم جمهوری اسلامی را رقم می زند. این بحران تأثیرات قابل ملاحظه ای بر ساختار طبقاتی ایران گذاشته است. استمرار آن میلیونها دهقان و کارگر را از تولید گسسته و لانه های عظیمی از اقشار میانی شهرها را به رده اقشار تحتانی جامعه پرتاب نموده است. این بحران موجب تحرك نیروهای سیاسی و تغییر ماهیت برخی از آنان شده است. چگونگی برخورد به این بحران و راه برون رفت از آن، خطوط تمایز میان منافع طبقاتی گوناگون را سرعت مشخص می کند. این بحران اقتصادی قبل از هر چیز ماهیت این رژیم را آشکار میکند که تا مغز استخوان وابسته به امپریالیسم است.

بحث بر سر این بحران، لاجرم بحث بر سر نظام طبقاتی ارتجاعی و عقب افتاده ای است که اکثریت مردم ما را به زندگی جهنمی محکوم نموده و اقلیتی مفتخور و بیعار را ثروتمند میکند. لاجرم بحث بر سر هیولای سیری ناپذیری بنام سرمایه مالی بین المللی است که تا حد موت خون اقتصاد ایران

خطاب به

بیشروان و فعالین

جنبش های توده ای

شورش توده ها بر حق است. آنان تحقیر و لگدمال شدن را نمی پذیرند. آنان نظم کهن را به مصاف طلبیده و باید از طریق درهم شکستن آن، نظم انقلابی خود را بر پا سازند. آن کارگرانی که پوزه عوامل رژیم را در کارخانجات بخاک می مالند؛ دهقانانی که ادارات کشاورزی را آتش میزنند؛ جوانانی که پاسداران مزدور را سر به نیست میکنند؛ زنانی که بیرحمانه به جانوران حزب اللهی حمله کرده و آنها را بر زمین میکوبند؛ ملل ستمدیده ای که نیروهای دشمن را در خاک سرزمینشان بگور می سپارند؛ آن زحمتکشان افغانی که چاقوی خود را در شکم کارفرمای دزد دندان گرد فرو میکنند؛ آنها تماما اعمال خوبی انجام میدهند. طبقات توانگر، به برکت داشتن قدرت سیاسی، ارتش و ارگانهای سرکوبگر دیگر، سألها بر توده ها آقائی کرده اند. آنها انقلاب توده ها را به مسلخ کشیدند، دسترنج مردم را به یغما برده و جیبهای خود و اربابان امپریالیستشان را پر کردند؛ حیثیت و شرف ستمدیدگان را به بازی گرفته و زیر پا گذاشتند؛ و بخاطر اینهاست که باید در جنگی سخت و خونین نابود شده و بگور سپرده شوند.

انقلابیون واقعی همدست توده های بیباخته هستند. وقتی شما تصمیم گرفته اید که نقطه پایانی بر این همه بیدادگری بگذارید، مائوئیستها همدست شما هستند.

مبارزه توده ها قدرتمند است

خیزشهای توده ای، صحنه سیاسی جامعه را دستخوش تغییر کرده است. این یک بقیه در صفحه ۲

در این شماره می خوانید:

«سناریوی سیاه و سفید»: دورنمای جدید
«حزب کمونیست کارگری ایران»

صفحه ۶

صفحه ۲۰

نکاتی درباره اوضاع سیاسی جاری

صفحه ۲۴

رهائی زنان در گرو کسب قدرت سیاسی است

صفحه ۲۸

قطعه نامه در حمایت از جنگ خلق در پرو
و در دفاع از جان صدر گونزالو

خطاب به پیشروان.....

خصوصیت برجسته اوضاع کنونی جامعه بوده و تاکیددی است بر این حقیقت تاریخی که توده ها انقلاب میخواهند. وزنه این مبارزات آنقدر سنگین شده که همه را به جنب و جوش واداشته و مجبور میکند که موضع اختیار کنند. مبارزه توده ها از نظر قدرتهای بزرگ امپریالیستی، رژیم جمهوری اسلامی و کلیه طبقات ارتجاعی و احوان و انصارشان، بسیار بد است. زیرا توده پیاخته مهمترین عنصر تهدید کننده نظام آنهاست. ضربه خوردن به دم و دستگاه ارتجاعی آنها، معنایش به وجود آمدن شرایطی است که آنها دیگر نتوانند بحد اکثر رمق مردم ما را بکشند؛ معنایش اینست که پیش از این نتوانند به بقیمت خون مردم ما سودهای کلان نصیب خود کنند. این مبارزات پراکنده و خودبخودی است، ولی آنقدر توانمند است که قدرتهای بزرگ (بخصوص آمریکا) را وادار به اتخاذ سیاستی برای مقابله با خود می کند. این جمعیندی آمریکا پس از شورش قهرآمیز و قدرتمند توده ها در مشهد است. آنها در این شورشها قابلیت این را میبینند که کنترل همه چیز را از دست آنان خارج کند. خطر این را میبینند که بر زمینه بیداری و پیاخیزی توده ها، فرصتهای مساعدی برای یک نیروی واقعا انقلابی و ضدامپریالیستی فراهم شود تا بتواند یک جنگ واقعی و تمام عیار را آغاز کرده و به پیش برد و سفره هفت رنگ آنها را از ایران برچیند. جنب و جوش کنونی آنها بهمین خاطرست. امپریالیستها منافع زیادی در ایران دارند و نمیخواهند به پایه های دولت ارتجاعی که خود ساخته و پرداخته اند، لطمات جدی وارد آید. برای ممانعت از این حتی حاضرند نوکران خود را در ایران قربانی کرده و یا شکل و ترکیب حکومت کنونی را تعویض کنند؛ با این تصور که خشم سوزان توده ها در نتیجه این اقدامات فروکش کرده و آنها بتوانند بدون دردسر یک دور دیگر به ستمگری خود ادامه دهند. دلیل اصلی کشمکشهای میان آمریکا و جمهوری اسلامی اینست. سرمایه داران آمریکائی برای حفظ منافعشان در این گوشه از جهان، تغییراتی در هیئت حاکمه ایران را لازم میدانند و سگهای جمهوری اسلامی از این مسئله ناراضی هستند. حقیقتا که نوکر امپریالیسم بودن عاقبت خوشی ندارد.

این مبارزات تضادهای درون مرتجعین اسلامی را تشدید کرده است. مسئله مرکزی همه شان اینست که چگونه مانع فروپاشی این نظام شوند. آنها برای اینکار از هر ابزاری استفاده میکنند. برخی جناحهای ارتجاع که میخواهند نقش سوپاپ اطمینان را بازی نموده و سیاست نه سیخ بسوزد نه کباب را اتخاذ کنند، به اصطلاح افشاگر زیاده روی و ثروت اندوزی بیحساب و کتاب جناحهای دیگر و عناصری از هیئت حاکمه شده اند. آنها حرف دلشان اینست که دزدی و غارت دسترنج مردم باید حساب و کتاب داشته باشد و گر نه همه چیز از کف خواهد رفت. آنها دل نگران سهم خود، و امروز بیشتر از هر چیز نگران کل نظامشان هستند. بهمین خاطر چهره منقذ بخود گرفته اند. میخواهند به مردم القاء کنند که

مشکل صرفا اجحاف و زیاده روی برخی افرادست و اگر ما جای آنها را بگیریم اوضاع روبراه میشود. شورش توده ها خواب خوش همه مرتجعین را بهم زده است. همه این پست فطرتها میدانند که طی سالها حاکمیت چه بر سر مردم آورده اند و میفهمند که روزهای انتقام فرا میرسد. عامل اصلی فعال شدن جناحهای گوناگون مرتجعین و حیلہ گری هایشان، هراس دائمی از چنین روزهایی است.

اما توده ها با مبارزات خود همه طبقات و گروهبندهای سیاسی را محک میزنند. آنها با پیاخیزی خود جامعه را دو شقه میکنند. یا قبول کنید و همدست این مبارزات باشید و یا اینکه آن را طرد کنید و در مقابل خلق صف آرائی کنید. راه سومی موجود نیست. موضع وسط و دو پهلو گرفتن قبول نیست. ضمنا دایره برای دو دوزه بازی هم هرچه تنگتر میشود. برخی که میخواهند موضع «وسط» بگیرند میگویند: «مبارزه توده ها خوبست اما بشرط اینکه مودب و متین باشند و زیاده روی نکنند! شورش مشهد و قزوین خوب بود تا آنجائی که چیزی به آتش کشیده نشده بود و خونی بر زمین ریخته نشده بود.» اینها چرنیدیات است. چون اولاً محرك پیاخیزی توده ها، عملکرد این نظام ناعادلانه است. بنابراین مسئول این وضعیت کسانی هستند که با در اختیار داشتن قدرت از توده ها سوء استفاده کرده و آنها را لگدمال کرده اند. ثانياً، همانطوری که مائو تسه دون آموخت: انقلاب مجلس میهمانی نیست. مهربان و مودب هم نیست. بلکه شورش و طغیان است. اندرزه های حکیمانه کسانی که از «زیاده روی» و «بی ادبی» توده ها ناراضیند برای اینست که مردم دست به سلاح نبرند و به وصله پینه دم و دستگاه پوسیده رضایت دهند. تا باز هم روز از نو روزی از نو.

مرز تمایز میان بد و خوب بسیار روشن است. شورش توده ها خوبست، اعمال مرتجعین بد است. بنابراین هر کس میخواهد واقعا علیه بیعدالتی مبارزه کند، نباید از قدرت و خشم توده ها به هراس بیفتد؛ باید از مبارزات مردم بی قید و شرط حمایت کند و علیه اقدامات تلافی جویانه دشمن، علیه اعدام، پیگرد و بگیر و ببند پیشروان و رزمندگان جنبشهای توده ای مبارزه کند. روشنفکران مترقی باید در پشتیبانی از مبارزات توده ای، در وصف خیزشها و قهرمانی های مردم و در تشریح ستمهای رفته بر آنها بگویند و بنویسند؛ و بدین ترتیب هم بر آتش مبارزه علیه رژیم تبهکار جمهوری اسلامی بدمند و هم صدای توده ها را بطور گسترده تر بگوش آحاد جامعه برسانند.

از نظر انقلابیون واقعی، مبارزات توده ها بسیار خوبست. شورش بر حق است و اما و اگر ندارد. انقلابیون راستین بر آتش مبارزات قهرآمیز توده ها میدمند و درسها و دستاوردهای آنرا جمعیندی کرده و در خدمت جنگی واقعی قرار می دهند؛ جنگی که میتواند بساط ظلم و ستم را از این جامعه جارو کند. این شورشها بیان بالا رفتن آمادگی و توان مردم ما برای رویارویی با دشمنان است. این مبارزات، اعتماد به نفس و روحیه انقلابی مردم ما را بالاتر میبرد. حرکت قهرآمیز توده ها، اینکه مظاهر رژیم را به

آتش میکشند و عوامل مزدور دشمن را مجازات میکنند، علنا قصد جان مقامات محلی اعم از شهردار و فرماندار و غیره را میکنند، تماما خوبست و تحسین برانگیز. دلاوری مردم و روحیه نهراسیدن از قربانی و مرگ، نقطه قوت مهم این مبارزات است و الهام بخش میباشد. اینها همه نشان از آن دارد که مردم ما صرفا مقاومت نمیخواهند بلکه میخواهند انتقام ستمهایی که بر آنها رفته را بگیرند. این مبارزات همچون مدرسه جنگ است و درسهای زیادی را در خود فشرده کرده است.

این مبارزات ضعف و استیصال دشمنان را در برابر توده های متحد آشکار میکند و نشان میدهد که چقدر آنها از همبستگی میان توده ها هراس دارند. توده ها در مواجهه با مبارزات خود برخورد اقشار و طبقات مختلف را می سنجند، حرفها و اظهار نظر ایشان را می شنوند و نتیجتا نسبت به سایر اقشار و طبقات و جایگاه آنها شناخت بیشتری کسب میکنند. این مبارزات هرچند خودبخودی است ولی در مواردی توده ها تاکتیگهائی را بکار میبرند که عنصری چند از روش جنگی یک جنگ واقعی را منعکس میسازد. مثلا آنها به تجربه در می یابند که باید دشمن را غافلگیر کرده، بطور دسته جمعی به او حمله کنند و سپس پراکنده شوند. نشانه هائی از این روش هم در مبارزات توده ها در مشهد و هم در مبارزات پراکنده جوانان در محلات مختلف مشاهده شده که هرچند به مشخصه عمومی این جنبشها تبدیل نشده اما کیفیات خوبیست که توده ها از خود نشان میدهند و باید فراگیر شود. این مبارزات مصالح مهمی از یک جنگ انقلابی را در خود فشرده کرده است. از درون این خیزشها پیشروانی بجلوی صحنه می آیند که بازیکنان قدرتمند نبردهای بزرگ آتی خواهند بود: زنان و مردان دلیر و از جان گذشته ای که صف مقدم نبرد را اشغال کرده و در محدوده توانائی و امکانات خود تلاش میکنند تا راههای پیروزی را بیابند. اینها همه ذخائری عالیست و دستاوردهای مهم این خیزشها میباشد.

مضافا این مبارزات به ناگزیر و در مقاطعی دشمن را به عقب نشینی وادار دارد. در هر طرح و سیاستی که امپریالیستها و نوکران شان بخواهند علیه خلق پیاده کنند، مجبورند حضور توده ها، شورشهای آنها و قابلیت گسترش آن را در نظر بگیرند. مثلا اربابان رفسنجانی به او میگویند برای اینکه اقتصاد جامعه از این حالت رکود و بحران مقداری در بیاید، باید طرحهای ریاضت کشی سریعا به اجراء گذاشته شود. باید آخرین لقمه غذای مردم از دستشان ربوده شده و بخارج صادر شود تا ما سرمایه بیشتری در اختیار شما قرار بدهیم. اما پیاده کردن سریع این طرحها با مقاومت و مبارزه مردم ما روبرو میشود؛ برای همین مجبورند محتاطانه تر عمل کنند. وقتی مردم علیه گرانی مایحتاج اولیه زندگیشان مبارزه میکنند، وقتی در مقابل خراب کردن سر پناه خود بولدورهای شهرداری را به آتش میکشند، دشمنان خلق مجبور میشوند در جلسه بعدی شورای امنیت به یکدیگر بگویند که بهتر است فعلا کمی دست نگه داریم. آهسته آهسته برویم؛ و گر نه سیل خواهد آمد! اینها نشان میدهد که حتی

بصور کوتاه مدت هم برای اینکه جلوی حملات هر چه وحشیانه تر دشمن به سطح زندگی و معیشت توده ها گرفته شود، تنها چاره مبارزه و اعمال زور است.

ما میخوایم پیروز شویم

این مبارزات به دشمن ضربات مهمی میزند؛ در دژ حکومتیان و مزدوران هراس ایجاد میکند. این مبارزات حتی میتواند باعث تغییرات و جابجائی هائی در حکومت فعلی و ترکیب آن بشود. ولی از این طریق حق حاکمیت نصیب زحمتکشان نخواهد شد. زیرا این مبارزات نمیتواند به درهم شکستن بنیادهای جامعه ارتجاعی و پی ریزی جامعه ای انقلابی بینجامد. این واقعیت را در انقلاب شکست خورده ۵۷ هم دیدیم. آن انقلاب ضربات بزرگی به امپریالیستها زد و عروسک نور چشمی آمریکا یعنی شاه را به فرار وا داشت، ولی قادر نشد چیزی کیفیتا متفاوت از همان نظامی که شاه نمایندگی اش را میکرد بسر کار بیاورد. چرا؟ بخاطر اینکه اساس آن نظام دست نخورده باقی ماند. محور اقتصاد و سیاست جامعه کماکان همان ماند که در زمان شاه برپا شده بود. شاه رفت ولی آن نظامی که شاه نمایندگی اش را میکرد بجای خود باقی ماند؛ هر چند اینبار بجای ایدئولوژی آریامهری، ایدئولوژی اسلامی جایگزین شده بود و بجای رژیم سلطنتی، رژیم جمهوری اسلامی. چه چیزی فرق کرد؟ تحت حکومت اسلامی استثمار لجام گسیخته کارگران و دهقانان، تشدید ستمگری ملی و سرکوب و وحشیانه ملل تحت ستم، بیخنامانی و گرسنگی حاشیه نشینان، بی آیندگی و بیکاری جوانان، بیحقوقی و ستمهای دهشتناک بر زنان، غارت و چپاول ثروتها و منابع کشور توسط امپریالیستها کم نشد که هیچ، بمراتب بیشتر شد. اینها همه درس عمیقی را بما می آموزد. حکومتها میتوانند تعویض شوند یا اشکال مختلف بخود بگیرند، اما اساس و ریشه دولت ارتجاعی ضربه نخورد.

دولت ارتجاعی یعنی چه؟ یعنی دم و دستگاهی که بر پایه تقسیم جامعه به غنی و فقیر، استثمارگر و استثمار شونده، ستمگر و ستمدیده، بنا شده است. چنین دولتی هر کاری که میکند و هر قانونی که وضع میکند طوریکه این تقسیم بندی حفظ شود و ادامه یابد. چنین دولتی همیشه دیکتاتوری طبقات ارتجاعی را اعمال میکند. دیکتاتوری بر کی؟ بر کارگران و دهقانان و همه مردم زحمتکش ما. دولت ارتجاعی در کشورهای زیر سلطه امپریالیسم (مثل ایران) تابع و ساخته دست امپریالیستهاست و بیشتر از هر چیزی منافع آنها را بیان میکند. این دولت میتواند هر دوره ای شکل حکومتی متناسب با نیازهای آن دوره را بخود بگیرد. شکل سلطنتی، اسلامی، نظامی، غیر نظامی، یا مدرن و متکی بر انتخابات آزاد و غیره. ولی کارکردش همانی است که بود: حفاظت از تقسیم بندی جامعه به فقیر و غنی و اعمال دیکتاتوری طبقات ارتجاعی بر توده ها. چه چیزی تضمین میکند که این تقسیم بندی حفظ شود و این دیکتاتوری اعمال شود؟ نیروهای

مسلح دولت ارتجاعی. وظیفه و هدف اصلی ارتش، قوای انتظامی و سایر نیروهای مسلح دشمن اینست که هر زمان توده ها دست به مبارزه زدند و بالاتر از آن، هر زمان که جنگ انقلابی خود را علیه این دولت برآه انداخته و به پیش بردند، آنها جنگ ارتجاعی را علیه زحمتکشان به راه اندازند و نگذارند به پایه های این دولت لطمه ای وارد بیاید؛ مانع از سرتگونی مفتخورها شوند و نگذارند توده ها حاکم بر سرنوشت خود شوند. وقتی میگوئیم شاه رفت ولی نظام او باقی ماند یعنی همین. یعنی آن دستگاه دولتی که تقسیم بندی جامعه به فقیر و غنی را نمایندگی میکرد و تداوم می بخشید، و آن ارتشی که با زور اسلحه حفظ و بازتولید این مناسبات را تضمین میکرد، بجای خود باقی ماند. انقلاب ۵۷ در مناسبات میان طبقات درون جامعه تغییری بوجود نیاورد. کارگران و دهقانان ما بقدرت نرسیدند، آنها در همان اعمالق باقی ماندند و کماکان اقلیتی انگل صفت (مثل زمان شاه) قدرت را بدست گرفتند. این درسی بسیار عمیق است که به قیمت خون آموخته شد. امروز یکبار دیگر امپریالیستها و مرتجعین در مواجهه با بحران اقتصادی و سیاسی جامعه، سخت به تکاپو افتاده اند. آنها میخواهند تحت عناوین دفاع از حقوق بشر یا حکومت مدرن و غیر مذهبی و غیره همان دولت و نظام تهوع آور را بخورد مردم ما بدهند. مشکل کارگران و دهقانان ما حکومت مذهبی یا غیر مذهبی، مدرن یا فئدالتیک نیست. اینها میتواند مشکلات اقشار توانگر و یا کسانی باشد که همیشه دیگشان روی آتش است و تحت هر حکومتی دستشان به دهانشان میرسد. مشکل ما کل نظام است. برای همین نباید اجازه داد چرخهای جامعه به روالی که تاکنون بوده بچرخد. برای همین نباید گوش بحرف کسانی داد که دنبال نسخه های جدید از همان زهر قدیمی هستند؛ چون معلوم است چه کسانی از آن فایده ببرند و این نسخه ها به منافع کدام طبقه خدمت میکند. تا زمانی که نظام و دولتی از این دست موجودست در ماهیت امر برای زحمتکشان ذره ای تفاوت ندارد که اسمش چیست یا قیافه گرداندنش چگونه است.

ما میخوایم پیروز شویم! معنای این سخن آنست که باید این دولت ارتجاعی و مناسبات اسارتبار را درهم شکنیم. باید دولت و مناسبات اجتماعی کاملاً متفاوتی را بظهور برسانیم؛ دولتی که بیان اراده و حاکمیت توده های کارگر و دهقان بوده و از منافع آنان در مقابل ستمکاران و استثمارگران حفاظت میکند؛ دولتی تحت رهبری طبقه کارگر. این تنها تضمین برای خلاصی از این جهنم است. برای اینکار باید جنگ انقلابی خود را آغاز کنیم. چرا که مسئله قدرت دولتی، فقط و فقط با قهر حل و فصل میشود.

جنگ خلق

چرا جنگ؟ «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میآید» این هم در مورد قدرت خلق صادق است و هم قدرت دشمنان خلق. توده های ستمدیده ای که قصد

برپا کردن حاکمیت خود را دارند باید این اولین درس سیاست را خوب یاد بگیرند. طبقات توانگر هرگز بزبان خوش از میدان بدر نمیشوند. چطور ممکن است موقعیتی که سالیان سال برای خود ساخته اند را با مسالمت و نرمی تسلیم ستمدیدگان کنند؟ دشمنان مردم، نیروهای سرکوبگرشان را بکار میگیرند و با تمام قوا برای حفاظت از نظام و قدرت دولتی شان می جنگند. در واقع آنها دیر زمانیکه که جنگ خود را علیه توده ها برآه انداخته اند. در مقابل کوچکترین مطالبات عادلانه مردم، آنها بزبان زور و اسلحه پاسخ میدهند. این منطق تمام مرتجعین است و این را توده ها بارها و بارها به تجربه دریافته اند. پس برای اینکه بتوان با جنگ ضدانقلابی آنها مقابله کرد، چه باید کرد؟

آیا می توان از طریق رزمنده تر و سازمان یافته تر کردن خیزشهای کتونی، بر دشمن غلبه کرد؟ رزمنده تر و سازمان یافته تر شدن این مبارزات امری خوبست. هر چقدر توده ها بتوانند ضربات بیشتر و بزرگتری به دشمن وارد کنند دستاوردهای بیشتری کسب خواهد شد. اما یک چیز را هرگز نباید فراموش کرد: «ما می خواهیم پیروز شویم» دشمن تا حدی ممکنست در اثر مبارزات توده ای عقب نشینی کند ولی هرگز اقتدار عقب نمی رود که از پشت بام پائین بیفتد! دشمن ممکنست عقب برود ولی فقط از آنجهت که در دور بعد و فرصت مناسب حملات وحشیانه خود را علیه خلق سازمان دهد. آنها در نتیجه مبارزات توده ای ضربه می خورند و بیشتر از این هم باید بخورند ولی ناپود نمی شوند.

آیا با چند شورش عظیم در چند شهر بزرگ و مشخصا تهران می توان به پیروزی قطعی و نهائی دست یافت؟ البته چنین شورشهایی به دشمن ضربات مهمی وارد می آورد و توده ها در جریان آن چیزهای زیادی می آموزند. اما نتیجه چنین شورشهایی حداکثر می تواند منجر به تغییراتی در حکومت شود نه سرتگونی کل دولت ارتجاعی.

فقط یک راه موجود است: برآه انداختن جنگ خلق. چرا جنگ خلق؟ تجارب طبقه کارگر جهانی و شناخت از شرایط جامعه ایران نشان میدهد که تنها طریق ما برای درهم شکستن دشمن، جنگ خلق است. جنگی طولانی مدت، خونین ولی پیروزمند. جنگی واقعی: چرا که قلب دشمن، یعنی نیروهای مسلح او را هدف قرار میدهد و هدفش نابودی ارتش ارتجاعی (یعنی ستون فقرات دولت ارتجاعی) است. جنگی انقلابی: چرا که متکی بر خواست و اراده اکثریت خلق میباشد. جنگ خلق بما امکان میدهد که از نقطه ضعف دشمن بیشترین استفاده ها را بکنیم. بزرگترین نقطه ضعف دشمن آنست که توده ها را با خود همراه ندارد. درحالیکه این بزرگترین نقطه قوت ماست. بسیج توده ها شرایطی را به وجود میآورد که پائین بودن کیفیت سلاحهای ما را در برابر ارتش تا به دندان مسلح دشمن جبران میکند و ما را در موقعیت غلبه بر هر مشکلی قرار میدهد. در ایران، مانند بیشتر کشورهای تحت سلطه امپریالیسم،

مائوتسه دون مبارزه انقلابی را به «توفان» تشبیه کرد: «نیروئی آنچنان تند و قوی که هیچ قدرتی - هر قدر هم عظیم - یارای ممانعت از آن را ندارد.» اینک توفان های انقلابی نهایتا شتاب و خشم خویش را از دست بدهند و در پهنائی که در آن تحولی اساسی صورت نگرفته فروکش کنند، یا اینکه هوائی تازه و زمینه ای مساعد برای آغازی نوین از خود بر جای بگذارند، عملدنا وابسته به فهم و آگاهی مردم است. فرق است میان انقلاب با مقاومتی عادلانه. برای انقلاب باید جهان بینی و تحلیلی علمی داشت.

این علم، این بدنه واحد تئوری انقلابی که در ارتباط تنگاتنگ با جنبشهای انقلابی عظیم يك قرن و نیم گذشته تکوین یافته، مارکسیسم - لنینیسم - مائوتیسم می باشد.

به نقل از کتاب علم انقلاب، نوشته لنی ولف

بخاطر جمع بندی غلط از تجارب گذشته بگویند که «ایدئولوژی بطور کلی ید است»؛ «ما ایدئولوژی نداریم» و غیره. اینها حرف مفت است. چرا؟ چون در جامعه طبقاتی هر فردی عضو يك طبقه میباشد و بر هر تفکر و عقیده ای بدون استثناء مهر طبقه ای خورده است. از قدیم الایام شاهان و اشراف و روحانیون گردن کلفت و خلاصه شکم سیرها به دنیا و زندگی یکجور نگاه میکردند، و بردگان و رعیتها و خلاصه گرسنگان طور دیگری. در این دوره از جامعه طبقاتی یعنی در عصر سرمایه داری (نظام بردگی مدرن) نیز این مسئله کاملاً صادق است.

توده های زحمتکش به دنیا و زندگی چگونه نگاه میکنند؟ سرچشمه رنجهای خود را در چه می بینند؟ آیا علل آنرا در تقدیر و سرنوشتی که گویا بر پیشانی آنها و نسلهای پیش از آنها حک شده می بینند؟ آیا رهائی را در دنیائی دیگر و در الطاف قدرت ناموجودی بنام «خدا» جستجو میکنند؟ یا اینکه به این توهمات دل نمی بندند؟ توده های زحمتکش برای رهائی خود چه میکنند؟ آیا فقط برای رهائی خود مبارزه میکنند یا تمام محرومین جهان؟ آیا میخواهند با همین وضعیتی که هست بسوزند و بسازند و نهایتاً به خرده ریزها قناعت کنند یا اینکه آرزوهای بزرگ میکنند؟ آیا صرفاً میخواهند «کشور من»، «ملت من»، «جنسیت من» و امثالهم را به اصطلاح نجات دهند یا رهائی نوع بشر اعم از هر ملیت و رنگ پوست و مذهب و جنسیتی را هدف قرار داده اند؟ آیا میخواهند در همین جهان دهشتناک کنونی فقط جایی برای خود فراهم کنند یا اینکه برای رسیدن به جامعه بی طبقه کمونیستی که پایانی بر همه دهشتهاست مبارزه می کنند؟ مجموعه اینها یعنی ایدئولوژی، یعنی جهان بینی.

ایدئولوژی دشمنان طبقه کارگر اعم از رژیم جمهوری اسلامی و اربابان امپریالیستش بر اینکه اقلیتی ناچیز بر اکثریتی عظیم حکمفرمایی کنند صحنه میگذارد. این ایدئولوژی خود پرستی را تبلیغ میکند و معتقدست که هر کس مجازست به قیمت خرد شدن استخوانهای دیگران خود را بالا بکشد. آنها طرفدار ستم بر زنان میباشند؛ مبلغ خرافات هستند تا بتوانند توده ها را در جهل نگاهداشته و با خیالی آسوده به استثمارشان بپردازند. ایدئولوژی

ارتجاع بجای میماند و برای درهم شکستن خلق دوباره خود را بازسازی میکند. از این جهت است که خلق باید ارتش قدرتمند خود را داشته باشد. در ابتدا ارتش خلق در برابر قوای مسلح دشمن ضعیف است، ولی نقاط قوت مهمی دارد. ارتش دشمن دندانهای تیز يك ببر واقعی را دارد ولی بطور استراتژیک ببری کاغذی است. چون تکیه گاه آن اقلیت کوچکی از جامعه است و کارش سرکوب اکثریت زحمتکش جامعه. قوای مسلح دشمن توپ و تانک دارند ولی اراده آگاهانه و داوطلبانه سربازانش را ندارند. سپاه دشمن سربازان اجباری هستند در حالیکه سربازان ارتش خلق آگاهانه و به رغبت تفنگ بر شانه خواهند انداخت. ارتش خلق سر باز توده ها نخواهد بود و یکی از وظایفش تامین غذای خود از طریق کار تولیدی است. در حالیکه ارتش دشمن، بار گران است. ارتش خلق نه بخاطر منافع اقلیتی از جامعه، بلکه بخاطر منافع توده های وسیع پیکار میکند. این ارتشی متعلق به خلق است و از صمیم قلب به خلق خدمت میکند. ارتشی متکی بر طبقات انقلابی و قهرمانی خلق است و تحت رهبری يك حزب کمونیست انقلابی قرار دارد. راز پیروزی ارتش آینه ما اینست.

امروزه از درون این مبارزات چه چیزی باید بیرون بیاید؟ نبردهای امروزی، برخی مصالح جنگ انقلابی فردا را در خود فشرده کرده است. در مبارزات کنونی توده ها آبدیده میشوند و میتوانند فرماندهان و جنگجویان يك جنگ واقعی شوند. وقتی جرات طبقاتی زنان و مردانی که برای پیروزی پا بمیدان نبرد گذاشته اند با آگاهی کمونیستی عجیب شود، آنها لرزه بر فلک می افکنند و بزرگترین حماسه ها را بنمایش در می آورند. توده های انقلابی باید بخود اینطور نگاه کنند؛ چون بواقع از همه تواناترند.

ایدئولوژی ما

طبقه کارگر بدون داشتن درک صحیح از ایدئولوژی خود و بکار بست آن قادر نیست که جنگ انقلابی را براه انداخته، آن را به پیش برده و انقلاب را بسر منزل مقصود برساند. اینروزها مد شده که عده ای (حالا یا از سر نادانی یا بقصد فریبکاری و یا

خطاب به پیشروان..... مناطق روستائی و دور از مرکز، از نقاط ضعف مهم دولت ارتجاعی بحساب میآید؛ چون دم و دستگاه اداری و نظامی و پایه اجتماعی دشمن در این مناطق ضعیف است و جمعیت عظیمی از محرومترین مردم ما در این مناطق بسر میبرند. بار سنگین قرنهای ستمگری و قید و بندهای نظام عقب مانده و ارتجاعی حاکم، در روستا بیش از همه بر دوش دهقانان فقیر و بی زمین سنگینی میکند. این توده ها منفعت زیادی در انقلاب دارند و نیروی عمده انقلاب دمکراتیک نوین را تشکیل میدهند. بدون بسیج و متشکل کردن آنها پیروزی يك انقلاب واقعی در ایران امکان پذیر نیست. تنها از طریق چنین جنگی، کارگران و دهقانان می توانند با یکدیگر متحد شوند.

در این مناطق ارتش، قوای انتظامی و دیگر نیروهای مسلح دشمن نسبت به شهر از موقعیت ضعیفتری برخوردارند. آنها بمیزان زیادی نسبت به روستا غریبه هستند و این برایشان مشکلاتی بوجود میآورد. بخاطر اینکه مناطق روستائی ایران بسیار گسترده است، دشمن مجبور میشود برای مقابله با حملات نیروهای مسلح خلق، نیروهای نظامی خود را پخش کند. در نتیجه، برای بکارگیری همزمان و هماهنگ نیروهایش با مشکل و محدودیت روبرو میشود. اینها همه به قوای مسلح انقلاب امکان میدهد که با جنگ پارتیزانی دشمن را غافلگیر کند، به کمین اندازد، نابود کند و بموقع عقب نشینی کرده و بار دیگر از نقطه ای که دشمن انتظارش را ندارد ضربه را وارد آورد. و بالاخره در طول جنگ، نیروهای مسلح خلق میتوانند با ذره ذره نابود کردن ارتش طرف مقابل و پاکسازی منطقه از حاکمیت مرتجعین محلی و غیر محلی، مناطق پایگاهی خود را بوجود آورده، قدرت سیاسی سرخ را مستقر کرده و با اتکاء به این مناطق پیشرویهایی گسترده تری را بسوی کسب سراسری قدرت سیاسی کارگران و دهقانان سازمان دهند.

جنگ خلق، جنگی دشوار خواهد بود. بدون عبور از راههای پر و پیچ و خم، بدون قربانی و صرف حداکثر تلاش، نمیتوان به موفقیت دست یافت. جنگ انقلابی جنگ بزرگی است که دشمن با جنگ ضد انقلابی بیرحمانه جواب آن را میدهد. ولی اگر پرچم جنگ انقلابی برافراشته نشود آنوقت مصیبتها و مشقاتی که گریبانگیر اکثریت مردم ماست، بیش از این خواهد شد.

ارتش خلق

هیچ طبقه ای در تاریخ نبوده که بدون ارتش خود به طبقه حاکم تبدیل شده باشد. کدام قدرت سیاسی را سراغ دارید که ارتشی برای خود نداشته باشد؟ صدر مائو بما یاد داد که: بدون ارتش خلق، خلق هیچ چیز ندارد. این گفته او را باید خوب بخاطر سپرد. نبرد میان ما و آنها سرانجام از طریق جنگ حل خواهد شد و این جنگی میان دو ارتش است. اگر خلق مسلح قوای سرکوبگر دشمن را خرد نکند، مغلوب و نابود نکند، آنوقت هسته اصلی

آنها غیر علمی است و حقیقت مادی و چگونگی تکامل جوامع بشری را بطور واقعی توضیح نمی دهد و بهمین خاطر اسارت آور است. این ایدئولوژی اگر چه در جهان امروز مسلط است اما بر خواسته های اقلیتی استثمارگر منطبق بوده و به همین جهت بی پایه و ضعیف است.

در مقابل، ایدئولوژی پرولتاریا منطبق بر آمال اکثریت توده های عظیم زحمتکش جهان است و به همین جهت بسیار قدرتمند. این ایدئولوژی میگوید توده ها سازندگان تاریخند. این ایدئولوژی در کی علمی از جهان مادی و چگونگی کارکرد آن بدست میدهد و بما می آموزد که کدامین عوامل اقتصادی و اجتماعی باعث شد تکامل جوامع بشری بشکل کنونی صورت گیرد. این ایدئولوژی نشان می دهد در تاریخ نوع بشر چه وقایعی رخ داد که در نتیجه آن اکثریت عظیم زحمتکشان به اعماق جامعه رانده شده و اقلیتی کوچک استثمارگر بر مسند قدرت جا خوش کردند. زمانی که توده ها حقایق را متوجه شوند آنگاه با آگاهی عمیقتری به ضرورت و امکان انقلاب پرولتری پی خواهند برد. بهمین جهت این ایدئولوژی، رهاپخش است.

یک عامل بسیار مهم شکست طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ گرفتار شدنش به یک هرج و مرج ایدئولوژیک بود. اگر پیشروان پرولتاریا در آن دوره، از ایدئولوژی خود و آموزشهای آن پیروی کرده بودند، یقیناً تاریخ این جامعه بگونه دیگری نوشته میشد. انقلاب جهانی پیشروی بیشتری می کرد و امروز میلیونها توده ستمدیده نه فقط در ایران که در سراسر جهان تصویر روشنتری از مفهوم واقعی انقلاب و کمونیسم پیشاروی خود داشتند. این درسی فراموش نشدنی است که باید از تاریخ فرا گرفت.

امروز خواهران و برادران طبقاتی ما در کشور پرو با در دست گرفتن این ایدئولوژی و با چشم انداز جامعه کمونیستی و رهایی پرولتاریا و خلقهای ستمدیده سراسر جهان، قادر شده اند جنگ انقلابی خود را به پیش ببرند، به حاکمیت امپریالیستها و مرتجعین وابسته به آنان در آن کشور ضربات سخت وارد کنند و با سرفرازی در مناطق آزاد شده شان برای اولین بار مزه شیرین حاکمیت خلق را بچشند.

این ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است. هر کس که میخواهد ستمدیدگان جهان از شر جهنم نظام طبقاتی رها شوند، هر کس که در میدان نبرد بدنبال راه واقعی پیروزی میگردد، باید این ایدئولوژی را محکم در دست گیرد؛ باید این علم را مطالعه کند، بفهمد و مهمتر از همه بکار بندد.

حزب کمونیست:

ستاد رهبری کننده انقلاب ما

دشمنان طبقه کارگر، ستاد رهبری کننده خود را دارا هستند. آنها چه در دوره انقلاب ۵۷ و چه امروز علیرغم ضعفها و تضادهای درونیشان همواره تشکل خود را حفظ کرده اند. اینکه برای فریب توده ها نام مسخره و خرافی «حزب الله» را یکه کش کردند یا حتی ظاهراً حزبی نداشتند، فرقی در قضیه ایجاد نمیکند. نهادهائی مانند دفتر ریاست جمهوری، کابینه دولت، وزارتخانه ها و غیره ستاد فرماندهی

آنهاست که خط ضد انقلابیشان را در همه جوانب اعمال میکند. ستاد فرماندهی آنها کل دستگاه اداری و نظامی و امنیتی شان را رهبری میکند، به آنها راه نشان میدهد و برایشان جمعبندی میکند. طراحان سیاسی و نظامی شان، مداوما نقشه های استراتژیکی و تاکتیکی میریزند تا انقلاب توده ها را خفه کرده و راه را بر مردم ببندند. در مقابل، اگر پرولتاریا هم ستاد رهبری خود (یعنی حزب خود را) نداشته باشد، مسلماً بازی را خواهد باخت. همانطور که یکبار در مقطع ۵۷ فقدان چنین حزبی عامل مهمی در شکست انقلاب شد.

در آن دوره پرولتاریا از ستاد رهبری کننده خود محروم بود. در حقیقت ابزار ضروری و دائمی برای آموختن فن انقلاب و انجام انقلاب را در اختیار نداشت. حزب کمونیست موجود نبود و بهمین دلیل علیرغم فداکاری و از جان گذشتگی کمونیستهای انقلابی و جان بر کف، پرولتاریا قادر نشد از آن فرصتهای مساعد بیشتری استفاده را ببرد و بر متن آن اوضاع و ضعف و درماندگی مفرط دشمن، جنگ انقلابی خود را تدارک ببیند و آغاز کند. این جمعبندی به بهائی بس سنگین بکف آمده و نباید اجازه داد که چنین تجربه ای تکرار شود.

یکی از نظراتی که امروزه تبلیغ میشود اینست که «ما نیاز به رهبری نداریم»، «توده ها قیام نمیکشند» و امثالهم. این نظرات بیشتر از جانب طبقات بورژوا دامن زده میشود؛ طبقاتی که خود، احزاب اعلام شده یا نشده ای دارند. برخی مبارزین سابق که قادر نشدند به جمعبندی صحیحی از علل شکست انقلاب ۵۷ برسند و در نتیجه سرخورده شده و امیدشان را به پیروزی از کف دادند، نیز چنین تبلیغاتی میکنند. مسلم است که «توده ها قیام» نیاز ندارند؛ بلکه نیاز دارند قیامیست طبقات دیگر را بدور افکنند، به منافع طبقاتی خود آگاه شوند و بزبان خود سخن بگویند. بخاطر همین هم باید حزب انقلابی خود را داشته باشند. ثانیاً، «ما نیاز به رهبری نداریم» بحثی صد تا یک غلط است. شما چه بخواهید چه نخواهید، چه آگاه باشید چه نباشید تحت رهبری راه و روشی قرار گرفته اید. بخاطر اینکه در جامعه طبقاتی، هیچ اندیشه و راهی را نمی یابید که در خدمت منافع طبقه ای معین نباشد و خواسته های طبقاتی معینی را بیان نکنند. بنابراین سؤال واقعی این نیست که رهبری میخواهیم یا نمیخواهیم؟ سؤال اینست: رهبری و راه پرولتری یا رهبری و راه بورژوازی؟ اگر دیگر تحمل وضعیت موجود را ندارید و میخواهید واقعا از شر این دنیای لعنتی خلاص شوید، اگر میخواهید بطور جدی علیه فحایح این نظام حیوانی مبارزه کنید، آنوقت متوجه میشوید که نیاز به یک رهبری انقلابی دارید.

دشمن سخت در تلاش است تا راه خود را بر جامعه تحمیل کند. آنها بطور عمده سرکوب میکنند ولی دست به حیلہ گری هم میزنند. از سوی دیگر، طبقات بورژوا کوشش میکنند تا بیراهه های خود را بعنوان راه نجات به توده های انقلابی تحمیل کنند. اینکارها یعنی رهبری کردن. منتها رهبری کردن بر اساس خط ضد انقلابی یا غیر انقلابی. این چنین رهبری هائی هرگز به انقلاب و حاکمیت

زحمتکشان منتهی نمی شود.

بدون داشتن تشکیلاتی که مسلح به یک خط ایدئولوژیک - سیاسی صحیح باشد؛ تشکیلاتی که بتواند طرح جنگی طولانی مدت و سرسختانه را برای سرنگونی قدرت سیاسی دشمن ترسیم بکند، امید به پیروزی زحمتکشان بشدت بی پایه است. به همین دلیل است که خلق باید رهبری انقلابی خود را داشته باشد. حزبی که میتواند راه پیروزی واقعی را ترسیم کند، ستمدیدگان را زیر پرچم جنگ انقلابی متحد کرده و بسوی کسب قدرت سیاسی رهبری کند؛ حزبی که در عین بوجود آوردن اتحاد گسترده میان تمام خلق میتواند استقلال طبقاتی پرولتاریا را حفظ نموده و خط تمایز خود را با طبقات دیگر بروشنی ترسیم کند؛ میتواند نقشه های صحیح برای درهم شکستن دشمن بکشد و ارتش خلق را در جهت نابودی قوای مسلح دشمن رهبری کند. برای پاسخ صحیح دادن به اینکه چگونه میتوان یک انقلاب پیروزمند را سازمان داد، دوستان و دشمنان واقعی انقلاب کیانند، نقاط ضعف واقعی دشمن کجاست و ضربه ها را باید در ابتدا به کجا وارد آورد، و برای خلع سلاح نشدن در برابر سمومی که طبقات غیرانقلابی پراکنده میکنند و تشخیص راه از بیراهه، به رهبری پرولتاریا، یعنی به حزب کمونیست انقلابی نیاز است.

پیشروان و فعالین جنبشهای توده ای!

حال که با سربلندی پیاخته و میخواهید پیروز شوید، باید در مبارزه و جنگ برای رهایی همان راهی را پیش بگیرید که مائوئیستها جلو می گذارند. پس بما بیونیدید و بخشی از تلاشهای ما برای آغاز، پیشبرد و به ثمر رساندن جنگ انقلابی شوید! وقتی عقب مانده ترین و فاسدترین عناصر این جامعه، پایه رژیم متزلزل و محکوم به مرگ جمهوری اسلامی هستند، جایگاه پیشروترین و سر زنده ترین نیروها کجاست؟ جای آنها در صفوف ما و در پیشاپیش نبرد ما علیه دنیای جور و بندگی میباشد. آنها زنان و مردان دلیری هستند که میتوانند سازنده و سازمانده پیگیر وظیفه اصلی ما یعنی آغاز و پیشبرد جنگ انقلابی باشند؛ کسانی که میتوانند رهبران سیاسی و فرماندهان جنگ خلق باشند.

امروز طبقات مختلف درمورد اینکه بر سر شورشهای توده ای چه میاید بحث میکنند. اینکه آیا صاحبان قدرت راه حلهای خود را تحمیل میکنند و یا از دل این شورشا چیزی واقعی و قدرتمند بیرون خواهد آمد مسئله ای بسیار حیاتی است. انقلاب فعالیت آگاهانه توده ها برای نابودی نظم کهنه و ساختن نظم نوین و انقلابیست. جنگ خلق، جنگ توده هاست و فقط میتواند با بسیج و اتکاء به آنان به پیش برده شود. اینکه ما مائوئیستها بتوانیم این جنگ را سازمان دهیم و از میان آتش و خون به پیش راه بگشاییم، بتوانیم نقش خود را تماما و تا به آخر ایفاء کنیم و انقلاب را به سر منزل پیروزی برسانیم، مسئله ای فقط مربوط به «خود» ما نیست؛ بلکه مسئله ای مربوط به توده های انقلابی و بخصوص شما پیشروان مبارزات و خیزشهای عادلانه کنونی نیز هست. ■

«سناریوی سیاه و سفید»

دورنمای جدید «حزب کمونیست کارگری ایران»

بورژوازی لیبرال از چه می ترسد، مردم را از چه می ترساند؟

جزء دسته دوم هستند.

آقای حکمت آسمان و ریسمان را به هم می بافتد، ساعتها در مورد نقش فلان نیرو در سناریوی سیاه و سفیدش حرافی میکند در مورد همه چیز اظهار نظر می کند اما بابت يك نکته سکوت اختیار می کند. در سناریوهای آقای حکمت توده های بپاخاسته جایی ندارند. آقای حکمت خطر فروپاشی رژیم را می بیند اما اصلی ترین عامل این فروپاشی را نمی بیند. ایشان چشم دیدن توده ها را ندارند. البته آقای حکمت در اینجا و آنجا از توده ها و خیزش آنها اسم می برد؛ بواقع قدرت جنبشهای توده ای آنقدر هست که خیلی ها مجبورند بر وجودش صحنه گذارند. مسئله اینست که از نظر او توده ها نقشی در اوضاع و احوال کنونی منجمله فروپاشی رژیم جمهوری اسلامی ندارند، چرا که طبق سناریوی ایشان رژیم خودش دارد فرو می ریزد! و دز تحولات و دورنماهای آتی نیز نمی توانند نقشی ایفاء کنند. این منش يك سیاستمدار لیبرال است که اعتقادی به توده ها ندارد و فکر میکند این بالائی ها هستند که همه چیز را تعیین میکنند؛ لیبرالی که از توده ها می هراسد و از آنها گریزان است. بویژه که این توده ها «منطق» سرشان نمی شود و در مبارزه روزمره «بی نزاکتی و توحش» از خود نشان می دهند؛ هر بار که به خیابان می آیند مظاهر و مراکز نظام موجود را به آتش می کشند، اموال دولتی را مصادره می کنند، مزدوران رژیم را تنبیه میکنند و اگر فرصتی دست بیاید سربه نیستان هم می کنند و خلاصه طرفدار اعمال خشونت بار و قهر آمیز هستند. طبق جدول این لیبرال تازه به دوران رسیده، نام توده های بپاخاسته پیشاپیش در فهرست طرفداران سناریوی سیاه ثبت شده است.

هسته اصلی

«سناریوی سیاه و سفید»

آقای حکمت پرچم مخالفت با جنگ داخلی را برافراشته است. برای ایشان ماهیت جنگ داخلی و اینکه این جنگ توسط چه کسانی، با چه سیاستی و علیه چه کسانی راه بیفتد مهم نیست. ایشان کلا مخالف هر نوع جنگی است و در بهترین حالت از موضع يك سوسیال پاسیفیست به جنگ نگاه میکند و آن را ادامه سیاست نمی داند. او فقط نگران «جنبه مدنی - انسانی این وضعیت و عواقب مشقت بارش برای دهها میلیون انسان است.» (۵) اما مخالفت ایشان با هر نوع جنگی در عمل بیشتر موضعی علیه جنگ انقلابی است تا جنگهای ارتجاعی. از «سناریو سیاه و سفید» نباید صرفا ضدیت ایشان با بنیاد گرایی

آنها می خواهند بیانیه ای را به امضای نیروهای اپوزیسیون برسانند که در آن همگی «به موازین و اصولی برای اجتناب از جنگ داخلی متعهد می شوند.» (۴)

این حزب تحت عنوان «سناریوی سیاه و سفید» در واقع يك برنامه سیاسی مشخص در اوضاع کنونی ارائه داده است. برنامه ای که معانی عملی معینی در بردارد. اولین سؤال برای هر پرولتر انقلابی در رابطه با این برنامه و «سناریو سازها» باید این باشد که منافع طبقاتی و مقاصد واقعی پشت آن چیست، چگونه باید آنرا تشخیص داد، علت واقعی این چرخشها چیست و چه معانی برای توده های زحمتکش دارد. بویژه آنکه عموما تمامی اپورتونیستها و رویونیستها اهداف واقعی خود را در هاله ای از حرافی های پوچ، وعده های توخالی و عوام فریبی های زیرکانه می پوشانند. يك پرولتر هشیار در چنین مواقعی باید تلاش کند که سیاستها و برنامه های مختلف را در مقایسه با حقایق مبارزه توده ها و اقدامات کلیه طبقات در صحنه عینی مبارزه ارزیابی کند. جهتگیری طبقاتی هر سیاستی را میتوان در چگونگی برخورد به دو موضوع اصلی محک زد. چگونگی برخورد به توده ها و مبارزات آنان و چگونگی برخورد به قدرت سیاسی و دشمنان خلق. بویژه زمانیکه توده های ستمدیده به مبارزه آشکار و وسیع روی می آورند، خواستهای خود را اعلام می کنند، خواهان سرنگونی حکومت میشوند، اشکال و طرق گوناگون مبارزاتی را بکار می گیرند، پلانفرمهای طبقاتی را باید با این مبارزات محک زد.

امروزه در ایران بحران سیاسی - اقتصادی مداوما ابعاد گسترده تری بخود گرفته و جامعه را بسمت تعیین تکلیف با جمهوری اسلامی می کشاند. مشخصه اصلی این اوضاع خیزشهای توده ای رو به گسترش در متن انفراد و ضعف مفرط جمهوری اسلامی است. آب شدن یخهای دوران شکست انقلاب و به میدان آمدن توده ها همه جریانات سیاسی را در معرض آزمایش مجدد قرار می دهد؛ یا از خیزش توده ها علیه نظم کهن حمایت می کنند یا تحت عناوین مختلف از دفاع از آن سرباز زده و به برنامه های ضد انقلابی برای به هرز بردن آن خدمت می کنند. یعنی تفاوت بین خط انقلابی با خط سازشکارانه و تسلیم طلبانه. کمونیستها از به صحنه آمدن توده ها خوشحال شده و به آن خوشامد میگویند و تلاش دارند بر آتش آن بدمند. در مقابل، لیبرالها از حضور توده ها به هراس می افتند و تلاش دارند آب سرد بر این آتش بپاشند. حکمت و شرکاء

شتاب تحولات سیاسی و در مرکز آن اعتلای نوین توده ای موجب تحرك بیشتر قوای طبقاتی گوناگون گشته است. معمولا در چنین مواقعی باید انتظار چرخشهای نوینی را در سیاست برخی نیروهای سیاسی داشت. از جمله این نیروها «حزب کمونیست کارگری ایران» است. جریانی که در کله معلق زندهای حیرت انگیز ید طولائی داشته است. البته مباحثی که اخیرا این حزب با هیاهو و دستپاچگی تحت عنوان «سناریوی سیاه و سفید» براه انداخته موضوع چندان جدیدی نیست و چند سالیست که شیپور آن توسط بسیاری از احزاب رسما لیبرال مانند «جمهوری خواهان ملی ایران»، یا چپی های نادم و پس مانده های ارتجاعی حزب توده و اکثریت به صدا در آمده است. اگر چه این حزب هنوز دست از استفاده از نام و ماسک کمونیسم و کارگر نکشیده اما «سناریوی سیاه و سفید» کاملا آشکار می کند که در چه صفی قرار گرفته و برخوردش به اعتلای مبارزات توده ای چیست. آنها همانند يك لیبرال اعتراف میکنند که از هر گونه انقلابیگری بیزارند. آرایش «چپ» این جریان با اولین قطرات باران بهاری - یعنی خیزش توده های خشمگینی که خواهان سرنگونی رژیم اسلامی هستند - پاك شد.

رئوس «سناریوی سیاه و سفید» از این قرار است: «جمهوری اسلامی در يك بن بست سیاسی و اقتصادی قرار دارد و با سر بسمت فروپاشی می رود» و احتمال بروز «جنگ داخلی در کشور و از کف رفتن شیرازه جامعه مدنی وجود دارد.» (۱) «هر روند سیاسی که در آن جریانات قومی، فرقه ای، مذهبی، سرکوبگر، غیر سکولار و غیر ملدن به قدرت نزدیک شوند، روندی در جهت تحقق سناریوی سیاه است. تنها يك دولت آزاد، مدرن، سکولار، مبتنی بر برسمیت شناسی وسیعترین حقوق مدنی و رفاهی، مخالف هر نوع تبعیض در جامعه، و متعهد به فراهم آوردن يك چهارچوب سیاسی و قانونی آزاد برای کشمکش جنبشها و نیروهای اجتماعی، می تواند تضمینی علیه کابوسی باشد که جامعه و مردم در ایران را تهدید میکند.» (۲) (تاکیدات از ماست).

رهبران این حزب برای جلوگیری از جنگ داخلی از طریق صدور قطعنامه ای به یکدیگر قول داده اند که «با افکار و آراء ارتجاعی و تعصبات سیاسی و فرهنگی و همچنین، با دولت اسلامی و سازمانها و جریانات ارتجاعی و عقب مانده اعم از اسلامی، قوم پرست و ناسیونالیست، و فرقه های آوانتورویست و تروریست، که جامعه را به چنین پرتگاهی نزدیک می کنند» (۳) به مبارزه بپردازند.

حکمت با این مسئله نیز جزء مکمل ضدیت آنها با جنگ انقلابی بمنزله تنها طریق در هم شکستن دولت ارتجاعی است. * تاریخاً ضدیت با مبارزات قهر آمیز توده ای و توجیه ستمگری ملی در ایران پرچم سیاسی بورژوازی متوسط فارس (لیبرال) در ایران بوده است. تنها جریاناتی می توانستند در محافل بورژوازی لیبرال ایران خودی نشان دهند و در بازیهایشان شرکت کنند که بر دو نکته فوق صحنه گذارند. این حداقل شرط بازی است که بازیگران ملزم به رعایت آن هستند. اگر به مواضع گروههای ریز و درشت رویزیونیستهای سابق و حاضر، ملیون لیبرال و سلطنت طلبیهای «معتدل» و هر بورژوازی تجدد طلب (مدرنیست) نگاهی گذرا بیندازید، پافشاری بر این دو شرط و پیروی از آن را می بینید. البته آقای حکمت می تواند برای کسب اعتبار بیشتر نزد لیبرالها پرونده اعمال خود در چند سال اخیر را هم روی میز بازی بگذارد. حکمت و شرکاء در پراتیک خود در کردستان، چنین خطی را با ضربه زدن به یک جنبش مسلحانه عادلانه پیاده کردند. کاری که الان در حال انجامش هستند تئوریزه کردن تمام و کمال آن اعمال و تبدیل آن خط به یک برنامه سیاسی برای تحولات آینده ایران است؛ یعنی امتداد منطقی همان خط در منجلابی عمیقتر.

پیام ایدئولوژیک

«سناریوی سیاه و سفید» برای مردم

آقای حکمت مردم را از هرج و مرجی که پس از فروپاشی رژیم اسلامی می تواند پیش بیاید می ترساند. درست زمانیکه توده ها بپاخاسته اند، لیبرال ما به آنان اندر ز می دهد که مواظب باشید جامعه بسمت جنگ داخلی نرود، مواظب جوانب «مدنی - انسانی» و «عواقب مشقت بار» باشید، مواظب باشید وضع از این بدتر نشود. دامن زدن به تردید در میان توده های پیشرو که به مظاهر نظم کهن حمله می برند وظیفه ای است که آقای حکمت بر عهده خود می بیند. او می خواهد گمراهیهای عقب مانده و محافظه کارانه را تقویت نماید. عملاً او مبلغ سخیف این ایدئولوژی تسلیم طلبانه است که توده ها باید بین بد و بدتر یکی را انتخاب نمایند. «سناریوی سیاه و سفید» می خواهد امیدواری و بلند پروازی انقلابی را در بین مردم بکشد و کوه بینی بر سر تغییرات مورد نیاز را در بین آنان دامن زند. می خواهد افق دید مردم را تا بدان حد پائین آورد که در بهترین حالت به یک «دولت آزاد، مدرن و سکولار» راضی شوند. «آزاد» از سلطه یک طبقه؟! این دیگر اوج عوامفریبی یک لیبرال دو آتشه است. «مدرن» در اعمال شیوه های سرکوب؛ «سکولار» در شرایطی که ولایت فقیه به جبابی تبدیل شده که هر بقیه در صفحه ۸

دامگیر بسیاری از کشورهای جهان شده بیزارند و می خواهند کاری کنند که حداقل اوضاع در ایران از این که هست بدتر نشود. از نظر اینها هر تغییری در جهت مدرنیسم و حکومت غیر مذهبی مثبت بوده و دیگر برایشان مهم نیست که محتوای طبقاتی این دولت چیست، دیکتاتوری چه طبقه ای را نمایندگی می کند و به کدام مناسبات تولیدی خدمت میکند. آنها فقط نگران «جامعه مدنی» هستند.

آقای حکمت «جامعه مدنی» را در تقابل با دولت قرار داده و برای آن منافعی می تراشد که گویا ربطی به منافع طبقه حاکم و مشخصاً دولت بعنوان ابزار اعمال سلطه طبقه حاکمه ندارد. در هر جامعه طبقاتی آنچه که بعنوان «منافع عمومی جامعه» معرفی می شود همواره توسط منافع طبقه ای که از لحاظ اقتصادی و از نظر ایدئولوژیک - سیاسی مسلط است، تعریف شده و توسط دولت آن طبقه حفظ می شود. علم کردن «جامعه مدنی» توسط آقای حکمت پوششی است برای مخفی نگاهداشتن خصلت طبقاتی دولت. در واقع حفظ «جامعه مدنی» استدلالی است در جهت حفظ دولتی که توسط امپریالیستها در ابتدای قرن حاضر در ایران ساخته و پرداخته شد. زمانیکه آقای حکمت خطر «از کف رفتن شیرازه جامعه مدنی» را گوشزد میکند نهایتاً منظور از کف رفتن شیرازه دولت است.

ما منکر مخالفت آقای حکمت با شکل کنونی حکومت (و نه دولت) نیستیم همانطور که بسیاری از جریانات و احزاب سیاسی با شکل اسلامی حکومت مخالفند، اما بهیچوجه خواهان تضعیف دولت نیستند. دل نگرانی واقعی آقای حکمت هم همین است. این دل نگرانی فرد لیبرالی است که علیرغم هرگونه مخالفتش با حکومت اسلامی نمی تواند «بی دولتی» را تحمل کند؛ کسی که از توده ها می هراسد و اعتمادی به نیروی سازنده آنها ندارد؛ کسی که معتقد است طبقه کارگر ایران عقب افتاده بوده و نمی تواند در دل تحولات آتی از فرصتها استفاده کند، نمی تواند جنگ انقلابی خود را سازمان داده و در جریان این جنگ دولت انقلابی خود را بوجود آورد. او از سر عاجز و ناچاری مجبور است در مقابل نظم کهن سر تعظیم فرود بیاورد. بیك کلام در برخورد به دولت است که چکیده ضد انقلابی «سناریوی سیاه و سفید» در اوضاع کنونی آشکار می شود.

تیغ کشی حکمت و شرکاء علیه ملل ستمدیده و ابراز نارضایتی از بپاخیزی جنبشهای ملی در ایران (که از نظر تاریخی از خصلتی مترقی برخوردارند) آشکارا مخالفت با درهم شکستن دولت ارتجاعی در ایران است. ستمگری ملی یکی از ارکان این دولت محسوب می شود. مبارزه ملل ستمدیده مستقیماً به این دولت و «تمامیت ارضی» آن ضربه زده و موجبات ضعف آن را فراهم می کند. مخالفت آقای

اسلامی یا سازمان مجاهدین را برداشت کرد. هر چند حکمت و شرکاء با این قبیل جریانات هم تضاد دارند. مسئله مرکزی این سناریو ضدیت با قهر انقلابی و با جنگهای انقلابی و عادلانه است. چرا؟ نگاهی به واقعیت بیندازیم. یکم اینکه مدتهاست که جمهوری اسلامی جنگ داخلی اعلام نشده ای را علیه توده ها به پیش می برد. البته در مناطقی چون کردستان چنین جنگی کاملاً اعلام شده است. جمهوری اسلامی از درون چنین جنگهای اعلام شده و نشده ای خود را تحکیم کرد و ادامه حیات ننگینش مرتبط است با پیگیری در سرکوب و ترور لجام گسیخته علیه هرگونه مخالفتی. از این نقطه نظر که چیز جدیدی اتفاق نیفتاده است. اما رشد مبارزات قهر آمیز توده ای آن فاکتور جدیدی است که به صحنه مبارزه طبقاتی اضافه شده؛ فاکتوری که نقش تعیین کننده ای در تضعیف نظم کهن ایفاء می نماید و می تواند راه بر آغاز یک جنگ انقلابی بگشاید. «سناریوی سیاه و سفید» در درجه اول قهر توده ای را نشانه رفته و می خواهد خلق را قانع کند که از فرصت برای دو طرفه کردن معادله جنگ (یعنی شروع جنگ انقلابی در مقابل جنگ ضد انقلابی رژیم) سود نجویند. حکمت و شرکاء توان آن را ندارند که جمهوری اسلامی را از وظیفه اصلیش یعنی اعمال قهر سازمانیافته علیه توده ها باز دارند، رو به توده کرده و به آنها می گویند حداقل شما دیگر آتش بیار معرکه نشوید!

تنها یک اپورتونیست قهار و سابقه دار میتواند صحبت از سیاست کند اما از قدرت سیاسی موجود و ابزار اصلی اعمال این قدرت حرفی نزند و بروی مبارک نیآورد که در ترکیب قدرت دولتی قوای مسلح نقش عمده را دارد؛ به توده ها نگوید که هرکس در فکر کسب قدرت است باید در فکر ایجاد ارتشی مقتدر برای خود باشد. ناگزیری جنگ انقلابی از جانب توده ها از این مناسبات قدرت بر می خیزد. همانطور که دولت ارتجاعی نیز یک لحظه از قهر سازمانیافته خود علیه توده ها دست نمی کشد. (این می تواند بصورت یک قدرت مرکزی با یک ارتش واحد باشد یا بصورت دولتی ملوک الطوائفی با دستجات مختلف مسلح) فقط یک سیاستمدار لیبرال منش و عوامفریب است که سعی در مخفی نگاهداشتن این حقیقت تاریخی دارد.

آنچه که در طرحها و سناریوهای آقای حکمت جایی ندارد وجود رژیم جمهوری اسلامی است. آقای حکمت در خیال خود مسئله جمهوری اسلامی را خاتمه یافته تلقی کرده است. بهر حال از نظر آنها جمهوری اسلامی رفتنی است؛ اما دلش می خواهد این رژیم طوری برود که جنگ داخلی به هیچ شکلش صورت نگیرد و مجرانی برای جریان یابی انرژی انقلابی توده ها باز نشود.

حکمت و شرکاء از هرج و مرجی که امروزه

* اخیراً آقای حکمت در نشریه «انترناسیونال» بظاهر یک بحث تئوریک «جدید» بر سر مسئله ملی براه انداخته تا بقول خودش «با درکهای سنتی و رایج در جنبش چپ مرزبندی کند.» نکته اصلی که در این زمینه باید رویش انگشت گذاشت این است که این مباحث صرفاً یک جدل تئوریک نیست. آنچه آنها بجای ناسیونالیسم نشانده اند انترناسیونالیسم نیست، بلکه دفاع از شوونیسم امپریالیستی و مداحی آشکار از امپریالیسم است. جالب اینجاست که آقای حکمت می گوید مسئله ملی را فقط در کردستان به رسمیت می شناسد، چون جنبه پراتیک دارد. یعنی وجود ستمگری ملی بر ملل دیگر را نمی می کند. این نحوه برخورد به کردستان بقدر کافی نشانگر روحیه بورژوائی و کاسبکارانه آنهاست. می گویند وقتی مسئله ملی را برسمیت می شناسیم که جنبش قدرتمند توده ای حول خواسته های ملی موجود باشد. این نحوه برخورد «سنتی» بورژوازی ملت حاکم (بویژه بورژوازی ملی فارس) به ملل ستمدیده است که فقط وقتی از جانب جنبش ملی تحت فشار قرار می گیرد به واقعیت اذعان میکند و برخی اوقات در مقابلش عقب می نشیند. در واقع قدرت و تداوم مبارزه خلق کرد است که حکمت و شرکاء را مجبور به اعتراف کرده است.

می توان توده ها را متحد کرد و هم از پس تمامی دار و دسته های نظامی بر آمد.

البته این خطر موجود است که دار و دسته های مختلف ارتجاعی در جنگ قدرت بخشهایی از مردم را گوشت دم توپ کنند. چنین خطری را زمانی می توان به حداقل رساند که خلق ارتش خود را داشته باشد؛ والا انرژی انقلابی توده ها به هرز خواهد رفت. این را بارها در تاریخ مبارزات مردم تجربه کرده ایم. بهر حال برای مقابله با این خطر توده های ستمدیده باید جنگ خود را تدارک ببینند. اگر قبل از اینکار، تفرقه و انشقاق میان مرتجعین بشکل جنگهای ارتجاعی بروز کند تنها چاره توده ها کماکان تدارک و پیشبرد جنگ خودشان است. منافع خلق تنها توسط چنین جنگی تامین خواهد شد.

راهی که حکمت برای مقابله با این خطر جلو می گذارد بیان اپورتونیزم ناب و در ماندگی محض است. حکمت و شرکاء می خواهند با صدور اعلامیه و قطعنامه به جنگ نیروی های نظامی ارتجاعی بروند. این اوتویی یک بورژوا لیبرال زیون است؛ کسی که تصویر «ایده آتش» از مبارزه بدینصورت است که نیروهای طبقاتی «جنتلمن» با هم به مبارزه مودبانه می پردازند و خونی هم از دماغ کسی جاری نخواهد شد. این یعنی نهایت فریبکاری و خود فریبی. بقول یک پیشمرگه کرد آنها انتظار دارند که دولت، تظاهرات مخالفین را با ماشین آپایش متفرق کند نه با تفنگ. حکمت اگر هزار بار هم از بی نزاکتی و بی تمدنی طرفهای مقابل حرف بزند، نتیجه تغییر نخواهد کرد. قتل عام و کشتار نصیب توده ها و حتی متزلزلین خوش باوری خواهد شد که از موعظتات «کمونیسم کارگری» پیروی کرده باشند.

همه در حال تدارکند که از طریق قهر حرفشان را به پیش ببرند و اوضاع بسمتی پیش می رود که برای توده ها «جنگیدن به معنای زندگی» و «جنگیدن به معنای مرگ» خواهد بود. اما آقای حکمت قادر نیست و پایه و تضمینی هم ندارد که دار و دسته های مختلف را از جنگ احتمالی با یکدیگر باز دارد. بهمین خاطر فقط می خواهد به توده ها حقیقت کند که حداقل شما نجاتی نیست. عجز در مقابل دشمن و هراس از توده ها، لیبرال ما را بجائی می کشاند که پرچم سفید خود را به علامت تسلیم و سازش در مقابل دشمن بلند کرده و مدام از فردای سرنگونی جمهوری اسلامی ابراز نگرانی کند. سرنوشت آقای حکمت مانند هر لیبرالی چنین رقم خواهد خورد: از بالائی ها لگد نصیص شده و توسط پائینی ها به لقب خائن مفتخر خواهد شد.

تئوری تضاد «مدرن - غیر مدرن» تئوری سازش طبقاتی و تسلیم طلبی در مقابل امپریالیسم است

آقای حکمت برای توجیه سیاسی «سناریوی سیاه و سفید» یک پایه تئوریک قلابی هم می تراشد. او جامعه را به دو بخش تقسیم می کند: بخشی که ریشه در اقتصاد سیاسی سرمایه داری دارد و بخشی که ریشه در آن ندارد؛ یک بخش مدرن و یک بخش غیر مدرن (یا عبارتی دیگر همان سنتی) که از هم مجزا

جنگ موفق را تدارک دید. همین! برای يك انقلابی این شورشا نشانه نصح گیری انرژی انقلابی توده هاست. این نیروئی قابل اتکاء برای زیر و رو کردن جامعه کهنه و ساختن جامعه نوین است. در صورتیکه برای لیبرالی چون آقای حکمت شورشهایی چون مشهد و قزوین زنگ خطر و در بهترین حالت اقداماتی مایوسانه است که به سناریوی سیاه پا می دهند.

راهی که حکمت و شرکاء در مقابل خلق میگذارند حتی خواسته های محدود و خودبخودی مردم را هم پاسخ نخواهد گفت. ارتجاع و امپریالیسم و حتی برخی نیروهای اپوزیسیون با ارتش و قدرت نظامی خود در صحنه حضور یافته و خواهند یافت. خلق بدون قدرت نظامی خود به هیچ جا نمیرسد. نه تنها حکمت و شرکاء قدرتی که ضامن «بهتر» شدن این شرایط «ایده» باشد را در کف ندارند بلکه صراحتاً با تنها طریقی که به شرایط «بهتر» منجر میشود - یعنی جنگ انقلابی - هم مخالفت میکنند.

«خانخانی نظامی»: امری خوب یا بد؟

اما بی انصافیست اگر بگوئیم آقای حکمت فقط از توده ها می هراسد. ترس او از روند «خانخانی نظامی» درون رژیم هم هست. وی هشدار میدهد: «بحث من بر سر جنگ داخلی و از کف رفتن شیرازه جامعه مدنی است، با کشتارها و آوارگیها و محرومیتهایی از نوع یوگسلاوی و افغانستان و اتنگولا..... احتمال زیادی وجود دارد که پس از یک سلسله جدالها و کودتاها از داخل خود رژیم، کلا یک خلاء قدرت و بدنیال آن یک خانخانی نظامی و جنگ داخلی در کشور بروز کند..... مساله مورد بحث من بهر حال جنبه مدنی - انسانی این وضعیت و عواقب مشقت بارش برای دهها میلیون انسان است و عقب برگشتن تاریخ و سیاست در کل ایران و منطقه برای دهها سال.» (۶) «جناحهای مختلف رژیم اسلامی هم اکنون بشدت مسلح اند و بصورت احزاب متشکل در درون یک دولت واحد عمل میکنند. شکست جمهوری اسلامی طیفی از احزاب مسلح اسلامی از خود بجا میگذارد که باید یک بیک خنثی و از دور خارج شوند.» (۷)

دورنمای هرج و مرج در صفوف طبقات ارتجاعی ایران می تواند واقعی باشد. مسئله اصلی این است که به تفرقه میان بالائی ها چگونه نگریسته می شود و مهتر از آن از چه طرق و با چه وسیله ای عوامل پایه ای این روند می تواند نابود شود. امروزه با تشدید بحران سرمایه داری بوروکراتیک و تشدید رقابتهای میان امپریالیستهای گوناگون در ایران، تفرقه و انشقاق درون جناحهای مختلف طبقات ارتجاعی حاکم گسترش بیشتری یافته است. دولت مرکزی ضعیفتر شده است و از نظر خلق این امری خوب است و فرصتهای گرانبهایی را برای انجام انقلاب پیرومند ارائه می دهد.

پایه های عینی یک «خانخانی نظامی» در ایران موجود است. اینکه آقای حکمت از چنین احتمالی دستپاچه شده یا برای خلق افکار در مورد جوانبی از آن غلو می کند، اهمیتی ندارد. مسئله اصلی اینست که یک لیبرال متعارف در چند دستگی بین مرتجعین خطر «از کف رفتن شیرازه جامعه» را می بیند؛ در حالیکه یک انقلابی در شکاف و تفرقه بین دشمنان، ضعف دولت ارتجاعی و فرصتی برای راه انداختن جنگ خلق را می بیند. این تنها طریقی است که هم

«سناریوی سیاه و سفید» آن می تواند با تلنگری از بالا و یا پائین محو شود؛ دولتی که تمام هنرش جلوگیری از بدتر شدن اوضاع و جنگ داخلی (بخوان شورش توده ها) است. البته با این منطق می توان این انتظار را هم داشت که روزی آقای حکمت آشکارا از جمهوری اسلامی یا جناحهای «مدرنیست» آن (امثال گردانندگان روزنامه همشهری که کار با کامپیوتر را بلدند، روزنامه رنگی می دهند و می خواهند تهران را شبیه شهرهای کشورهای غربی کنند) دفاع کند.

آقای حکمت می خواهد به مرگ بگیرد تا مردم به تب راضی شوند. او مردم را می ترساند که وضع از این خرابتر خواهد شد و همین یک لقمه نان هم از دست خواهد رفت. این بیست کسان است که چیزی برای از دست دادن دارند و دلشان برای ارزشهای حاکم می سوزد. این ارزشها ارزانی تان باد آقای حکمت! این است پاسخ کسانی که چیزی برای از دست دادن ندارند مگر زنجیرهای بردگی شان را. البته جنگ انقلابی سختی های خود را دارد، اما این تنها طریق پایان بخشیدن به همه دهشتنایی است که این نظام ارتجاعی می آفریند. خود کشی روزانه دهها زن و مرد، قطع دست و پا و مرگ کارگران در اثر سوانح کاری که هر روز اتفاق می افتد، دستگیری و کشتار مداوم مردم، تنها شمه ای از این دهشتها و جنایات آشکار است. هر روز که از زندگی این نظام نکبت بار می گذرد، خون مردم ما بیشتر به زمین ریخته می شود. آیا برای خلاص شدن از شر این مصائب نباید سختی ها و خونریزی های جنگ انقلابی را بجان خرید؟ جنگی که منافع بنیادین توده های ستمدیده را نمایندگی و تامین می کند.

اگر کسی با جنگهای ارتجاعی و مصائب آن برای مردم به مخالفت برخیزد ما حرفی نداریم. اما مخالفت با جنگهای ارتجاعی در صورتی صادقانه است که موافقت با جنگهای عادلانه و انقلابی را همراه داشته باشد. در حالیکه از نظر آقای حکمت ستمدیده گانی که اسلحه بدست بگیرند و علیه شرایط بردگی شان قیام کنند به سناریو سیاه خدمت می کنند. قیام ملل ستمدیده یا بقول ایشان «حرکت جریانات قومی» (آقای حکمت حتی مجبور است بزبانی صحبت کند که به مذاق لیبرالهای شوونیست فارس خوش بیاید)، شورش دهقانان (که از نظر وی سمبل غیر مدرنیسم هستند)، مبارزه کارگران و زنان و جوانانی که بخواهند بزور اسلحه از دشمنانشان انتقام بگیرند و آنها را سرکوب کنند، پیشاپیش محکوم هستند. چون آقای حکمت و حزیش مخالف هر جریان «سرکوبگری» می باشند.

توده های ستمدیده ایران یکبار انقلاب کردند و شکست خوردند؛ اینبار نمی خواهند تجربه شکست تکرار شود. آنها خواهان پیروزی هستند. ممکنست خواسته هایشان را نتوانند عمیقاً بیان کنند، ممکنست از تمایلات خودبخودی پیروی کنند و در نتیجه مطالباتشان را بشکلی محدود بیان کنند، اما بهر حال شوق پیروزی دارند. نتیجه ساده و روشنی که یک انقلابی باید از اوضاع کنونی با تمام فرصتها و خطراتش بگیرد اینست که بایستی به این توده ها توضیح داد که چگونه و به چه علت باید یک

بوده و در تضاد آشتی ناپذیر با یکدیگر قرار دارند. از نظر او بخش مدرن پایه نیروهای سفید و بخش غیر مدرن پایه نیروهای سیاه می باشد. آقای حکمت می گوید: «کدام نیروها می توانند اجزاء يك روند «متعارف» و «سفید» باشند؟ طبقه کارگر و کمونیستها باید ستون چنین آلترناتیوی باشند. اما دامنه نیروهای اجتماعی ای که در چنین روندی ذینفع هستند، وسیعتر است. واقعیت این است که تهدید واقعی از جانب نیروها و احزابی است که ریشه ای در اقتصاد سیاسی سرمایه داری ایران امروز ندارند. جریانات حاشیه ای، از نوع خود مجاهدین که منافع محدود و غالباً فرقه ای را نمایندگی میکنند و در حرکت و مصالح اجتماعی طبقات اصلی يك جامعه سرمایه داری ریشه ندارند. جریانات اجتماعی واقعی که مسائل و منافع دیرپایتر و بنیادی تر در مبارزه طبقاتی را نمایندگی میکنند، همه در طی شدن يك روند «متعارف» ذینفعند. کمونیسم کارگری، لیبرالیسم، و فرمیسم چپی که اغلب سازمانهای چپ سنتی را در بر میگیرد.» (۸)

طبق تعاریف آقای حکمت، پایه اجتماعی «سناریوی سیاه» عبارتند از: میلیونها دهقان درگیر کار کشاورزی، میلیونها مهاجر روستائی که در حاشیه شهرها در اقتصاد غیر رسمی درگیرند و میلیونها کارگر و زحمتکش شهری که در کارگاههای کوچک و سنتی مشغول کارند و هنوز بندهایشان با روستا حفظ گشته است؛ یعنی اکثریت جامعه ما. با این حساب فقط شماری اندک - دقیقاً به تعداد سرمایه داران، متخصصین و روشنفکران وابسته به آن و اگر لطف کنند کارگران شاغل در صنایع مدرن جزء نیروهای سفید هستند.

البته آقای حکمت خجالت می کشد بگوید بخش غیر مدرن یا سنتی همان بخشهایی است که بر آن مناسبات نیمه فئودالی غالب است؛ زیرا این اعتراف قبل از هر چیز به معنای ورشکستگی تئوریهی این حزب مبنی بر سرمایه داری شدن جامعه است. مضافاً، سؤال اینست بخش مدرن و صنعتی از جانب چه کسانی برای ایران به ارمغان آورده شد؟ روشن است که توسط امپریالیستها. صنعت، تکنولوژی و مظاهر مدرنیسم و تمدن غربی توسط آنان به ایران عرضه شد. بورژوازی لیبرال ایران از این نظر خود را مدیون امپریالیستها دانسته و همواره دین خود را از نظر سیاسی از طریق سازشکاری و تسلیم طلبی در مقابل امپریالیسم ادا کرده است. دفاع از جنبه های مدرن جامعه بگونه ای که انگار ماهیت طبقاتی ندارد و یا ماهیتی مترقی دارد، در واقع مداحی امپریالیسم بوده و یکی از مشخصات دیگر پرچم سیاسی بورژوازی لیبرال در ایران می باشد.* نظریه ای که می خواهد از طریق تیغ مدرن و غیر مدرن جامعه را از وسط نصف کرده و به دو اردوگاه مخالف هم تقسیم کند، از پایه عینی

برخوردار نیست. جامعه ما مدتهاست به دو اردوگاه اصلی تقسیم شده است يك طرف پرولتاریا و خلق و طرف دیگر بورژوا - ملاکان بزرگ وابسته به امپریالیسم هستند که هم بشیوه مدرن و هم بشیوه سنتی به استثمار کارگران و دهقانان مشغولند.

خط سیری که در تاریخ جدلهای نظری میان اقشار گوناگون بورژوازی در ایران حول تجدد طلبی و سنتگرایی، مدرن و عقب مانده، حکومت مذهبی و غیر مذهبی بچشم می خورد همیشه ماحصلش سازش این دو جریان فکری با یکدیگر بوده است؛ سازشی که متعکس کننده نیازها و اجبارات منافع اقتصادی بورژوازی ایران است. بی جهت نیست که حتی مدرن ترین بخشهای بورژوازی ایران دارای روحیه ملاکی بوده و خلق و خوی سنتی خود را نیز حفظ کرده اند. البته آقای حکمت می تواند در آتیه برای تطبیق خود با این روحیه ملاکی حداکثر استفاده را از روحیات ضد دهقانی خویش که طی این سالها پیگیرانه مبلغش بوده، بکند و خود را با معیارهای بورژوازی لیبرال ایران بیشتر وفق دهد.

به يك کلام، تئوری تضاد «مدرن - غیر مدرن» تحریف واقعیت است و در خدمت منافع طبقاتی معینی و اهداف سیاسی مشخصی قرار دارد. این تئوری تحت عنوان «مصالح اجتماعی»؛ کارگران را به سازش با بورژوازی لیبرال و قبول رهبریش فرامی خواند.

پایه های عینی بروز «سناریوی سیاه و سفید»

هر خط و سیاستی نهایتاً آمال و آرزوها و منافع يك طبقه را نمایندگی میکند. سیاستها صرفاً ساخته و پرداخته ذهنیات نیستند، بلکه عمدتاً دارای پایه های مادی معینی می باشند؛ هر چند که ذهنیات هم در ساخت و پرداخت آن نقش دارند. در تجزیه و تحلیل چرخشها و تغییراتی که در سیاست هر نیروی طبقاتی رخ می دهد باید به جابجائی های اقتصادی و تغییرات عمیق اجتماعی ناشی از آن نیز توجه کرد. برخی تغییرات که در طی این سالها در جایگاه ایران در سلسله مراتب اقتصاد جهان امپریالیستی صورت گرفته و بحران جاری، تأثیرات مهمی بروی طبقات و اقشار مختلف گذاشته است.

تحت این شرایط، آن جوانب مدرنی که در اثر فعالیتهای سرمایه امپریالیستی بعد از اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۲ در جامعه بوجود آمد در حال گسیختگی است. نتایج برنامه توسعه ای که تحت عنوان «بازسازی و تعدیل اقتصادی در ایران پیاده شد، متعکس کننده این روند می باشد. بجای پراه انداختن کارخانه های قبلی، کشاورزی سنتی صادراتی پراه افتاد. بجای تاسیس کارخانه های صنعتی مدرن، کارگاههای قرون وسطائی فرش بافی

گسترش یافت. همه اینها اقشاری را که ریششان به «مدرنیسم» بند بوده بویژه روشنفکران طرفدار مظاهر مدرنیسم غربی را به دست و پا انداخته است.

مضافاً، بحران اقتصادی جاری اقشار خرده بورژوازی مرفه و میانی و حتی قشر بورژوازی متوسط را در منگنه قرار داده است. اکثریت اقشار میانی بسمت پائین رانده شده، اما قشر نازک بالائی کماکان موقعیت خود را حفظ کرده است. اگر چه این قشر نازک بلحاظ اقتصادی چندان زیر فشار نیست ولیکن اطمینان ندارد که این رژیم ادامه وضع موجود را تضمین کند. از طرف دیگر، اینان از انقلاب هم بشدت هراس دارند چون می دانند که انقلاب موقعیت کنونی شان را بخطر می اندازد. بنابراین، با تمام قوا تلاش می کنند تا از بدتر شدن اوضاع جلوگیری نمایند.

این ایده که «نکنند اوضاع از این بدتر شود» می تواند توسط اقشار میانی که به پائین پرتاب شده اند مورد توجه قرار بگیرد؛ بویژه در میان اقشار وحشت زده ای که بهر وسیله ای می خواهند موقعیت سابق خویش را احیاء کنند. اقشار فوقانی و مرفه با خلق افکار در بین اقشار میانی تلاش دارند تا آنها را نسبت به نظام امیدوار نگه داشته و این توهم را دامن بزنند که با حفظ همین نظام می توان به بهبود اوضاع دل بست؛ یا حداقل مانع آن شوند که این اقشار بطرف راه حل انقلابی جذب شوند.

حتی بسیاری از تکنوکراتها و روشنفکران طبقات ارتجاعی نیز نگران هستند. زیرا امروزه سهمی که از استثمار مستقیم و غیر مستقیم کارگران و دهقانان نصیب آنان می شد در حال محدود شدن است. سهمی که امپریالیسم به کیسه میاشران و نوکران خودش و در دستگاه بوروکراتیک بشکل امتیازات رفاهی برای بخش فوقانی کارمندان و متخصصان (بویژه در دوران افزایش درآمد نفتی) تخصیص می داد بسیار آب رفته است. این بخشها تلاش میکنند موقعیت قبلی خود را حفظ کنند. نگرانی شان اینست که اگر ایران درگیر تلاطم و جنگ داخلی شود و یا به شکل دیگر بزبان شونیستی شان «بنگلادشی» شود، منافع و جایگاه کنونی شان بیشتر از این بخطر بیفتند.

بر بستر چنین تغییر و تحولات و صف بندیهایست که «سناریوی سیاه و سفید» معنای واقعی خود را می یابد. «سناریوی سیاه و سفید» فصل مشترک سیاسی خواسته های جریانات طبقاتی فوق را (هر چند از مواضع متفاوت) نمایندگی می کند. اینکه «سناریوی سیاه و سفید» آقای حکمت را «کیهان لندن» ارگان سلطنت طلبها روی هوا می قاید و به دفاع از آن بر می خیزد، نشانه این اشتراك منافع سیاسی است. این اشتراك منافع سیاسی می تواند به اشتراك مساعی عملی هم تبدیل شود. چون بهر حال بقیه در صفحه ۱۰

* این نظریه که اقتصاد ایران را «دوگانه» تصویر کرده و میگوید این اقتصاد از دو ساختار تولیدی مدرن و عقب مانده تشکیل شده که از هم جدا بوده یا نسبت به یکدیگر کاملاً بی تاثیرند، غلط است. بخش مدرن و غیر مدرن (البته بطریقی شدیداً معوج) کاملاً در هم تنیده شده اند و اجزای یک واحد را تشکیل میدهند. بخش مدرن و غیر مدرن و بطور کلی ناموزونی و اعوجاج ساختار اقتصادی ایران، فاکتور لاینفکی از توسعه ای است که توسط سرمایه امپریالیستی در کشور شکل گرفته و به نیازهای سرمایه مالی خدمت میکند. سودآوری بخش مدرن اقتصاد به عملکرد بخش غیر مدرن (سنتی) گره خورده است. بخش سنتی اقتصاد که عمدتاً در تولید کشاورزی و دهقانی معمرکز گشته تامین کننده اصلی نیروی کار ارزان و مواد غذایی ارزان است. کماکان هزینه معاش و بازتولید خانوار کارگری به میزان تعیین کننده ای بر دوش خانوارهای روستائی قرار دارد. این یکی از شرایط اصلی تداوم سودآوری سرمایه داری بوروکراتیک می باشد. این شرایطی است که بورژوازی متوسط (ملی) هم از آن سود می جوید.

«کدام نیروها می توانند جامعه را از این تنگنا عبور بدهند و یا حتی در صورت وقوع جنگ داخلی و هرج و مرج به سریعترین شکل به آن خاتمه بدهند؟» (۱۰) جواب این سؤال بسیار روشن است. اگر کسی قصد عوامفریبی یا خود فریبی نداشته باشد می داند در این شرایط فقط نیروئی می تواند از پس هرج و مرج برآید که از قدرت فهری کافی برخوردار باشد. یعنی یا قوای مسلح انقلابی و یا قوای مسلح ضد انقلابی. در شرایط امروزی که نیروی مسلح انقلابی هنوز شکل نگرفته تنها يك نیرو ممکنست بتواند به «سریعترین شکل» (و البته شنیع ترین شکل) جنگ داخلی را خاتمه بخشد. قوای مسلح جمهوری اسلامی و در مرکز ارتش؛ و در صورت تفرقه یا ضعف مفرط شان ارتشهای امپریالیستی. این را هم تجارب تاریخی نشان می دهد، هم وقایع روزمره ای که در گوشه و کنار جهان اتفاق می افتد. وقایع اخیر افغانستان آخرین و جدیدترین نمونه آنست که «ناگهان» نیروئی بنام طالبان با کمک ارتش پاکستان و حمایت قدرتهای امپریالیستی تلاش می کند به «سریعترین شکل» جنگ داخلی را پایان بخشد. یا آنگونه که در ترکیه در سال ۱۹۸۰ دیدیم توسط کودتای ارتش به درگیریهای روزمره خیابانی خاتمه بخشیدند و دولت «سکولار» و مدرن» ترکیه را حفظ و تقویت کردند. این است عملی ترین، سریعترین و قاطع ترین شکل پاسخ سؤال آقای حکمت. آقای حکمت و طبقه او چاره ای ندارند که در مواجهه با آتارشی و از هم گسیختگی جهان کنونی به نیروهائی امید بندند که فکر می کنند می توانند به سریعترین شکل نظم را برقرار کنند؛ یعنی در سطح بین المللی به امپریالیستها و در سطح داخلی به ارتش. چرا که خود خواهان جنگ و سازمان دادن قوای مسلح نمی باشند و از نظر طبقاتی هم عرضه و حال انجام چنین کاری را ندارند. آقای حکمت پشت دستش را بخاطر شرکت در مبارزه مسلحانه در کردستان داغ کرده و دیگر مبارزه مسلحانه حتی در خیالش هم نمی گنجد. نظریه پردازی کنونی آقای حکمت براحتی میتواند در خدمت مدرنیسم امپریالیستی قرار گیرد و بسادگی زمینه ساز و هوراکش کودتاهای امپریالیستی شده که در آن نیروهای مدرنیست حول محور ارتش ارتجاعی متحد می شوند.

تاریخا، بورژوازی لیبرال ایران از ایفای نقش مستقل عاجز بوده و فقط خدمتگذار آن دسته نیروها شده که نقشهای اصلی را بعهده گرفتند. آقای حکمت نه در پی آنست که لشکری بدنبال خود براه بیندازد و نه حتی در پی اینکه در قدرت شریک بشود. او قصد چنین بلند پروازی هائی را ندارد و فقط می خواهد نظریه پرداز نظم موجود باشد؛ آتم یک نظریه پرداز دست چنم که چندان هم به بازی گرفته نمی شود. اینکه آقای حکمت بتواند در بین بقیه در صفحه ۲۷

سرعت گرفتن گام های حکمت بر این سراسیمه ضد انقلابی، اتفاقی نیست. دلایل عینی معینی وجود دارد. بحثها و اقدامات پیکار شکنانه حکمت و همفکرانش نتیجه بوالهوسی چند روشنفکر از دماغ فیل افتاده نیست. پای نیروی اجتماعی معینی در میان است. علت حرکات و اقدامات هر جریان سیاسی را باید منتج و متأثر از مناسبات میان بخشهای مختلف جامعه در هر مقطع معین دید. گفتار هر نیروی سیاسی را باید با کردار و موقعیت عینی طبقات اجتماعی محک زد و بدین ترتیب جایگاه طبقاتی را مشخص نمود. به آن جایگاه طبقاتی که حکمت و شرکاء بر مبنای تئوری و عمل خویش اتخاذ کرده اند نیز به همین ترتیب میتوان پی برد. اینان صرفا روشنفکران دورنگر طبقه ای محسوب میشوند که از انقلاب و قهر گریزان و هراسان است. از «زیاده روی» ها و «اجحافات» امپریالیسم و بورژوا - ملاکان حاکم ناراضی است. شیفته رفرم و محو «تمدن و پیشرفت» جوامع غرب است و در عمل مرعوب تبلیغات و قدرتمائی اربابان جهان. این طبقه اجتماعی، بورژوازی لیبرال است.

به نقل از جزوه: «کمونیسم کارگری» در انتهای سراسیمه - آذر ۱۳۷۰

«سناریوی سیاه و سفید»

جهت گیری ایدئولوژیک این سناریو، نام نویسی و اعلام آمادگی برای شرکت در بازیهای محتمل بالائی هاست.

البته تصمیم گیری قطعی «کمونیسم کارگری» مبتنی بر برافراشتن رسمی پرچم پوسیده لیبرالیسم ایران مقداری زمان برد. ابتدا حکمت و شرکاء در جریان خیانتشان به جنبش مسلحانه و عادلانه کردستان غسل تممید یافتند؛ مدتی امید به طرحهای بازسازی رفسنجانی بستند تا شاید در اثر بازسازی کارخانه ها، به آنها اجازه فعالیت علنی حول اتحادیه های کارگری داده شود و رسماً بعنوان عوامل بورژوازی در جنبش کارگری جایگاهی قانونی یابند. اما ناکام شدند. مدتی هم سعی کردند بقول خود آقای حکمت «حین دوچرخه سواری سوت هم بزنند» (۹) یعنی حین فعالیتهای لیبرالی صحبتی از کارگران هم نکنند. اما خیلی زود «کارگر معترض» دیروز جای خود را به انسان «شریف و صادق» و «تمدن و مدرن» امروز و شعار «حکومت کارگری» جای خود را به «دولت آزاد، مدرن و سکولار» داد. سرانجام اکنون میستهای سابق ما که هر عطسه بورژوازی را به اقتصاد ربط می دادند و سالها تلاش میکردند که سر کارگران را با مبارزه اقتصادی گرم کنند، ناگهان سیاسی شده و اعلام کردند که مشکلات کنونی حکومت ربطی به اقتصاد ندارد!*

بعلاوه، این جریان از تحولات عظیمی که در چند ساله اخیر در اوضاع جهانی رخ داد نیز تأثیر گرفت. آنها که در جبهه مخالف امپریالیسم آمریکا قرار داشتند، فروپاشی بلوک شرق را به ضرر خود دیدند. البته این امر نشانه آن هم بود که افق دیدشان از جامعه آتی چندان تفاوتی با جوامع رویزیونیستی نداشته است. (بقول یکی از سخنگویان این جریان هر چه باشد باغ وحش بهتر از جنگل است، چرا که حیوانات در قفس حداقل گرسنه نمی ماندند.) آنها در مقابل کارزار ضد کمونیستی بورژوازی بین المللی و قدر قدرتی امپریالیسم آمریکا در «آستانه نظم نوین جهانی» شدیداً روحیه باخته شدند.

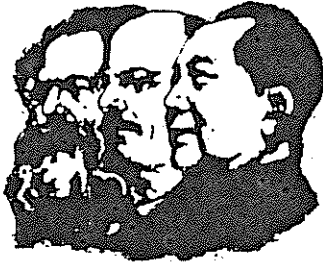
نقش آقای حکمت در تحولات آتی چیست؟

پیشاپیش روشن است که حکمت و شرکاء نمیتوانند نقش مستقلی در تحولات آتی ایفاء کنند. اوتویی های آنها آنقدر بی پایه است که برآورده شدنش نه در شرایط کنونی مسیر خواهد بود و نه بعدها. آنها هم علیه انقلابیون قطعنامه می گذارند هم علیه مرتجعین. آنها هم با بیدادگریهای طبقات حاکمه مخالفتند و هم با افراط گریهای انقلاب. آنها بخيال خود راه سومی را برای جامعه ترسیم می کنند. اما نهایتاً راهشان به حفظ نظم کهن ختم شده و این جنبه خطرناکی به اینگونه اوتویی ها میبخشد.

* این حرف در شرایطی به زبان آورده میشود که بحران اقتصادی جاری نقش مهمی در ناتوانی سیاسی رژیم ایفاء می کند. انگار نقش حاملان این خط از جای گرم بر می خیزد و چندان هم از بحران اقتصادی جاری رنجی نمی برند. بعلاوه باید توجه داشت که وقتی آنها می گویند بحران اقتصادی راه حل سیاسی دارد بهیچوجه منظورشان آنچه مائونیستها می گویند نیست؛ یعنی در پی نابود کردن مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه بعنوان سرمنشاء اصلی این بحرانها نیستند. راه حلهای سیاسی آنها هیچ مشکلی از بحران اقتصادی جامعه حل نمی کند. این از پرنسیپهای تئوریک «کمونیسم کارگری» از بنو تولدش تا بحال بوده که ابدا خواهان دست زدن به ترکیب مناسبات اقتصادی جامعه نمی باشد. آنها بخوبی می دانند که در دورنماهای سیاسی شان جایی برای بهبود وضعیت اقتصادی نیست و بهتر است وعده های اقتصادی به کارگران ندهند. از این زاویه، اکنون میسیم قدیمی شان دست و پا گیر بوده و مجبورند آن را کم رنگ کنند. البته اینکار فایده دیگری هم برایشان دارد. آنها دیگر مجبور نیستند مثل گذشته از مبارزات توده ای دنباله روی کنند. چون دنباله روی از مبارزات توده ای بویژه که قهرآمیز هم باشد برایشان چندان به صرفه نیست.

منتشر شد:

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!



زنده باد
مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

سند جدید جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
در این سند جایگاه و مفهوم
ایدئولوژی رهائیبخش پرولتاریای بین المللی،
در دوران پر تلاطمی که جهان در آن
بسر می برد، مورد بحث قرار گرفته است.
این سند یک پایه اتحاد
و یک دستاورد مهم جنبش مائوئیستی است.

همراه با سندی درباره اوضاع جهانی

منتشر میشود:

جهانی برای فتح شماره ۴۰ - نشریه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی -

- مقالات مهم این شماره عبارتند از:
- سند «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!»
 - قیام دهقانی در چیپاس
 - انقلاب ارضی و نیمه فئودالیسم
 - گزیده ای از سند «کسب قدرت را در بحبوحه جنگ خلق سازمان دهید» - حزب کمونیست پرو
 - آفریقای جنوبی ننگهان عوض میکند
 - مطالبی درباره کارزار بین المللی دفاع از جان صدر گونزالو
 - و



ایران شد. ورود این دلارهای نفتی و استقراضی چند صباحی يك رونق مصنوعی به وجود آورد - ارقام سال ۱۳۶۹، افزایش ۱۲ درصدی رشد تولید ناخالص داخلی و ۱۳ درصدی نرخ سرمایه گذاری را به نمایش گذارد. اما بقول يك منقذ اقتصادی بوی خوش سال ۶۹ بوی داغ زدن بود و نه کباب!

رژیم ادعا کرد که این وامها صرف نوسازی صنایع و ایجاد صنایع جدید خواهد شد؛ و راه افتادن این صنایع موجب صرفه جویی در واردات و اضافه شدن صادرات شده و درآمدهای حاصله قادر به تامین وامها و بهره آنها خواهند بود و مضافاً، اشتغال نیز به وجود خواهد آمد. اما واقعیت چه بود؟ این وامها عمدتاً پشتوانه ای برای سیاست تجاری درهای باز رژیم شد: سیل واردات آنچنان بود که شبکه ترابری کشور از انتقال انبوه کالاها به داخل کشور عاجز ماند. کل کشور به يك جزیره آزاد اقتصادی تبدیل شد و کالاهای خارجی مشابه کالاهای ایرانی به قیمت ارزانتر به بازار سرازیر گشت. این امر موج گسترده ای از ورشکستگی تولیدات داخلی را به دنبال داشت. وزارت صنایع سنگین که گویا کارش راه انداختن صنایع است، میلیاردها دلار استقراضی را صرف وارد کردن قطعات یدکی انواع خودروها و سایر کالاهای مصرفی کرد. در سال ۷۱ روزی نیم میلیون دلار تنها برای وارد کردن اتومبیل پرداخت شد. میلیاردها دلار استقراضی که با بهره ها و حق بیمه های سنگین گرفته شده بود به صنایع سنگین اختصاص یافت. این مبلغ صرف وارد کردن مواد اولیه و قطعات صنایع شد، اما اکثریت قریب به اتفاق آنها در کف کارخانه ها انبار گشت. چرا که زکود مانع از جذب آنها در روند تولید بود. این وامها قادر به ایجاد ظرفیت تولیدی جدید و آنچنان ارزش افزائی نبود که باز پرداخت اصل و بهره وامها را تامین کند. تا مدتی رژیم برای بازپرداخت وامهای قدیم، به گرفتن وامهای جدید دست یازید. دست آخر، وام دهندگان بین المللی از دادن وامهای جدید انصراف جستند و ذخیره های ارزی رژیم هم ته کشید بطوریکه قادر به باز پرداخت به موقع بهره وامها و وامهای سررسیده نبود. چاره رژیم در مقابل این ورشکستگی چه بود؟ این جانیان که در داخل بروی مردم عربیده و قداره میکشند، سجده کتان و عاجزانه به درگاه وام دهندگان شتافتند تا از آنها عقب انداختن مهلت بازپرداخت وامهای سررسیده را تقاضا کنند. طبق گزارش عادل رئیس سابق بانک مرکزی به رفسنجانی، «در شش ماه اخیر در ۱۸۴ دور مذاکره با ۱۷ کشور و همچنین ۱۱۰۶ شرکت خارجی و ۱۳ شرکت بیمه دولتی و غیر دولتی و حدود ۴۰ بانک، معادل ۳۳ هزار و ۴۴۰ فقره اعتبارات اسنادی در قالب ۷۰ قرارداد و تفاهم نامه استمهال (قسط بندی مجدد) به امضاء رسید. اما قسط بندی مجدد این وامها تنها با تحمیل بهره های تصاعدی به مقروض، امکان پذیر است. بطور مثال رژیم بابت قسط بندی مجدد ۵/۲۵ میلیارد دلار باید در عرض ۷ سال قریب به بیست میلیارد دلار بپردازد. (۳) علاوه بر قبول این شرایط ایران متعهد شد که «اصلاحات» اقتصادی تعیین شده توسط صندوق بین المللی و بانک جهانی را بی کم و

داری با محتوا و بسته بندی یکسانی به کشورهای تحت سلطه، فارغ از تفاوتها و ویژگیهای آنها، خوراندند میشود. خطوط کلی این سیاستها عبارتند از: روی آوردن به سیاست استقراضی از منابع مالی بین المللی و اتکاء به تجارت برای ایجاد تحرک اقتصادی؛ دست زدن به «اصلاحات» چندگانه ارزی، تجاری، مالی و پولی (۳)؛ فروش بنگاههای دولتی و تسهیل اعطای امتیازات سرمایه گذاری در کلیه شئون کشور به سرمایه های خارجی؛ سازمان دادن مدارهای تولیدات بومی با هدف صادرات به بازار جهانی برای کسب درآمدهای ارزی بیشتر؛ پائین آوردن سطح دستمزدها و شل کردن قوانین کار برای بالا بردن نرخ گردش نیروی کار (به زبان رک یعنی تسهیل اخراج کارگران). همه اینها برای آن است که موانع مقابل پای جابجائی نرم و راحت سرمایه های امپریالیستی (از نقاط و عرصه های غیر سودآور به نقاط و عرصه های سودآور در جهان) برداشته شود و انگیزه کافی برای ورود سرمایه خارجی به کشورهای تحت سلطه به وجود آید، تا این بنوبه خود موجب «توسعه اقتصادی» کشور تحت سلطه شود. هر چند صندوق بین المللی پول مایل است این سیاست را مدلل جدیدی از توسعه قلمداد کند اما در واقع دارویی است که در چارچوب همان ساختارهای اقتصادی قبلی برای کشیدن آخرین رمق این کشورها به آنها تزریق میشود.

الف - تله قرض: موتور بازسازی

یا تشدید از هم گسیختگی اقتصاد

در ایران، این سیاستها از سال ۶۸ بطور سازمان یافته به اجرا درآمد و بر طبق ادعاهای رژیم قرار بود پایه های تولیدی کشور را گسترش دهد و موجب دور نویی از رشد اقتصادی نسبتاً پایدار شود.

طبق این تدابیر مقادیر معتدبهی وام از کشورهای امپریالیستی و مراکز مالی جهان گرفته شد. گردش اقتصاد ایران که عمیقاً وابسته به دلارهای نفتی و ورود سرمایه های خارجی به طرق دیگر بود، اکنون علاوه بر آن و بیشتر از آن وابسته به دلارهای استقراضی شد و بقولی به «تله قرض» گرفتار آمد. تله قرض دقیقاً مانند تله اعتیاد به هرئوئین است و معتاد را وادار میکند که به هر کاری دست بزند و هست و نیستش را به گرو بگذارد. امروز دنبال کردن هدف بازپرداخت وامها و بهره آنها و گرفتن وامهای جدید جهت گریزهای اقتصادی ایران و سیاستهای رژیم را تعیین میکند: از چوب حراج زدن به نیروی کار و ثروتهای کشور و قلع و قمع جنگلها گرفته تا اعطای امتیازات شرم آور به کمپانیها و دول خارجی. بدینسان است که «تعدیل ساختاری» مهمی در سوخت و ساز اقتصاد ایران به وجود آمد. این تله چگونه در اقتصاد ایران کار گذارده شد؟

رژیم جمهوری اسلامی تحت قیومیت صندوق بین المللی پول، به فاصله چند سال قریب به چهل میلیارد دلار وام گرفت. از سال ۶۸ تا ۷۲ جمهوری اسلامی منابع ارزی معتدبهی در اختیار داشت. در این مدت نزدیک به ۹۰ میلیارد دلار وارد اقتصاد

تعمیق بحران....

اقتصادی ایران نظیر ندارد. راهزنان اسلامی بر کلیه منابع اقتصادی مانند زمینهای کشاورزی و مراتع و منابع آبی چنگ انداختند؛ بر درآمدهای نفتی تکیه زدند و «هزار فامیل» جدیدی را تشکیل دادند؛ از درآمدهای نفتی نیروهای مسلح و ارتش خود را باد کردند، دستگاه جاسوسی و بگیر و ببند مردم را گسترش دادند؛ بوروکراتهای نظامی و دولتی، گردانندگان محاکم و زندانها و شکنجه گران خود را چاق و چله و ریزه خواران سفره آنان را راضی نمودند.

آنان مرهمی بر بحران اقتصادی که از بیست سال پیش آغاز شد نگذاشتند، بلکه آنرا وخیمتر هم نمودند. سیاستهای «بازسازی و تعدیل اقتصادی» آنان هیچ نبود مگر سیاستهای اقتصادی خانمان بر باد ده، سیاستهایی که کشاورزی و تولیدات کوچک را به نابودی بیشتر کشانده و شریانیهای اقتصادی را هرچه بیشتر وابسته به امپریالیستها نموده است. سیاستهایی که سرنوشت نان شب مردم را مستقیماً به دست سیاست ریزان بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، دولتها و بانکهای کشورهای سرمایه داری غربی سپرده است.

چنین است کارنامه چرکین و خونبار این جانیان سر سپرده امپریالیسم. امروز در پی آنند که با اجرای سیاستهای «ضد بحران» با این وضع مقابله کنند و اقتصاد را «توسعه» دهند. یقیناً این نیز بر شدت بحران خواهد افزود. هدف از این سیاستها تبدیل ایران به چراگاهی سودآورتر برای سرمایه داران بزرگ خارجی و کارگزاران ایرانی شان است. و نتیجه اش برای مردم هیچ نیست مگر تکرار فقر و ذلت در سطحی بسیار رقت بارتر. برای مردم ما، مرگ این سیاستهای «توسعه» به مراتب بهتر از اجرای آن است. امروز برای مردم هیچ چاره ای نیست جز حمله بیباکانه به این سیاستهای نابکارانه رژیم و کوتاه کردن دست دشمن از روی حیات و موات مردم این کشور و آماده شدن برای آغاز انقلابی طولانی که این غده سرطانی را بالاخره از ریشه در خواهد آورد.

مروری بر سیاستهای «بازسازی و تعدیل اقتصادی» رفسنجانی و نتایجی که برای اقتصاد و زندگی مردم ببار آورده این مسئله را برجسته تر بنمایش میگذارد.

سیاستهای تعدیل اقتصادی

و تعمیق بحران

تشدید بحران و رسیدن آن به نقطه اوج کنونی در واقع شمره اجرای يك رشته سیاستها و تدابیر اقتصادی معین میباشد. این سیاستها در اصل توسط صندوق بین المللی پول و بانک جهانی (که نهادهای بین المللی امپریالیستها برای تنظیم اقتصاد جهانی و تضمین سلطه آنهاست) طراحی شده و بعنوان «آخرین مدلل» توسعه اقتصادی به کشورهای تحت سلطه مانند ایران ارائه شده اند. رژیم جمهوری اسلامی تحت رهبری رفسنجانی این تدابیر را تحت نام «سیاستهای بازسازی و تعدیل اقتصادی» به اجرا گذاشت. این «شربت» اقتصادی مانند بقیه تولیدات انبوه سرمایه

کاست و هرچه سریعتر به اجراء درآورد تا اعتبار لازم را برای گرفتن وامهای جدید کسب کند. به این ترتیب دولت باید آماده باشد که بنگاههای دولتی را بفروشد و اجازه کنترل منابع نفتی و بانکها و نظام مالی ایران را هرچه بیشتر به سرمایه گذاران خارجی واگذارد. رژیم باید سیاست ریاضت کشی اقتصادی را بصورت حذف سوبسید مایحتاج مردم و زدن از خدمات عمومی به اجراء گذاشته و هرچه بیشتر بر جهتگیری صادراتی کشاورزی تأکید بگذارد. از این طریق، رژیم نه تنها قادر به بازسازی هیچ بخش از اقتصاد ایران و گذاردن پایه تولیدی بادوامی نشد، بلکه سیر قهقرائی اقتصاد که در مرکز آن انحطاط کشاورزی و تولیدات صنعتی داخلی قرار دارد را تشدید نمود و بر دامنه فقر و ابعاد وابستگی کشور افزود. کارگزاران امپریالیسم که حاصل دسترنج کارگران و دهقانان و منابع اقتصادی ما را به تاراج میدهند، عاقبت این سیاست استقرایی - تجارتي را میدانستند. فاجعه «تله قرض» در کشورهای آمریکائی لاتین در مقابل چشمان این بوزینه های اسلامی بود. اما آنها چاره ای ندارند جز آنکه کارگزار سرمایه داری بین المللی باشند. آنها از این راه نفس میکشند و گذران میکنند.

سرمایه خارجی که (علاوه بر درآمد نفت) بشکل وام وارد ایران شد، بر خلاف دهه ۱۳۴۰ وارد عرصه های تولیدی نشد. زیرا منطق سرمایه کسب حداکثر سود است و عرصه های تولیدی در کشورهای تحت سلطه، دیگر برای سرمایه جهانی سودآوری کافی ندارند. این وضعیت، بخش عمده سرمایه های خارجی را بسوی عرصه های غیر مولد سوق میدهد که بتوانند با نرخ سود بالا بازگشتی سریع و کم مخاطره داشته باشند. سالانه چند صد میلیارد دلار از این وامها از جانب کشورهای امپریالیستی به کشورهای تحت سلطه سرازیر میشود. (۴) که در واقعیت به رفع کسری تراز بازرگانی (۵) کشورهای امپریالیستی کمک میکنند. امروزه کشورهای امپریالیستی در رکود عمیقی فرو رفته اند و یکی از سیاستهای آنان برای تحرك بخشیدن به اقتصادشان گسترش بخش صادرات میباشد. بطور مثال، وامهایی که به ایران داده اند اکثراً از ماهیتی کوتاه مدت و تجاری برخوردار است. بدین معنا که فقط میتواند صرف خرید کالاهای کشور وام دهنده شود. آنها به این طریق با يك تیر دو نشان میزنند؛ هم با بهره های بالا سرمایه قرض میدهند و هم صادرات خود را تقویت میکنند. اغلب وامهایی که جمهوری اسلامی دریافت کرد مشروط بودند ولی آنجائی هم که نبودند، بسیاری از این وامها به تبعیت از منطق سودآوری سرمایه، وارد فعالیتهای غیر مولد شدند؛ فعالیتهائی که از خاصیت سودآوری بالا در کوتاه مدت برخوردارند. و حتی مقداری از این وامها توسط ارگانها یا اعوان و انصار رژیم و بانکها به خارج بازگشت داده شده و در آنجا به حسابهای بانکی یا فعالیتهای سودآور دیگر مانند معاملات املاک سپرده شدند. بلائی که به سر درآمدهای حاصل از صادرات غیر نفتی نیز می آید. در نتیجه، ورود این سرمایه های استقرایی حتی در چارچوب ساختار اقتصادی موجود، نتوانست

برای اقتصاد را کد ایران کارساز باشد. بالعکس بر تناقضات آن افزود و زمینه رکود عمیقتر آترا فراهم آورد.

اما مشکل «تله قرض» این نیست که این قرضها کوتاه مدتند، کم هستند و یا اینکه بد اختصاص یافته اند. حتی اگر طبق ادعاهای اولیه رژیم این وامها صرف ایجاد صنایع مدرن میشد، بازهم در ماهیت امر تفاوتی نمیکرد چرا که کارکرد اینگونه صنایع خود در گرو وارد کردن ابزار تولید و وابستگی تکنولوژیک به کشورهای امپریالیستی است و حلقه وابستگی به سرمایه استقرایی را هرگز نمیشکند. (۶) مشکل، کسری تراز بازرگانی و تعرفه های گمرکی و سیاست پولی و غیره نیست؛ مسئله نابلدی رژیم در گرفتن وام نیست. پایه مشکلات اقتصاد ایران، ادغام این اقتصاد در اقتصاد جهانی و وابستگی آن به تزریق سرمایه های امپریالیستی (چه در شکل دلارهای نفتی یا سرمایه وامی یا سرمایه گذاری خارجی مستقیم) است. مسئله این نیست که اگر فلان و بهمان نوع رژیم در راس این اقتصاد عقب مانده وابسته به امپریالیسم بنشیند میتواند این اقتصاد را بطریقی غیر از این «اداره» کند. این اقتصاد سرنوشتی بهتر از این نمیتواند داشته باشد. در این مقطع از بحران عمیق و ادامه دار اقتصاد سرمایه داری جهانی، تله قرض برای اقتصادهای تحت سلطه مثل «آتش کشک خاله» است. این واقعیت باعث نمیشود که نسبت به آینده امید شویم. برعکس، این استدلالی است که حکم بر نابودی این نظام اقتصادی پوسیده میدهد.

ب - جهت گیری صادراتی اقتصاد روستائی یکی از «تدابیر» مهم دیکته شده توسط صندوق بین المللی پول، دادن جهت گیری صادراتی به بخش مهمی از تولیدات ایران است. منظور مدارهای از کار افتاده تولید در صنایع مدرن نیست، بلکه آن تولیدات بومی است که با سرمایه گذارهای کاربر (سرمایه گذارهایی که از کارگر زیاد و ماشین آلات کم استفاده میکنند) راه میافتند. این یعنی توسعه کشاورزی و دامداری تجاری (و محصولات دریائی) و رشد صنایع بومی مانند قالببافی با هدف فروش محصولات آن در بازار جهانی.

این سیاست چگونه به اجراء در می آید؟ صدها هزار هکتار از بهترین زمینهای زراعی از زیر کشت مواد غذائی اساسی مردم و مواد خام مورد نیاز تولیدات داخلی بیرون کشیده شده و به کشت محصولاتی که باب طبع بازار جهانی است اختصاص یافته اند. هم اکنون قریب به يك میلیون و دویست هزار هکتار از بهترین زمینهای زراعی کشور به باغات میوه اختصاص دارد. هزاران روستا نابود شده اند تا زمینهایشان متمرکز شده و به زیر کشت محصولات تجاری بروند. این اراضی بقول عمال رژیم «یکپارچه» شده اند تا رساندن خدمات رفاهی دولتی به آنها سهل تر باشد! روستاهای جنگلی شمال نابود میشوند تا مراتع آن یکدست گشته و به دامپروری تجاری اختصاص یابند. میلیونها تن از روستائیان در دخمه های قالی بافی به کار گمارده شده اند تا برای بازار جهانی قالی

بیافند.

رفسنجانی و دیگر سران رژیم اعلام کردند که راه رسیدن به «خود کفائی و عدم اتکاء به دلارهای نفتی»، جهت گیری صادراتی است. یکی از ادعاهای ابتدائی شان این بود که در کنار کشاورزی تجاری، صنایع تبدیلی هم ایجاد خواهد شد و به این ترتیب بر پایه صنایع افزوده خواهد شد. اما خیلی زود معلوم شد این صنایع تبدیلی عبارتند از خشک کردن انجیر، گردو و بادام و فندق و غیره.

واقعیت چیست؟ سازمان دادن تولید صادراتی در روستا کائنال دیگری است برای نفوذ سرمایه بوروکراتیک (V) و سرمایه های خارجی به روستا و بیرون کشیدن ارزش از آن بر پایه استثمار نیمه فئودالی. ویژگی این شیوه نسبت به دیگر روشهای سرمایه بوروکراتیک در بهره کشی از روستا آنست که این پمپ میکند مستقیماً به بازار جهانی متصل بوده و آنچنان رمقی از توده های کارکن روستا میکشد که اشکال بدوی فئودالیسم نیز نمیتوانست چنین کند. در شرایطی که درآمدهای نفتی رژیم دیگر قادر به تامین تعهدات وامی و بازرگانی آن نیست، استثمار وحشیانه نیروی کار روستا و چنگ انداختن بر منابع کشاورزی، یکی از راههای انباشت ثروت و تبدیل آن به ارز در بازارهای جهانی است. نیروی کار روستائیان به دلیل غلبه شرایط نیمه فئودالی، برای سرمایه داران فوق العاده ارزان تمام میشود. سرمایه داران متعهد به اجراء هیچ نوع ضوابط و بیمه کار و غیره نیستند؛ آنان با استفاده از این نیروی کار ارزان و بندهایی که با بازار جهانی دارند به منبع عظیمی از مافوق سود دست می یابند. در واقع وقتی رفسنجانی خدعه گر در تمجید از «جهت گیری صادراتی»، شعار «قطع وابستگی» به درآمدهای نفتی را میداد، روی سخنش با سرمایه داران انحصاری وابسته به رژیم بود که: برای جبران کاهش دلارهای نفتی، خون روستائیان و فرزندان آنان را در شیشه کنید و در بازار جهانی به صورت انواع گل و میوه و فرش به حراج بگذارید. در چند سال گذشته آنها از این راه پردرآمد، چهار میلیارد دلار نصیبشان شد که طبق اعتراف عمال رژیم، مقدار ناچیزی از آن به کشور بازگشته است. این سرمایه ها در خارج از کشور در حسابهای بانکی خصوصی ماندند و یا همانجا وارد معاملات پر سود شدند. در واقع، «جهت گیری صادراتی» هیچ نیست مگر انتقال ثروتهای آفریده دست روستائیان ایران به خارج از کشور.

سرمایه داران درگیر در این بخش کیانند؟ مانند هر بخش عمده دیگر اقتصاد، سرمایه های انحصاری بزرگ در مرکز کار قرار دارند. جهاد سازندگی، اوقاف، و شرکتهای و بنیادهای خلق الساعه دیگر که سرنخ هر يك به گردن کلفتهای رژیم میرسد، عمیقاً در این بخش درگیرند. آنها هر جا که توانسته اند شراکت سرمایه های خارجی را نیز جلب کرده اند.

برای درک بهتر مسئله به ذکر دو نمونه میپردازیم. قالببافی: بنا به آمار غیر رسمی رژیم، در سراسر کشور هشت میلیون نفر درگیر بخش قالببافی میباشند. تعداد بسیار زیادی از کارگران این بخش، بقیه در صفحه ۱۴

تعمیق بحران....

قالیباغان خردسال هستند. این تولید عظیم به سه شکل سازمان یافته است: کارگاه های جهاد سازندگی باچند صد نفر کارگر قالیباف که در مناطقی مانند کردستان دایر شده اند؛ کارگاههای ۸ تا ۱۰ نفره ای که بغیر از جهاد توسط تجار بزرگ و کوچک دیگر نیز اداره میشوند؛ و خانوارهای روستائی که جهاد سازندگی نخ و دار قالی آنان را تامین میکند و محل کارشان در خانه است. انحصار این عملیات که چنین نیروی کار عظیمی را فقط در یک رشته گرد آورده در دست جهاد سازندگی است. پس از انقلاب، جهاد سازندگی بازوی اجرایی سیاستهای ارضی دولت در روستاها شد و از این رهگذر با چنگ انداختن بر منابع روستائی (از جمله منابعی که دهقانان از چنگ ملاکین بدر آورده بودند) و کنترل توزیع منابع وامی، به یک قدرت سیاسی و اقتصادی در روستاهای ایران تبدیل شد. از بابت چنین قدرتی است که جهاد میتواند نیروی کار ارزان عظیمی را در اختیار بگیرد. از سوی دیگر، این نهاد با استفاده از امکانات دولتی به بازارهای جهانی دسترسی دارد.

اما این فقط بورژوا ملاکان ایرانی نیستند که در بازار جهانی به فروش خون روستائیان مشغولند. همپالگیهای هندی و پاکستانی و چینی و غیره آنها هم دستی در همین کار دارند. بازار جهانی کشورهای سرمایه داری محدود است و هر روز حصار بیشتری بدور آن کشیده میشود. مرتجعین کشورهای تحت سلطه در رقابت بیرحماته با یکدیگر بر سر این بازارهای محدود به استعمار هر چه وحشیانه تر دهقانان و کارگران خود میپردازند تا با ارائه هر چه ارزاتر کالاهای خود، دست بالا را در این «مزیت نسبی» اقتصاد کشورهای خود حفظ کنند.

یک نمونه دیگر از نفوذ گسترده تر سرمایه بوروکراتیک و سرمایه های خارجی به روستا، سرمایه گذاریهای مشترک با انحصارات مواد غذایی آلمانی در کرمان است. اکنون استانداری کرمان یک آلمانی را به عنوان مشاور برگزیده است! یکی از این شرکتهای آلمانی، «ریوه» نام دارد که از صدقه سر پروژه های بین المللی خود، سالیانه چهل میلیارد مارک (یعنی قریب به دو برابر درآمد سالانه نفتی ایران) مواد غذایی در بازارهای جهانی میفروشد. یکی از بنیادهای جمهوری اسلامی بنام «بنیاد خیریه و الفجر» که در سال ۶۵ توسط ستاد جنگ کرمان درست شد، در این پروژه شریک است. این شرکت قرار است در کرمان، گوجه فرنگی و خیار بکارد و خیارها را در صنایع تبدیلی ترکیه، خیار شور کند و به بازارهای اروپا صادر نماید. بنیاد و الفجر و شرکت مزبور همچنین از ۴۲ هزار هکتار زمینهای مرکبات کرمان سالیانه ۵۰۰ تن مرکبات صادر خواهند کرد. همین بنیاد مشغول مذاکره با شرکتهای ایتالیائی و استرالیائی نیز هست و در پرورش ماهی و دامپروری هم دست دارد.

سازمان دادن اقتصاد روستائی با جهتگیری صادراتی توسط دولت و سرمایه های انحصاری وابسته به امپریالیسم در ایران در واقع بمعنای سازمان دادن استخراج ثروت از روستا و ریختن آن به کام سرمایه مالی بین المللی در شکل بازپرداخت اصل و

علائم اصلی بحران اقتصادی کنونی کدامند؟

عدم سرمایه گذاری مولد یا نرخ پائین تشکیل سرمایه و کاهش بهره وری کار و سرمایه؛
بیکاری گسترده؛

روند فقر گرایی، شکاف طبقاتی و گرانی مستمر؛
بحران پولی.

اینها چهار مشخصه اصلی و مرتبط بهم بحران کنونی اند.

الف: سیر قهرقراضی فعالیتهای تولیدی در اقتصاد یکی از مشخصه های اصلی بحران است. بدین معنا که اقتصاد نه تنها قادر به افزایش ظرفیت تولیدی و افزایش کارآئی و بهره وری نیروی کار که دو معیار اصلی سنجش سلامت اقتصادهای سرمایه داری است، نمیشد بلکه در این زمینه ها با رشد قهرقراضی مواجهیم. این را در دو روند ورشکستگی کشاورزان و بنگاههای تولیدی سابق و همچنین شکل نگرفتن فعالیتهای تولیدی جدید میتوان دید. آن دسته از مدارهای تولید صنعتی که از میدان بدر نشده با ظرفیت بسیار پائین کار میکنند و به روغن سوزی افتاده است. تولیدات بومی یا نوسانات تجارت و بازار جهانی از میدان بدر می شوند. سرمایه های جدید از فعالیتهای تولیدی (و حتی از خود کشور) فرار کرده و به فعالیتهای غیر مولد روی آور میشوند؛ زیرا سرمایه گذاری در بخش های مولد سودآور نیست. نرخ نازل تشکیل سرمایه را از رقم تولید ناخالص داخلی نیز میتوان دریافت. این رقم در سال ۷۰ به اندازه سال ۵۶ بود. آنهم در شرایطی که ۲۰ میلیون نفر به جمعیت کشور افزوده شده و بین سالهای ۶۸ تا ۷۱ قریب به ۹۰ میلیارد دلار به اقتصاد ایران سرمایه تزریق شده است. از سال ۵۷ تاکنون اکثریت قریب به اتفاق مشاغل ایجاد شده، خدماتی یعنی غیر تولیدی بوده است. این بدان معناست که عمده فعالیت اقتصاد در عرصه غیر تولیدی است. بنا به گفته عوامل و روزنامه های جیره خوار رژیم، بیش از ده میلیارد دلار، یعنی به اندازه درآمد سالانه نفت، سرمایه پولی «سرگردان» (سرمایه ای که خارج از شبکه بانکی است و در بند فعالیت تولیدی و مالکیت نیست) در دست چند نفر آدم متنفذ جمهوری اسلامی جمع شده که با آن به احتکاز طلا و دلار و مایحتاج مردم مشغولند. این نیز یکی از تبارزات سلطه دلالی و تجارت بر اقتصاد جامعه است. این بیان عقب افتادگی ساختار اقتصادی و انحصار بخش کشاورزی و صنعت میباشد.

ب: بیکاری گسترده و حاد بخشی از وجود اقتصاد عقب مانده و وابسته به امپریالیسم در ایران است. اما ابعاد گسترش یافته آن نشانه بحران عمیقی است که اقتصاد را فرا گرفته است. گفته میشود که در ۵ سال آینده قریب به چهار میلیون نفر متقاضی کار وارد بازار کار خواهد شد. طبق برآوردهای کارشناسی، ایجاد اشتغال برای این تعداد، نیازمند حداقل صد میلیارد دلار (بیست میلیارد دلار در سال) سرمایه گذاری است. این در حالیکه نرخ سرمایه گذاری در ایران منفی است و بدلیل ساختار اقتصادی وابسته و ناموزون ایران، سرمایه گذاریهای بزرگ در رشته هائی میشود که تعداد مشاغل ایجاد شده در آن قابل اغماض است. مثلا، در صنایعی مانند پتروشیمی و فولاد مبارکه در ازای نیم میلیون دلار سرمایه گذاری فقط برای یک نفر شغل ایجاد میشود! مجموعه سیاستهای تعدیل اقتصادی موجب تشدید این وضعیت ناهنجار اقتصادی و گسترش بیکاری شده است.

طبق آمار با احتساب همه اشکال بیکاری (رسمی، پنهان، بهره وری نازل کار) قریب به نیمی از جمعیت فعال کشور بیکارند. (به نقل از مجله ایران فردا - شماره پانزده) در سال ۱۳۷۰ بیکاری نسبت به سال ۱۳۵۶ قریب به ۲۵۰ درصد افزایش داشته است. این یک روی سکه است. روی دیگر سکه آنست که مشاغل موجود نیز غالبا از آنچنان کیفیت نازلی برخوردارند که امکان حمایت از بیکاران خانواده را از فرد شاغل سلب میکنند. مشاغل ایجاد شده از چه نوع بوده اند؟ «اشتغال ایجاد شده از سالهای ۱۳۵۷ به این سو به بهای سنگین افت شدید اقتصادی، کاهش بهره وری سرانه نیروی کار و سقوط سطح زندگی قشرهای وسیعی از خانوارهای کشور فراهم شده است و از آنجا که تمام مشاغل - نزدیک به ۹۴ درصد - ماهیتی غیر تولیدی داشته، مشارکت نیروی کار در فعالیتهای اقتصادی نقش موثری در فرآیند رشد و توسعه اقتصادی نداشته است.» (همان منبع) در مقابل افزایش مشاغل در بخش خدمات، سهم اشتغال در کشاورزی از ۳۴ درصد در سال ۵۵ به ۲۲/۶ درصد در سال ۷۰ تنزل یافته است. در بخشهای صنایع و معادن نیز وضع بهمین نحو بوده است. به همان نسبت که اشتغال در بخشهای مولد کم شده و در بخش خدمات متمرکز میشود، بهره وری سرانه شاغلین نیز به سمت صفر و منفی سوق می یابد. نرخ اشتغال رسمی در میان زنان در حال حاضر ۲/۲ درصد است؛ چیزی که بخودی خود یعنی به هرز دادن نیروی کار نیمی از جمعیت فعال کشور. «اگر دو عامل کاردهی پائین و بیکاری پنهان را مد نظر قرار دهیم... نرخ اشتغال به ۱۳/۴ درصد کاهش می یابد.» (همان منبع) یعنی اینکه از هر صد نفر نیروی کار فقط ۱۳ نفر اشتغال دارند! نه بدان معنا که مردم کار نمیکند. بالعکس، تلاش برای بدست آوردن یک لقمه نان، ساعات فراغت مردم را تقریبا به صفر رسانده است. مسئله آنست که این اقتصاد مریض بطرز هولناکی نیروی کار

توده ها را به هدر میدهد. این نرخ اشتغال پائین، نمایانگر سطح بسیار نازل تولید است.

اقتصاد ایران قبل از او جگیری اخیر بحران نیز دارای رشد منفی و یا آنچنان رشد ناپایداری بود که بهیچوجه نمی توانست با رشد نیروی کار برابری کند. اجرای سیاستهایی که برای «مقابله» با بحران در پیش گرفته شده بر ابعاد بیکاری می افزاید. سقوط ارزش ریال بسیاری از تولیدات کوچک را ورشکست نموده است؛ دولت بسیاری از پروژه های خود را متوقف کرده است؛ قرار است که بسیاری از بنگاههای دولتی با شرط اخراج کارگران (تحت نام بالابردن کار آئی) به بخش خصوصی فروخته شوند؛ دهقانان ورشکست نشده نیز تحت لوای متمرکز کردن زمینها برای تقویت جهتگیری صادراتی خلع ید خواهند شد. اینها همه موجب افزایش بیکاری در شهر و روستا خواهد شد.

ج: یکی دیگر از شاخصهای اصلی بحران کنونی روند گسترش یابنده فقر، گرانی و توزیع نابرابر ثروت و در نتیجه تشدید قطب بندی طبقاتی جامعه است. تورم انفجار گسیخته و بالا رفتن سرسام آور قیمتها بخش اعظم مردم ما را به زیر خط فقر رانده است. ثروتهای انباشت شده در دست معدودی خانواده های منتفذ و وابسته به رژیم آنقدر شهره عام و خاص شده که سخنگویان رژیم مجبورند برای فریب مردم و دلخوش کردن برخی از پایه های حزب الله به انتقاد از ویلاهای آنچنانی و وارد کردن اتومبیلهای آنچنانی برادران اسلامی برای آفازاده هایشان بنمایند. طبق اعتراف وزیر بهداشت حدود چهل درصد از کودکان از سوء تغذیه رنج میبرند و این در حالیکه که سالانه میلیونها دلار اسباب بازی و ۵۰ میلیون دلار موز و آناناس و انبه برای مصرف طبقات بالا وارد شده است.

د: سقوط شدید ارزش ریال در دیمه ۱۷۳ اعلام پر سر و صدای بحران عمیق اقتصادی بود. در چند سال گذشته این چندمین بار بود که ارزش ریال سقوط میکرد. آنهایی که در آمدشان به دلار است (یعنی بوروکراتهای دولتی و نظامی، سرمایه داران و ملاکین بزرگ دولتی و خصوصی) ککشان هم نگزید. اما کمر توده های مردم و تولید کنندگانی که بسیاری از هزینه هایشان به دلار است ولی در آمدشان به ریال، شکست. به این ترتیب یکبار دیگر و با ضربه ای صاعقه وار مردم «الطاف» اقتصاد بازار سرمایه داری جهانی که اقتصاد ایران جزئی از آن است را تجربه کردند.

بحران ریال (یعنی سقوط مستمر آن) اساسا بازتاب ضعف بنیه تولیدی کشاورزی و صنعت (مربوط به ساختار اقتصادی - اجتماعی عقب مانده) و سلطه امپریالیسم بر ایران است. سیاستهای بازسازی و تعدیل اقتصادی به موازات تشدید این وضعیت بحران ریال را هم تشدید کرد.

نرخ برابری پول کشوری مانند ایران که در اقتصاد جهانی ادا شده به دلار (یا ارزهای شاخص دیگر مانند ارزهای هفت کشور صنعتی غرب) به این ترتیب محاسبه میشود که هزینه دلاری تولید کالاهای مشخص با هزینه ریالی تولید آنها برابر قرار داده میشود. اما در تعیین این برابری میزان بهره وری کار (سطح فنی تولید) تنها عامل نیست. اعمال سیاستهای انحصاری توسط سرمایه های امپریالیستی که بر اقتصاد جهانی تسلط دارند، یک عامل دیگر است. پائین آمدن و پائین آوردن ارزش ریال در مقابل ارزهای خارجی، در واقع یعنی سقوط قیمت نیروی کار و محصول کار مردم ما در مقابل ارز خارجی. اعمال سیاستهای انحصاری بر بازار جهانی و اجرای سیاستهای اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول که مساوی است با غارت منابع و ثروتهای تولید شده توسط مردم، فشارهای نزولی بیشتری بر ریال وارد می آورد. مثلا، تجار فرش ایران برای رقابت در بازار جهانی به پائین آوردن قیمت آن دست می یازند و ثروت تولید شده توسط قالی بافان را حراج میکنند. این بنوبه خود بر پول ایران فشار می آورد و قیمت ریال بر طبق کاهش قیمت محصول کار در ایران، پائین می آید. به این ترتیب قیمت نیروی کار در سراسر اقتصاد سقوط میکند. این یک نمونه از دور تسلسل فاجعه باری است که سیاستهای تعدیل اقتصادی بیار آورده است.

سیاستهای بازسازی رژیم که مبتنی بر گرفتن قرض و واردات افسار گسیخته بود فشارهای نزولی بر ریال را چندین برابر نمود. سیل واردات، کسری تراز بازرگانی عظیمی را بهمراه آورد. اگرچه صادرات افزایش یافت ولی بهیچوجه قادر به پرداخت بهای واردات نبود. بعلاوه، سیاستهای رژیم اقتصاد را به تله قرض نیز رهنمون شد. فشار بازپرداخت وامهای خارجی و بهره آنها یک عامل دیگر کاهش ارزش ریال بود. رژیم برای انجام تعهدات بازرگانی و استقراضی خود ذخیره های ارزی را تهی کرد و مراکز مالی بین المللی نیز به دلیل نگرانی از دورنمای اقتصادی ایران و فشارهای سیاسی دیگر از پرداختهای وامهای جدید انصراف ورزیدند. رژیم میخواست با دریافت وامهای جدید، اصل و بهره وامهایی که موعده بازپرداختشان رسیده بود را بپردازد. فشارهای نزولی بر ریال آنقدر زیاد شد که ارزش آن سقوط کرد. خلاصه کلام، اکثریت مردم ما مسئول پرداخت بهای کالاهای لوکس وارداتی و حیث و میل رژیم اسلامی و اعوان و انصارش هستند؛ مسئول پرداخت اصل و بهره وامهایی هستند که نه تنها گرهی از مشکلات عدیده اقتصاد ایران نگشوده بلکه زخمهای آن را عمیقتر کرده است. تازه این رژیم زالوصفت و اربابانش در صندوق بین المللی پول و بانک جهانی از محاسن سقوط ارزش ریال سخن میگویند. آنها میگویند در عوض، این امر موجب جلب سرمایه های خارجی و تقویت جهت گیری صادراتی ایران خواهد شد. زیرا نیروی کار ایرانی ارزانه تر شده و سرمایه های خارجی بدنبال بوی مافوق سودهای عظیم وارد ایران خواهند شد و سرمایه داران داخلی نیز با انگیزه بدست آوردن دلار پانصد تومانی (یا بیشتر) فعال خواهند شد. البته همه اینها شدنی است. اما به قیمت کشیدن شیره جان زحمتکشان و غارت منابع کشور، به بهای تشدید تیره روزی اکثریت خلق. حاشا که توده ها بگذرانند که این زالوهای اسلامی و اربابان امپریالیستشان اینگونه به جان و روح آنان دست درازی کنند.

تعمیق بحران....

بهره وام، تجارت و فرار سرمایه است.

این در واقع شکلی از سرمایه گذاریهای کاربر در کشورهای تحت سطره است که امروزه نقش بسیار مهمی در افزایش سودآوری سرمایه بین المللی دارد. این سیاست به طریق دیگری نیز به اقتصاد کشورهای امپریالیستی نفع میرساند: تولیدات این بخش به صورت نهاده های ارزان (عوامل اولیه تولید یک فرآورده دیگر) وارد روند تولید در اقتصادهای کشورهای امپریالیستی شده و موجب تحرك آن روندها میشود یا اینکه بصورت کالاهای مصرفی ارزان وارد این کشورها شده و در شرایط رشد بیکاری و ثابت ماندن سطح دستمزدها در این کشورها، یکی از عوامل بالا نگه داشتن سطح زندگی بخشی از اهالی میشود.

سیاست «جهت گیری صادراتی» موجب تضعیف هرچه بیشتر آن بخش از کشاورزی شده که نیازهای داخلی را تامین میکند. به عبارتی همان مقدار تولید مواد غذایی که در کشور صورت میگرفت نیز مورد ضرب قرار گرفته و نیازهای اولیه مردم هر چه بیشتر به خارج و به دلار وابسته شده است. با هر نوسان بازار جهانی، دهها هزار هکتار زمین زیر کشت فلان میوه ای که دیگر بازار ندارد عاطل و باطل در گوشه ای رها میشود و سرمایه داران برای کشت محصول دیگری که باب طبع بازار جهانی باشد، به زمینهای جدید هجوم میبرند. از سوی دیگر رژیم برای رفع کمبود تولیدات داخلی (که ناشی از این سیاستهاست) به وارد کردن آنها میپردازد و زیر قیمت کالاهای مشابه آنها را وارد بازار میکند. این باعث ورشکستگی آن دسته از تولید کنندگان داخلی میشود که قبلا از میدان بدر نرفته بودند. کشاورزانی که تحت مناسبات تولیدی عقب مانده و با ابتدائی ترین ابزار، تولید میکنند نمیتوانند با بازار جهانی رقابت نمایند. رژیم آگاهانه با برداشتن سوبسید کود و آفات نباتی و با کوتاه کردن دست تولید کنندگان کوچک از منابع وامی، آنان را بسوی نابودی سوق میدهد. مجموعه این عوامل سیر فقراتی کشاورزی را تشدید میکند و بنوبه خود موجب رشد تصاعدی قیمتهای مواد غذایی و غیره میشود. در نتیجه این سیاست، دهقانان در پی لقمه نانی به شهرها روان میشوند. تداوم و تشدید مهاجرتهای روستائی در رشد حاشیه شهرها و مبارزات اخیر این بخش توده ها، بازتاب می یابد.

تجاوز جدید سرمایه بوروکراتیک و سرمایه های خارجی به روستا و براه افتادن کشاورزی تجاری نه تنها ذره ای از ماهیت نیمه فئودالی استثمار روستائیان نکاسته بلکه این سرمایه ها دقیقا بخاطر مزایای این نوع استثمار به این حیطه ها روی آور شده اند. زیرا شرایط نیمه فئودالی غالب در روستاهای ایران، نیروی کار فوق ارزان برایشان فراهم میکند. گسترش بخش قالیبافی که ذاتا با هیچ نوع «مدرنیسمی» جور در نمی آید، موجب باب شدن شیوه های فئودالی مانند فروش کودکان به کارگاههای قالیبافی شده است.

روندهای اخیر واضح تر از همیشه نشان میدهد که با وجود رشد سرمایه داری در روستاهای ایران بقیه در صفحه ۱۶

خصوصی سازی باعث سرمایه گذاری های عظیم امپریالیستی در بخش مولد نمیشود. این مسئله به سیاست گذاریهای «بد» یا «بی کیفیتی» نوکران امپریالیسم در این کشورها مربوط نیست، بلکه ناشی از تلاش سرمایه بین المللی برای چیره شدن بر بحران سودآوری در این دوره بحران طولانی میباشد. و اگر این منتهی به آشامیدن خون توده های کشورهای تحت سلطه میشود چه باک.

د حذف سوبسیدها

ساختاری شدن سرمایه وامی در کارکرد اقتصادی ایران (یعنی وابستگی تسلسل وار اقتصاد به سرمایه های وامی) جهت گیری درآمدهای نفتی را نیز تعیین میکند.

مقدار معتناهی از دلارهای نفتی از مجاری همیشگی خود منحرف میشوند تا صرف باز پرداخت وامها و بهره آنها شوند. بخشی از آن تحت عنوان سرمایه گذاری سودآور، توسط ارگانهای دولتی راه فرار به خارج را در پیش میگیرند. تغییری که بطور فی الفور بر سطح زندگی توده ها تاثیر میگذارد، «حذف سوبسیدها» میباشد. با نگاهی به بودجه دولت میتوان این مسئله را دید. مثلا آنچه به عنوان «کم هزینه کردن دولت» خوانده میشود در واقع کاهش هزینه های بودجه در زمینه هائی مانند بهداشت، آموزش و پرورش، سوبسید مواد غذایی و سوخت و کود و غیره است.

رژیم و کارشناسان اقتصادی خارجی و ایرانی بر سر سوبسیدها عوامفریبی های بسیار براه انداخته اند که گویا سوبسید نان و نفت مردم عامل بازدارنده عمده در مقابل رشد اقتصادی است! واقعیت آنست که بخش اعظم سوبسیدهای دولتی چه در دوره شاه و چه در رژیم حاضر هرگز به مواد غذایی و سوخت مردم اختصاص نداشته بلکه نصیب سرمایه داران خارجی و داخلی شده است؛ با این هدف که به اصطلاح تشویق شوند و سرمایه گذاری کنند. این سوبسیدها با سلام و صلوات و به اشکال مختلف به اینان تعلق گرفته است؛ وامهای ترجیحی و اعتبارات؛ استفاده ارزان از تاسیسات زیر ساختی مانند فرودگاهها، بنادر، مخابرات و آب و برق، تسهیلات گمرکی و معافیتهای مالیاتی و غیره. حتی سوبسیدی که شامل آموزش و پرورش شده برای تعلیم و تربیت نیروی کار ماهر و متخصص برای این سرمایه ها بوده است. بخشهای تبلیغات ایدئولوژیک و سرکوب در هر دو رژیم همواره قسمت عمده ای از بودجه دولتی را بخود اختصاص داده است. این بخشها بشدت غیر مولد و انگلی اند.

بخش کوچکی هم صرف توزیع ثروت در میان قشر میانه شهری بوده است: هدف اقتصادی این سوبسید آن بوده که قدرت خرید این قشر را بالا ببرد تا بازار داخلی برای «صنایع جایگزینی واردات» (۸) تقویت شود؛ هدف سیاسی سوبسیدها تقویت یک قشر میانی مرفه در شهرها برای تضمین نوعی ثبات اجتماعی بوده است.

بخش بسیار کوچکی از سوبسیدها به نیازهای اولیه مردم (نان، بهداشت، سوخت، آموزش و پرورش و غیره) تعلق میگرفت که آنها عمدتاً شامل

کار ارزان و قوانین آن) به سرمایه داران انحصاری بین المللی می باشم و شاید بزودی شاهد اعطای جواز پایگاههای نظامی به «شیطان بزرگ».

سیاست خصوصی سازی صرفا تغییر مالکیت بنگاههای تولیدی نمی باشد، اینگونه فروشها همیشه همراه است با بیرون کردن کارگران، کم کردن حقوقها و لیبرالیزه کردن قوانین کار و در مجموع حمله به توده ها. کشورهای تحت سلطه همواره عرصه استفاده از نیروی کار ارزان برای سرمایه های بین المللی بوده اند. اما امروزه استفاده از نیروی کار ارزان نقش بویژه مهمی را در سودآوری آنان بازی می کند. این نیز یکی از عرصه هایی است که طبقات بورژوا - ملاک کشورهای تحت سلطه، بر سر آن، برای جلب نظر سرمایه های خارجی، بیرحمانه در رقابتند و هر يك تلاش میکنند نیروی کار کشور خود را ارزانتر از آن دیگری کنند. سیاستهای «خصوصی سازی» رفسنجانی نیز قرار بود محرکی برای جلب سرمایه گذارهای خارجی مستقیم باشد. اما جمهوری اسلامی در این زمینه موفقیت چندانی نداشته است. علت عمده این عدم موفقیت، منطبق سرد و بیرحم سرمایه است: پیش از هر چیز باید بتواند نیروی کاری بسیار مطیع و ارزان در اختیار داشته باشد. بهمین جهت است که رفسنجانی دلال و سگ ننگهان سرمایه جهانی در ایران میگوید: «سرمایه نیاز به محیطی آرام دارد؛ سرمایه دار میخواهد سود ببرد و...» اما سرمایه های خارجی در ایران به «مطیع» بودن نیروی کار اطمینان چندانی ندارند و این را از روی مقاومتها و شورشهای توده های مردم میخوانند.

حال ببینیم آن دسته از کشورهای تحت سلطه که در «جلب» سرمایه گذارهای مستقیم خارجی بسیار موفق بوده اند، چه گلی بر سر خود زده اند! بطور نمونه مکزیک قرار بود مدل عالی و موفق سیاستهای «تعديل اقتصادی» (یا رفرمهای اقتصاد بازار) باشد و نشان دهد که با اجرای این اصلاحات در کشورهای تحت سلطه، سرمایه های خارجی به سرمایه گذاری در رشته های تولیدی میپردازند، رشد اقتصادی آنها مجددا برقرار میشود، صادرات تولیدات صنعتی افزایش می یابد و بدهی خارجی محو میشود و خلاصه معجزه رخ میدهد! اما واقعیت ستبر زندگی تمام این تصاویر ساختگی را از هم دید. همین دو ماه پیش، مکزیک برای ممانعت از گسیختگی کامل اقتصاد خود مجبور شد کلیه درآمدهای نفتی کشور را به مدت نامعلومی در اختیار امپریالیسم آمریکا بگذارد. اقتصاد مکزیک در شرایطی تا لبه از هم پاشیدگی کامل رفت که مقدار سرمایه گذاریهای خارجی مستقیم آمریکائی در مکزیک بیش از سرمایه گذاریهای خارجی مستقیم آمریکائی در کل آسیا (منهای ژاپن) میباشد.

سرمایه های خارجی جذب شده از طریق وام یا خصوصی سازی در کشورهای تحت سلطه به بازسازی اقتصادی این کشورها منجر نشده است. (۸) حتی در مکزیک که مورد توجه خاص امپریالیسم آمریکا میباشد، بین سالهای ۸۱ تا ۸۹ نرخ تشکیل سرمایه از ۲۱ درصد تولید ناخالص داخلی به ۱۵ درصد سقوط کرد. تغییرات ناشی از اجرای سیاست

تعمیق بحران....

طی سی سال گذشته، اکثریت دهقانان تحت سلطه دولت و بورژوا - ملاکین در وضعیت نیمه بردگی به سر میبرند. دولت و طبقات ارتجاعی از طریق کنترل زمین، منابع وامی و بازار و غیره این وضعیت را به آنان تحمیل میکنند. تمرکز هرچه بیشتر مالکیت بر زمین، همراه با فقر و بیکاری فزاینده در روستا، و محدود شدن هرچه بیشتر عرصه های جذب مهاجرین روستائی در روندهای اقتصادی شهر، مسئله زمین را هرچه حادثتر خواهد کرد. اکثریت دهقانان تشنه زمین اند. زمین کماکان نیروی محرکه مبارزه طبقاتی در روستا است. سرمایه داری با ادغام هر چه بیشتر جوامع تحت سلطه در اقتصاد جهانی، عقب افتاده ترین مناطق این کشورها را به گرداب سیاست جهانی میکشاند؛ بطوریکه تندر مبارزات دهقانی در این کشورها (همانند قیام دهقانی چیچاپاس در مکزیک در ژانویه ۱۹۹۲ میلادی) پژواکی جهانی می یابد. راه حل مسئله ارضی، این مسئله تاریخی جامعه ما، انقلاب دموکراتیک نوین است که بالاخره جامعه را از چنبره عقب ماندگی نجات خواهد داد. این کلید بازسازی اقتصادی ایران است.

«تله قرض» و «جهت گیری صادراتی» زمانی که در يك مجموعه بهم پیوسته مد نظر قرار گیرند، مانند يك آئینه تمام نما غل و زنجیرهای نشسته بر دست و پای اقتصاد ایران را نشان میدهد: وابستگی به امپریالیسم و شالوده نیمه فئودالی آن. این دو جنبه، دو جزء لاینفک از کارکرد اقتصادی ایران هستند که یکدیگر را تقویت کرده و لاجرم یکی را بدون دیگری نمیتوان نابود کرد. در اینجا خوب می بینیم که کارکرد اقتصادی ایران به نفع چه کسانی و علیه چه کسانی است و صف آرائی طبقات متخاصم در آن چگونه است: در يك طرف سرمایه داری جهانی و نهادهای بین المللی اش دست در دست طبقه بورژوا - ملاکان ایران و دولت آنها قرار دارد؛ و در طرف دیگر کارگران و دهقانان و تولید کنندگان خرد و ملل تحت ستم.

ج - سیاست خصوصی سازی

دولت میگوید سیاست خصوصی سازی یعنی بفروش گذاردن بنگاههای دولتی با هدف جلب سرمایه های خارجی و داخلی در جهت نوسازی صنایع فرسوده و ایجاد خط تولیدهای جدید. اما در واقعیت امر سیاست خصوصی سازی دولت بمعنای حراج بنگاههای دولتی با قیمتی بسیار پائینتر از ارزش آنهاست؛ با این هدف که درآمدهای ارزی جدید برای باز پرداخت اصل و بهره وامهایی که از کشورهای خارجی گرفته، کسب شود.

در زمینه ایجاد درآمد برای دولت، خصوصی سازی خصلتی یکبار مصرف دارد. یعنی فقط یکبار بر درآمدهای دولت می افزاید و بس. دولت واری حراج بنگاههای موجود دولتی چه چیز دیگری را به حراج گذارده است؟ معادن، چاه های نفت و زمینهای مرغوب کشاورزی. به يك کلام به کل کشور و منابع آن چوب حراج زده است. در واقع ادامه طبیعی سیاست خصوصی سازی جز این نیست و نمیتوانست باشد. امروز شاهد اعطای جواز کنترل جزایر و استانهای ایران (با زمینها، معادن و نیروی

علیرغم اینکه رژیم چه سیاست اقتصادی در پیش گیرد، وضع در کلیه جوانب پیش گفته در دراز مدت وخیمتر خواهد شد.

ریشه های بحران اقتصادی ایران

براستی این چه نظام اقتصادی است که در چهل سال گذشته چندین بحران مخرب را از سر گذرانده است؟ همانطور که در ابتدا گفتیم اساس دردهای این اقتصاد ادغام آن در اقتصاد سرمایه داری جهانی و عقب ماندگی آنست. این اقتصادی است وابسته به امپریالیسم و متکی بر استثمار کارگران و دهقانان و دیگر مردم کارکن توسط طبقات بورژوا. مملکت و دولت آنها. طبقات بورژوا. مملکت در چارچوب تقسیم کار معینی که سرمایه داری جهانی، در خدمت به ملزومات خود، برای اقتصاد ایران تعیین کرده است این استثمار را سازمان میدهند. آنان با اتکاء به دولت خود همه منابع طبیعی و امکانات و عرصه های کلیدی اقتصاد کشور را به انحصار در می آورند و چنین وضعی را به اکثریت مردم تحمیل می نمایند.

اما علت مشخصتر این بحران چیست؟ ساختار اقتصادی فوق الذکر مقاطع تکاملی مختلفی را از سر گذرانده است. بحران کنونی این اقتصاد، بحران ساختاری است که امپریالیستهای آمریکائی بعد از جنگ دوم جهانی برایش درست کردند. این همان اقتصادی است که رژیم شاه به نیابت از سوی امپریالیستها در ایران پایه گذاری کرد. خمینی آن را از شاه تحویل گرفت و رنگ و لعاب اسلامی بر آن زد و در همان خط سیر پیش برد. این ساختار بیست سال پیش به بحرانی لاعلاج افتاد که در یکی از نقاط اوجش طومار شاه را در هم پیچید و امروز یکی دیگر از نقاط عطف خود را میگذراند.

پس از جنگ جهانی دوم امپریالیستها بسرکردگی آمریکا (که فاتح جنگ بود) به تجدید تقسیم مستعمرات و نومستعمرات پرداختند و تقسیم کار اقتصادی نوینی را در جهان به وجود آوردند؛ بر پایه این تقسیم کار دست به تغییرات گسترده ای در ساختار اقتصادی و مناسبات تولیدی کشورهای تحت سلطه (مستعمرات و نیمه مستعمرات) زدند. زیرا در این کشورها چشم انداز بیشترین سودآوریهای قرار داشت. ایران یکی از کشورهایی بود که مورد توجه خاص امپریالیستها قرار گرفت. از این پس اقتصاد ایران در چارچوب معینی و در حیطه های کنترل شده اجازه توسعه یافت. چگونگی این توسعه اساسا توسط جایگاه تبعی ایران در اقتصاد جهانی امپریالیستی و تقسیم کاری که تابع ملزومات آن بود، تعیین شد. طبق این تقسیم کار، ایران موظف به تولید مواد خام (در وهله اول نفت)، تأمین نیروی کار ارزان برای سرمایه گذاریهای خارجی در صنایع و کشاورزی تجاری و جذب کالاهای مصرفی کشورهای سرمایه داری گشت.

سرمایه های خارجی عظیمی وارد ایران شد و تغییرات مهمی در ساختار اقتصادی و مناسبات تولیدی آن به وجود آمد. اوج این دگرگونی ساختاری به اجراء گذاشتن «انقلاب سفید» آمریکائی بقیه در صفحه ۱۸

انتخاذ سیاست انقباضی

کشتی سیاستهای بازسازی رفسنجانی که قرار بود صنعت و کشاورزی و بطور کل اقتصاد را به تحرك درآورد به گل نشست و رژیم بالاجبار به سیاستهای انقباضی روی آورد. تأثیر فوری و مستقیم افزودن دلارهای وامی به دلارهای نفتی، تقویت بنیه مالی رژیم بود. روی آوردن به سیاست وارداتی رشدی آئی و بادکنکی به وجود آورد. ورود سرمایه های وامی نه بر متن رونق اقتصادی ایران و جهان که بر پایه بحران ساختاری هر دو بود و نمیتوانست به افزایش امکانات تولید کشور بینجامد. روی دیگر سکه ورود سرمایه های وامی، سیاست وارداتی درهای باز بود. با این سیاست، در و پیکری برای گمرک نماند و تولید کنندگان داخلی از هستی ساقط شدند. عدم تعادل فزاینده بین صادرات و واردات موجب عجبین گشتن تورم داخلی و فشارهای تورمی خارجی شد که پی در پی بر قدرت خرید مردم ضربه وارد آورد. ذخیره های ارزی رژیم تهی شد و از اجرای تعهدات مالی خود در مقابل خارجیها باز ماند. منابع مالی بین المللی از دادن وامهای دیگر سر باز زدند. رژیم بالاجبار بسیاری از پروژه ها را معلق ساخت و یا فسخ نمود؛ جلوی واردات را گرفت و حجم اعتبارات را کم کرد. به يك کلام «سیاست انقباضی» در پیش گرفت که نتیجه اش تعمیق رکودی است که اقتصاد در دو دهه گذشته شاهد بوده است. خیز مالی ۱۳۶۹ در باتلاق رکود ۱۳۷۲ گرفتار آمد.

سیاست انقباضی یعنی تحمیل چند سال رکود به فعالیتهای اقتصادی و ریاضت کشی برای فراهم آوردن زمینه ای که رژیم بتواند ذخیره های ارزی کافی برای گرفتن وامهای جدید انباشت کند. خطوط اصلی اقتصادی بودجه سال ۷۴ این امر را به صراحت آشکار میکنند. در بودجه سال ۷۴ هر آنچه مربوط به مردم و تولیدات داخلی است «منقبض» شده است و طبعا آن بخشی که دست نخورده خرید تسلیحات نظامی، تقویت زندانها و محاکم، خرید سیستمهای هر چه فاشیستی تر کنترل اهالی و غیره است.

یکی از ویژگیهای بودجه سال ۷۴ کاهش واردات است. همانگونه که سیل واردات موجب نابودی بخشی از تولیدات کوچک داخلی شد، کاهش واردات نیز موجب نابودی بخشهای دیگری از تولید که بر پایه وابستگی به این واردات براه افتادند خواهد شد. در نتیجه سیاستهای چند سال گذشته، بسیاری از مواد غذایی مردم وابسته به واردات شد که اکنون شاهد کمبود آنها هستیم. در سال ۷۴ قرار است بخشی از سوئیسید سوخت را هم بردارند که نتیجه مستقیم آن ورشکستگی بسیاری از رشته های خدماتی و تولیدات کوچک است. کاستن هزینه های دولت در زمینه خدمات عمومی موجب شیوع بیماریها و بیسواد شده و بیشتر هم خواهد شد.

حاصل اجرای مجموعه سیاستهای تعدیل اقتصادی طی ۵ سال گذشته تشدید دردهای اقتصاد ایران و گسترش فقر و شکافهای طبقاتی بود. کنکاش در ریشه های این بحران بما نشان میدهد که

اهالی شهرها بود. سه قلم که بخش ناچیزی از کل سوئیسید پرداختی توسط درآمدهای نفتی را بخود اختصاص میدهد، مواد غذایی، سوخت و نهاده های کشاورزی مثل کود و سم است. رژیم دقیقا به این بخش ناچیز از سوئیسیدهاست که چشم دوخته و در نظر دارد با برداشتن آنها حمله ای را به توده ها از جناحی دیگر آغاز کند. حذف سوئیسید کود و سم در بخش کشاورزی را باید در کنار سایر سیاستهای صندوق گذاشت تا دید که چگونه روستائیان زیر بار سیاستهای آن نمی توانند کمر راست کنند و بخاک سیاه نشسته اند. گرچه رژیم زیر فشار اعتراضات روستائیان نتوانست کل سوئیسید کود و سم را بردارد و مجبور شد قیمت این نهاده ها را بجای بیست برابر تا ده برابر افزایش دهد. این در حالیکه سوئیسید های کلان (در شکل کمکهای مستقیم و وامهای ارزان، تسهیلات آبیاری و حمل و نقل ارزان، معافیتهای مالیاتی و گمرکی و غیره) به بنیادهای خلق الساعه و شرکای خارجی آنها که درگیر کشاورزی تجاری هستند، تعلق میگیرد.

در اینجا لازم است به سیاستهای ارزی رژیم، نگاهی بیاندازیم؛ چرا که بطور مستقیم بر زندگی توده های مردم تأثیر میگذارد. پائین آوردن ارزش ریال یکی از اقدام نسخه صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در زمینه «تعدیل اقتصادی» ایران است. رابطه ریال و دلار همواره انعکاسی از رابطه اقتصادی تبعی ایران با اقتصاد جهانی امپریالیسم بوده و در خدمت به آن قرار داشته است. «سیاستهای تعدیل» دروازه اقتصاد ایران را هرچه بیشتر بروی بازار جهانی باز کرده و این رابطه نابرابر را تشدید مینماید. اساس سقوط امروزی ریال انعکاسی است از انحطاط بنیه اقتصادی ایران و نزول جایگاه این اقتصاد در رده بندی اقتصاد جهانی. علاوه بر فشارهایی که سیاستهای استقرایی و تجارتي بر ریال وارد آورده، پائین آوردن ارزش آن سیاست آگاهانه ای است برای تحمیل شرایطی که لازمه انباشت سودآورتر سرمایه در ایران است. پائین آوردن ارزش ریال حمله دهشتناکی است به سطح زندگی مردم. سقوط ارزش ریال خود مساوی است با بستن بزرگترین مالیاتها به مردم. سقوط ارزش ریال باعث استثمار هر چه وحشیانه تر نیروی کار میشود؛ به همین سادگی که کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان، دستمزد خود را به ریال میگیرند ولی مجبورند بسیاری از مایحتاج خود را به قیمت دلار تهیه کنند. سرمایه های خارجی در ایران، نیروی کار را به ریال میخرند ولی سودها و اصل سرمایه خود را به دلار بیرون میبرند. این رابطه نابرابر در مبادلات تجاری ایران با کشورهای سرمایه داری پیشرفته نیز تکرار میشود. این انعکاسی است از يك رابطه اقتصادی، يك تقسیم کار اقتصادی که مبتنی بر تقسیم جهان به ملل ستمگر (کشورهای سرمایه داری پیشرفته) و ملل تحت ستم است. اینست راز نهفته در این مسئله که چرا با وجود آنکه اقتصاد ایران کاملا وابسته به اقتصاد جهانی و مراحم آن است و توسط نهادهای بین المللی آن اداره میشود، واحد پولش همان دلار نیست.

تعمیق بحران...

بود. هدف از این تغییرات يك توسعه همه جانبه و موزون و ایجاد يك اقتصاد ملی که از یکپارچگی و ارتباط منطقی درونی برخوردار باشد، نبود. بلکه ایجاد آن حد از تغییرات بود که سرمایه های صادر شده به ایران حداکثر سودآوری داشته باشند. این تحولات به نابودی مناسبات عقب مانده فئودالی در روستا نینجامید، بلکه صرفاً در آنها تغییراتی بوجود آورد که موجب کنده شدن میلیونها دهقان از زمین شد تا به عنوان نیروی کار ارزان و ذخیره نیروی کار ارزان در شهرها مورد استفاده روند صنعتی کردن قرار بگیرند. اما این روند صنعتی وابسته به خارج و فاقد پویائی درونی، بدلیل تناقضات ذاتی خود نتوانست نیروی کار جدا شده از کشاورزی را جذب کند و آنچه بر جای ماند پدیده ای بود بنام حاشیه نشینی؛ یعنی رانده شدن میلیونها انسان به حاشیه اقتصاد.

به يك کلام، این تغییرات به ناموزونی در ساختار اقتصادی ایران دامن زد و در عین حال هرچه عمیقتر آن را در نظام اقتصاد جهانی ادغام و به تزریق مستمر سرمایه خارجی، وابسته نمود. اما همین چارچوب اقتصادی که تا مدتها عرصه مساعدی برای حداکثر سودآوری سرمایه های امپریالیستی بود به موانع مهمی برخورد کرد و قابلیت جذب سودآور سرمایه را از کف داد. این مسئله ای بود که در اغلب کشورهای تحت سلطه رخ داد. این موانع از ذات ساختاری که توسط خود امپریالیستها در ایران شکل گرفت، بر می خاست. کشتی توسعه ناموزون و تحریف شده امپریالیستی به صخره برخورد کرد. تشدید این ناهنجاریها طی سالهای دهه ۱۳۵۰ به ابعاد فوق العاده ای رسید و منبع اولیه آغاز این بحران اقتصادی گشت. در واقع عقب ماندگی مفرط کشاورزی در کنار رشد محدود و جزیره مانند سرمایه داری در شهر و عدم تعادل در خود این سرمایه داری نمی توانست به يك بحران در مجموع اقتصاد ایران دامن نزنند. این عدم تعادل بمعنای رشد غول آسای بخشهایی از اقتصاد بدون داشتن حلقه های کامل کننده پس و پیش با دیگر بخشهای صنعت و کشاورزی و عقب ماندگی رشد بخشهای دیگر بود.

اوائل دهه ۷۰ میلادی رکود سراسر نظام اقتصادی جهانی را در بر گرفت و نرخ بازگشت سرمایه گذاری ها در سراسر بلوک غرب کاهش یافت. این آغاز قوس نزولی حرکت سرمایه و نظام امپریالیستی در دوره مابعد جنگ دوم بود. همانطور که گفتیم اقتصاد ایران بخشی از اقتصاد جهان امپریالیستی است. بحران ساختاری اقتصاد ایران و بحران مشابه در دیگر کشورهای تحت سلطه یکی از نمودهای برجسته بحرانی است که سراسر این نظام اقتصادی جهانی را در بر گرفته و بنوبه خود بحران سراسری را تشدید می کند. واقعیت آن است که مسئله دو سویه میباشد: یعنی اینکه از يك طرف کشورهای پیرامون (تحت سلطه) بدلیل تشدید موانع ساختاری شان جذابیت کافی برای سرمایه های امپریالیستی ندارند. از طرف دیگر، مراکز امپریالیستی بدلیل بحران جهانی، فاقد توان لازمه

برای برداشتن این موانع و بجلو راندن اقتصاد کشورهای تحت سلطه میباشند. پس تداخل بحران سودآوری سرمایه جهانی با تشدید ناهنجاری ها و تنگناهای اقتصادهای تحت سلطه، اساس بحران اقتصادی کشورهای تحت سلطه منجمله ایران را تشکیل میدهد.

سرمایه در سطح بین المللی در بحران سودآوری افتاده، چرا که ساختارش دیگر مناسب سودآوری نیست. کل ساختار سرمایه به دگرگونی جامع نیاز دارد. از آن نوع دگرگونی هائی که سرمایه داری جهانی پس از جنگ دوم و بر پایه نتایج آن به وجود آورد. چنین راه حلی امروز در دسترس امپریالیستها نیست. (۱۰) از این رو مجبورند برای مقابله با بحران کنونی خود سیاستهایی در پیش بگیرند که به وضوح نوعی وقت خریدن است. دو دهه است که دول امپریالیستی و نهادهای تنظیم کننده اقتصاد جهانی برای مقابله با بحرانی که سراسر نظام اقتصادیشان را در بر گرفته در تکاپو میباشند. سیاستهای ضد بحران آنها این بحران را تخفیف نبخشیده است. بلکه هر بار پس از يك رشد اقتصادی موقت در این یا آن رشته قسمت از اقتصاد جهانی، در این یا آن رشته اقتصادی، باز هم اقتصاد به ورطه بحران عمیقتری افتاده است. نتیجه عملی کردن سیاستهای ضد بحران نابودی هرچه بیشتر اقتصاد کشورهای تحت سلطه بوده است. اجرای این سیاست ها در کشورهای امپریالیستی مساوی حمله به سطح معیشت توده هاست. بیکاری و فقر گسترده در آمریکا نمونه ای از آنست. دستگاههای سرکوب برای مقابله با توده های جان به لب رسیده (نیروهای انتظامی، زندانبانها، محاکم و کارت های شناسائی کامپیوتری و غیره) در همه کشورها تقویت میشوند و در سطح جهانی ارتشهای امپریالیستی (ارتش آمریکا و ناتو) با هدف ممانعت از انقلابات و یا برقراری نظم مورد دلخواهان، تجدید سازماندهی میشوند. به يك کلام چماق ارتشها پشتوانه اجرای طرهای ضد بحران است.

این سیاستها بیشترین ضربه را به اقتصاد کشورهای تحت سلطه وارد کرده است؛ بطوریکه بشدت از رشد آنها کاسته شده و یا به رشد منفی دچار شده اند. سیاستها و تدابیر ضد بحران ارائه شده توسط صندوق بین المللی پول به کشورهای تحت سلطه عمدتاً ملزومات و نیازهای سرمایه داری جهانی و تامین سلطه برخی قدرتهای سرمایه داری مشخص را مد نظر دارد.

نقطه عطف بحران اقتصادی ایران در حال حاضر با اوج بحران اقتصادی زمان رژیم شاه در سال ۵۵ تفاوتهای مهمی دارد؛ هرچند هر دو در اساس نقاط خیز روند بحرانی واحدی هستند. هر دو نتیجه ناگزیر کارکرد اقتصادی ایران بوده و هر دو در متن بحران ادامه دار اقتصاد جهانی رخ داده اند. سیاستهای انبساطی و سپس انقباضی هر دو رژیم در رویارویی با مشکلات اقتصادی علیرغم برخی تفاوتها، در اساس خود یکسانند و در سطوحی متفاوت، نتایجی یکسان ببار آورده اند. همه اینها نمایانگر محدودیت «راه چاره هائی» است که این اقتصاد مغلوبه به آن دسترسی دارد.

تکامل این نظام اقتصادی از میان دوره های رونق و بحران هیچ ثمره ای بجز این نمیتوانست داشته باشد. آرایش چهره این اقتصاد و تلاش برای زنده نگهداشتن آن ثمره ای بجز تشدید همه مصائب گفته شده نخواهد داشت. هرگونه سیاست اصلاحی که در چارچوب همین اقتصاد ارائه شود (حتی با مردمی ترین و ملی ترین نیات) شمشیر کشیدن بروی اکثریت مردم و شریک شدن در حملات رژیم جمهوری اسلامی و نهادهای مالی بین المللی به حیات و ممت اکثریت مردم ما خواهد بود. راه چاره اکثریت مردم ما از این نظام طبقاتی منحط، انقلاب کردن است.

راه حل پرولتاریا

شک نیست که راه چاره کوتاه مدت برای مردم، ایستادگی در مقابل دانه به دانه سیاستهای اقتصادی ضد خلقی رژیم است. بدون چنین مقاومتی این تبهکاران شرایط بردگی عربان را به اکثریت مردم تحمیل خواهند کرد. عدم مقاومت بیباکانه بر اشتهای ایشان خواهد افزود. و بدین سان حملاتشان فزونی خواهد یافت. می بینیم از هم اکنون قانون جنگل را برقرار کرده اند و به مردم درس میدهند که برای چنبر غازی گلولی یکدیگر را بدرید و به خواری و حقارت تن دهید. دشمن آشکارا به زندگی مردم حمله میکنند و مردم جوابی درخور به او خواهند داد. این را گسترش مبارزات توده ای نشان میدهد.

آماج حملات اقتصادی رژیم فقط کارگران و دهقانان نیستند؛ بلکه بطور روزمره بخشهای بزرگی از اقشار خرده بورژوازی نیز فقیرتر شده و بدینسان صف رنجبران گسترده تر میشود. سیاستهای تعدیل اقتصادی، سرمایه داران متوسط شهر و ده را نیز زیر منگنه قرار داده و بر ورشکستگی آنان می افزاید و آنان را به مخالفت با رژیم بر می انگیزد. به يك کلام، رژیم هر چه بی پایه تر و متزلزلتر میشود و صفوف مردم خشمگین هر چه گسترده تر. این صف گسترده و توانمند میتواند و باید آنچهان داغی به این رژیم بزند که دل سنگ هم به حالش آب شود.

مردم ما به چنین مقاومتی نیاز مبرم دارند، اما برای رهائی کامل تغییر ریشه ای لازم است. درک این مسئله مهم است که توسعه اقتصادی در واقع يك مسئله طبقاتی است. توسعه ای که به نفع اکثریت مردم باشد باید بر پایه ای اساساً متفاوت و بر طبق معیاری کاملاً متفاوت صورت گیرد؛ یعنی نه بر اساس سود و بازار بلکه بر پایه نیازهای جامعه و بطور کلی نوع بشر. پیش شرط چنین توسعه ای انقلاب است. چنین انقلابی باید به جامعه را بطور ریشه ای از نظام امپریالیستی بگسلد، باید مناسبات تولیدی بجا مانده از عهد کهن را کاملاً نابود کند و جامعه را از نو بر پایه ای نو بنا کند. چنین تغییری تنها از طریق انقلابی که توسط تحتانی ترین طبقات جامعه یعنی کارگران و دهقانان فقیر و بی زمین علیه طبقات سرمایه دار و ملاک انجام شود میسر میباشد.

به يك کلام، جامعه ما نیازمند انقلاب دموکراتیک نوین است؛ نیازی که چند بار به سبب غضب رهبری انقلاب توسط دارو دسته های ارتجاعی

عقیم مانده است. این انقلابی است که باید توسط پرولتاریا و ایدئولوژی رهائیبخش او، با چشم انداز ساختن جهانی که عاری از هرگونه ستم و استثمار باشد، رهبری شود. اولین گام این انقلاب عبارتست از کسب قدرت دولتی و رها کردن جامعه از چنگال مناسبات امپریالیستی. این انقلاب کلیه منابع و امکانات اقتصادی را از چنگ سرمایه داران خارجی و بورژوا- ملاکان ایرانی در می آورد. کلیه دیون خارجی را لغو میکند؛ دهقانان را بسیج میکند تا زمینهای کشاورزی تحت کنترل دولت، بورژوا- ملاکان و سرمایه داران خارجی را مصادره کرده و بطور بلاعوض و برابر میان زن و مرد دهقان تقسیم کنند و ریشه های مالکیت و ستم فئودالی را یکبار برای همیشه در آورند. بدینسان این انقلاب رشد یک جامعه و اقتصاد سوسیالیستی را امکان پذیر میسازد - اقتصادی که در آن انسانها بر پایه تعاون متقابل کار کرده و به رفع نیازهای جامعه میپردازند؛ اقتصادی که سود اصل راهنمای آن نیست؛ دیگر نان شب موضوع دل نگرانی و خودکشی انسانها نیست و کودکان بجای روانه شدن به بازار کار و زندانهای قالیبافی به مدرسه میروند؛ جامعه ای که در آن مردسالاری و ستم بر زنان نشانه اعتبار و عزت اجتماعی نبوده، بلکه علامت عقب ماندگی و رذالت اجتماعی است.

نوع بشر تحت قدرت فعال مایشاء و کور نیروهای اقتصادی اسیر است. ما اکنون می توانیم به ورای این نقطه تاریخ و تکامل اجتماعی گذر کنیم. این رویایی دست یافتنی است. منمعالج عملی کردن آن را خود سرمایه داری بوجود آورده است و چگونه عملی کردن آن را اقتصاد سیاسی مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی در تئوری و در تجربه ثابت کرده است. اما از نظر اقتصاددانان بورژوا، ایجاد اقتصادی که مشغله اش غلبه بر فقر و از بین بردن تمایز میان غنی و فقیر باشد، غیر واقعی و ناممکن است. مشغله اقتصاد بورژوایی فقط چیزهایی است که قابل خرید و فروشند؛ مشغله اش سود و زیان است؛ به حداکثر رساندن سود است. اما تئوری اقتصاد سوسیالیستی و تجربه عملی ساختن آن، با این منطق سرد و بیرحم یک دنیا فاصله دارد. این واقعیتی است که سرمایه داری قادر نیست نیروی کار جامعه و منابع آنرا بطور کامل و عقلانی بکار بگیرد؛ اکثریت مردم کره زمین شب گرسنه سر بر بالین میگذارند و برای یک شکم سیر باید حقاتر آنها تحمل کنند؛ روزانه پنجاه هزار کودک از بیماریهای سهل العلاج میمیرند؛ در سی سال گذشته فقر و شکافهای طبقاتی در کشورهای تحت سلطه تشدید گشته و در همان فاصله شکاف میان کشورهای فقیر و غنی دو برابر شده است. اما اقتصاددانان بورژوا در مقابل این واقعیت غیر قابل انکار به فروپاشی شوروی اشاره میکنند و میگویند: «سوسیالیسم شما هم کار نکرده. این یک دروغ بیشرمانه بیش نیست! این از نو نوشتن تاریخ برای تزئین چهره منفور سرمایه داری است. سوسیالیسم ما کار کرد! آنچه کار نکرد سرمایه داری شما بود! شوروی از سال ۱۹۵۶ آشکارا به صف جوامع سرمایه داری جهان پیوسته بود. آنچه در شوروی سابق فروپاشید سوسیالیسم

نبود، بلکه جامعه ای بود استثمارگر و فاسد که نقاب سوسیالیسم بر چهره زده بود؛ همانطور که سرمایه داری نقاب انسانیت بر چهره میزند. واقعیت تحولات اقتصادی و اجتماعی در شوروی سوسیالیستی (۱۹۱۷ تا ۱۹۵۶ میلادی) و بویژه در چین سوسیالیستی (۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ میلادی) که تجارب مثبت و منفی ساختمان سوسیالیسم در شوروی را نیز جذب کرده بود، هرگز نباید فراموش کرد. چین سرخ مائو آزادترین جامعه ای بود که جهان بخود دید.

در چین که یک چهارم جمعیت کره زمین را در بر میگرفت، طبقه ما به فاصله چند سال پس از کسب قدرت سیاسی، گرسنگی و بیکاری و مرگ و میر از بیماریهای مسری را محو کرد و با اتکاء بخود بنیان صنعتی و فنی منسجم و محکمی را برای اقتصاد به وجود آورد. توسعه سوسیالیستی در چین مائوئیستی بر مبنای مدلی صورت گرفت که در آن رشد اقتصادی بطور لاینفک در گرو دگرگون ساختن مناسبات طبقاتی و اجتماعی استثمارگرانه و ستمکارانه بود. این در واقع فقط یک مدل توسعه نبود، بلکه تجسم و تبلور منافع و مناسباتی طبقاتی بود که بر کسب و اعمال قدرت سیاسی توسط کارگران و دهقانان اتکاء داشت. اقتصاد سوسیالیستی، اقتصادی برنامه ریزی شده و متکی بر شرکت گسترده توده ها بود. توده ها بر سر حیاتی ترین مسائل سیاسی، اقتصادی، هنر و تعلیم و تربیت بحث و مناظره می کردند. زنان دیگر برده کار خانگی شوهر و ملاک نبوده و بطور گسترده درگیر زندگی اقتصادی و سیاسی می شدند. توسعه سوسیالیستی بطور لاینفک مرتبط بود با غلبه بر آنچه که بعنوان سه نابرابری بزرگ خوانده می شد: نابرابری میان صنعت و کشاورزی، شهر و روستا و کار بدی و فکری. این اصل، جهتگیری سیاستهای اقتصادی را تعیین میکرد و بر آن تأثیرات عمیق داشت. این اصل، توزیع جغرافیایی امکانات و نیروهای تولیدی، اساس قرار دادن کشاورزی و اتکاء به دهقانان، و همچنین نوع تکنولوژی مورد استفاده را تحت تأثیر خود داشت. همه اینها یعنی **دیکتاتوری پرولتاریا**؛ یعنی جامعه ای که سیاست و اقتصاد و هنر آنرا منافع اکثریت کارکن جامعه دیکته میکند و نه منافع اقلیت مفتخور سودپرست.

تجربه چین سوسیالیستی بما می آموزد که رهائی واقعی خلق در گرو ریختن شالوده یک اقتصاد رهائیبخش است؛ زیرا اقتصاد اساس جامعه است. اقتصاد چین سوسیالیستی دارای اصول معینی بود که توده ها می توانند بر آن احاطه یافته و بکار بندند و با بکارگیری آگاهانه این اصول نه تنها انواع مشکلات خود را حل کنند بلکه سکان نظام اقتصادی کل جامعه را در دست بگیرند. همانطور که چند دهه مبارزات مردم کشورهای تحت سلطه می آموزد، انقلاب باید این جوامع را از شبکه تار عنکبوتی امپریالیسم بگسلد. انقلاب باید اقتصادی خودکفا و تامین کننده بیافریند که در خدمت نیازهای توده ها قرار گیرد. مدل مائوئیستی تنها و تنها راه انجام دادن این کارهاست. اما برای ساختن چنین اقتصادی باید راهی

مشکل را طی کرد. نمی توان حتی ذره ای از این تجارب را در چارچوب نظم موجود بکار بست. ابتدا باید قدرت سیاسی را توسط قهر انقلابی از چنگال طبقات ارتجاعی حاکم درآورد و قدرت سیاسی کارگران و دهقانان را برقرار کرد.

ملتهاست که مناسبات کهن، گنبدیگی و بی کفایتی خود را به وضوح بنمایش گذاشته است. سرمایه داری امروز چون موجود فرتوتی است که ملتهاست بزور انواع درمانها سر پا مانده است. ولی از آنجا که این موجود، یک نیروی طبقاتی است که به مدت چند قرن نوع بشر را زیر سلطه خود داشته، بسادگی و خودبخود حاضر به قبول مرگ نیست. این نیروی طبقاتی از تمام ابزارهای که دارد با چنگ و دندان برای بقا استفاده خواهد کرد. پس راه دشوار است اما دست از مبارزه برای رهائی نمیتوان کشید. بقول رفیق مائو «راه پر پیچ خم است اما آینده درخشان» ما محکومیم که پیروز شویم ■

توضیحات

- ۱ - استثمار نیمه فئودالی؛ شیوه استثمار فئودالی که سرمایه داری در آن نفوذ کرده، آنرا تغییر شکل داده است و در خدمت به خود بکار میگیرد.
- ۲ - اصلاحات ارزی یعنی پائین آوردن ارزش پول کشور تا آن حد که طبق معیارهای بازار جهانی به حد ارزش واقعی خود برسد؛ اصلاحات تجاری یعنی برداشتن در و پیکرهای گمرکی و تعرفه های تجاری؛ اصلاحات مالی یعنی کاهش هزینه های دولت در زمینه سوبسید ارزاق مردم و خدمات اجتماعی؛ اصلاحات پولی یعنی بالا بردن نرخ بهره برای سرمایه های خارجی و تسهیل ورود و خروج سرمایه های خارجی.
- ۳ - کوریه اترناسیونال - به نقل از نشریه راه فدائی - شماره یک.
- ۴ - از اواسط دهه ۱۹۷۰ میلادی به اینسو، در چارچوب کاهش نرخ سودآوری سرمایه در سطح جهانی و بروز موانع ساختاری در کشورهای تحت سلطه، بخش عظیمی از صنوبر سرمایه کشورهای امپریالیستی شکل صدور سرمایه استقراری را بخود گرفت یعنی از سرمایه گذاری در عرصه های مولد به سوی سرمایه وامی سوق پیدا کرد. امپریالیستها با تدابیر مالی گوناگون که برای بیرون آمدن از بحران اتخاذ کردند ذخیره عظیمی از سرمایه های وامی را گرد آوردند (از جمله از طریق افزایش بهای نفت در سال ۷۳ میلادی (۵۲ شمس) که دلارهای موسوم به دلارهای اروپایی را در دست مراکز مالی آمریکائی گرد آورد). از طرف دیگر زمینه های کافی برای جذب و سرمایه گذاری سودآور این سرمایه های وامی در کشورهای امپریالیستی موجود نبود بنابراین بخش بزرگی از این دارائیهای مالی شکل سرمایه گذاری در وامهائی که به کشورهای مهم جهان سوم پرداخت شد را بخود گرفت. پس در چارچوب کاهش یافتن امکان سرمایه گذاری سودآور و مشکلات راه سرمایه گذاریهای سود آور در کشورهای تحت سلطه است که بخش بزرگی از این سرمایه به صورت سرمایه وامی به جهان سوم سرازیر شد.
- ۵ - سیتی بانک آمریکا در سال ۱۹۷۴، چهل درصد از عایدی خود را از ۷ درصد صدور سرمایه استقراری به جهان سوم بدست آورد. دولت انگلیس در سال ۱۹۹۰ چهار میلیارد دلار سود خالص از وامهائی که به کشورهای جهان سوم داده بود بدست آورد.
- ۶ - بعلاوه چنین صنایعی اثرات قابل توجهی در بالا بردن بارآوری (یا بهره وری) کلی اقتصاد ندارند. چرا که تکنولوژی این صنایع در محدوده خودشان مانده و قابل تعمیم به کل اقتصاد نیست. و بدلیل آنکه سرمایه بر (یعنی متکی بر بقیه در صفحه ۱۱

با بالا گرفتن بحران، فرصتهای مهمی ظاهر میشود که پرولتاریا و خلق مبارزه خود را بسطح عالیتری ارتقاء دهند. در چنین اوضاعی لازمست که صف دوستان و دشمنان را بدرستی تحلیل کنیم و بشناسیم. این شناخت اهمیت زیادی دارد. زیرا در چنین اوضاعی، خطر مخدوش شدن صف دوست و دشمن، و به هرز رفتن توان مبارزاتی و شور و شوق توده ها نیز افزایش می یابد. رژیم برای فرار از مهلکه، دست به حرکات و دوز و کلک های مختلف میزند؛ میکوشد خود را به دروغ قوی و با ثبات نشان دهد؛ توده های عاصی را گسیج کند و بر آتش خشمشان آب سرد بپاشد. آن بخش از طبقات سرمایه دار بزرگ و ملاک که در قدرت سیاسی سهم کمتری دارند یا بطور کلی خارج از دایره جمهوری اسلامی هستند، خود را مدافع آزادی و عدالت و نماینده کل جامعه معرفی میکنند و میگویند ما اگر بجای دار و دسته فعلی زمام امور را بدست گیریم همه مشکلات حل میشود. قشر سرمایه داران متوسط که ذاتا متزلزل و مردد و ناپیگیر است به جنب و جوش درآمده، به مخالفت با رژیم پرداخته و برای توده های خلق نسخه می پیچد. قدرتهای بزرگ و مشخصا آمریکا دست به مانورهای سیاسی میزنند تا خود را نجات دهنده جامعه ما بنمایانند و سرنخ اوضاع را بدست بگیرند. بدین ترتیب در صحنه سیاسی ایران، با دو صف کاملا روشن و بی غل و غش در مقابل هم روبرو نیستیم. یعنی اینطور نیست که در یکطرف، طبقه کارگر و توده های تهیدست شهر و روستا با پیشاهنگ انقلابی و نیروی مسلح و برنامه راستین خود ایستاده باشند و در طرف دیگر، جبهه متحد طبقات ارتجاعی حاکم با دستگاه نظامی و سیاسی و امنیتی شان. به همین دلیل، توده های محرومی که با هدف یک تغییر اساسی پا به میدان گذاشته اند باید با جدیت تلاش کنند تا منافع طبقاتی و مقاصد واقعی جریانات حاضر در صحنه و محتوا و شکل و شمایل ادعاها و شعارهای هر نیروی را بشناسند و تمایزات را بدرستی بفهمند. نخست، ما باید صف ناهمگون «مخالفتان» جمهوری اسلامی را تجزیه کنیم. نه برای اینکه دور طبقه خود پيله تنیده و آن را از سایر اقشار و طبقات منفرد کنیم؛ بلکه بدان خاطر که بتوانیم ترفندها و توطئه های طبقات ارتجاعی و قوای امپریالیستی را افشاء کنیم؛ تزلزل و ناپایداری و تردید اقشار بینابینی را خنثی نمائیم؛ و با توان بیشتری طبقات و اقشار انقلابی و ترقیخواه و در راس آنها، دهقانان فقیر و تهیدستان شهرنشین را زیر پرچم و برنامه و راه طبقه کارگر متحد سازیم. باید به روشنی نشان دهیم که علیرغم وجود پرچمها و برنامه ها و نیروهای رنگارنگ، در مقابل جامعه فقط دو راه وجود دارد: یا پرولتاریا توسط حزب پیشاهنگ رهبری انقلاب را بگف میگیرد و با پیشبرد جنگی طولانی جامعه را کاملا زیر و رو میکند و نظمی نوین بنا مینهد؛ و یا نظام امپریالیستی رنگ و لعابی جدید به دولت ارتجاعی زده، آن را ترمیم کرده و از خطر نابودی می رهاند؛ تا بار ستم و استثمار همچنان بر گرده توده ها باقی بماند. به جز راه پرولتاریا، راه ها و برنامه های دیگری که در این فضای ملتهب و پر آشوب ارائه میشوند، بهیچوجه به

نکاتی

درباره

اوضاع

سیاسی

جاری

دگرگونی ریشه ای جامعه نمی انجامند و حداکثر همین چارچوب اسارتبار را حک و اصلاح میکنند.

خیزش ها و مبارزات خلق

سرمنشاء خیزشهای توده ای جاری در سلطه مناسبات ستمکارانه و استثمارگرانه ای است که منافع سرمایه های امپریالیستی و مباشران ایرانی آنها را تامین میکند. این ریشه خصوصت عینی و ذاتی توده های خلق و طبقات ارتجاعی حاکم و اربابان امپریالیست آنهاست. امروز که نظام حاکم در گرداب بحران عمیق اقتصادی فرو رفته، این تضاد حدت بیشتری یافته است. بار کمر شکن هزینه زندگی، فقر و بیکاری و گرسنگی، فساد و تبعیض، وضعی بوجود آورده که برای بسیاری از مردم، ترس از مرگ معنائی ندارد. آنها صدای خرد شدن استخوانهای خویش را هر روز در مزرعه و کارخانه می شنوند؛ آنها داغ شکنجه و اعدام خواهران و برادرانشان را بر دل دارند؛ آنها با خودکشی پی در پی عروسان نوجوان و زنانی روبرو میشوند که ظلم شوهر، پدر یا برادر، و تحقیرهای جامعه مردسالار، امید به زندگی را در آنان کشته است؛ آنها شاهد مرگ تدریجی کودکان گرسنه و بیمارشان در آغوش خویشند؛ و پشت دروازه بیمارستان چهره در هم شکسته کسانی را می بینند که برای فروش کلیه هایشان «تابیلوی تبلیغاتی» به گردن انداخته اند؛ آنها فروختن کودکان و به فحشاء سپردن زنان برای بدست آوردن لقمه ای نان را بچشم می بینند و آتش خشم در سینه شان شعله ور میشود. حرف دل توده های محروم اینست که: «این جلادان و غارتگران فریبکار را به هر قیمتی که شده باید سرنگون و مجازات کرد!» پس با هدف خلاصی از این وضع نکبت بار بیا می خیزند و هر روز گوشه ای از ایران را بلرزه می اندازند. تعمیق بحران و ورشکستگی

اقتصاد، جمهوری اسلامی را شدیداً بی پایه کرده و مشروعیت سیاسی رژیم را کاملا از بین برده است. بنابراین نه تنها تحمل شرایط کنونی برای تهیدستان شهر و روستا بیش از پیش ناممکن شده، بلکه توان حکام اسلامی برای ادامه این شرایط نیز در حال ته کشیدن است.

چه کسانی بار این خیزشها را بدوش میکشند؟ همان طبقات و اقشاری که اکثریت اهالی را تشکیل میدهند و بر اثر بحران اقتصادی در زیر خط فقر به اعماق رانده میشوند. کارگران و دهقانان فقیرتر شده اند. خیزشهای قهرمانانه جاری عمدتاً بر شانه های این تهیدستان شهر و روستا استوار است و با نیروی خشم و خون آنها به پیش راه می گشاید. اما شلاق بحران نه فقط بر بیکر توده های تحتانی، که بر کل خلق فرود می آید. قشر میانه حال نسبتاً گسترده ای که عمدتاً شامل کارمندان جزء دولت، معلمان و کسبه خرد بوده و بویژه طی سه دهه اخیر بموازات طرحهای توسعه امپریالیستی در شهرها شکل گرفته و متمرکز شده بود، بشدت «لاغر» شده و از تورم و گرانی و افزایش مالیاتها، و عدم پاسخگویی به نیازهای اقتصادی و اجتماعی می نالد. بخش قابل توجهی از آنها واقعا فقیر شده اند و اگرچه جایگاهشان در تقسیم کار اجتماعی فرقی نکرده اما از امتیازات رفاهی محدود گذشته محروم شده اند. بسیاری از آنها به صف مخالفت فعال با جمهوری اسلامی می پیوندند و رفع تضییقات اقتصادی و ستمهای گوناگون سیاسی و فرهنگی و اجتماعی را طلب میکنند. بدین ترتیب، صفوف خیزش و تعرض توده ای علیه رژیم حاکم هر روز گسترده تر میشود. شمار و ترکیب شرکت کنندگان در این مبارزات با هیچ مقطعی از حیات ۱۶ ساله جمهوری اسلامی قابل مقایسه نیست.

موقعیت کنونی و دورنمای مبارزات توده ای چیست؟ خیزشهای خشونت بار متناوب، عمدتاً در شهرها متمرکزند و همانطور که گفتیم نیروهای شرکت کننده اش را اقشار تحتانی شهر و حاشیه شهر و بخشهایی تحتانی یا به پائین رانده شده خرده بورژوازی تشکیل میدهند. این خیزشها عموماً خودبخودی است. یعنی رهبری سازمان یافته و مشخصی ندارد. البته این وضع نمیتواند الی الابد ادامه یابد. این حرکت باید نهایتاً از سیاست طبقاتی معینی پیروی کند و در خدمت طبقه یا طبقات معینی قرار بگیرد. نمایندگان سیاسی اقشار و طبقات گوناگون مسلماً میکوشند بر این روند مسلط شوند تا از دل این مبارزات چیزی بیرون آید که با منافعشان خوانائی داشته باشد.

بموازات این حرکت، جنبش ادامه دار و پراکنده زنان علیه تبعیضات و ستم مردسالارانه و مذهبی را شاهدیم که اغلب بشکل مقاومت و اعتراض فردی بروز می یابد. نیروهای این جنبش می توانند سریعاً به صفوف خیزشها پیوندند. در عینحال جنبش زنان، جنبشی مستقل با ویژگیهای خود است که گاه می تواند جرقه خیزشهای عمومی تر را بزند. جوانان عصیانگر نیز در صحنه خیزشها حضوری برجسته دارند. روح مصاف طلبی، نوگرایی و امید به آینده و جامعه ای متفاوت در آنها قوی است و

تاریخ معاصر ایران دیده ایم که هرگاه بحرانی عمیق و همه جانبه جامعه را در بر گرفته و رژیم حاکم را به لبه پرتگاه رانده، طبقات مرتجع که بند نافشان به قدرتهای امپریالیستی بسته است نتوانسته اند به تنهایی از پس اوضاع برآیند. زمانی که قوای سرکوبگر و دستگاه امنیتی و ماشین تبلیغاتی ارتجاع کاری اساسی از پیش نبرده، اربابان امپریالیست سرخ امور را آشکارا بدست گرفته اند تا هم منافع پایه ای سیاسی و اقتصادی خود را از خطر برهاند و هم موقعیت طبقات ارتجاعی حاکم را دوباره مستحکم نمایند؛ این را هم در دوره تسلط انگلیس دیده ایم، و هم از زمانی که آمریکا موقعیت مسلط را در ایران کسب کرد.

آمریکا در خلیج منافع عظیمی را صاحب است که در مرکز نفت قرار دارد. آنها به ایران بعنوان حلقه ای از زنجیر سلطه، گری یا امپراتوری جهانی خود نگاه میکنند و نمیتوانند نسبت به سرنوشت نظام و دولت ارتجاعی در این خطه بی تفاوت باشند. بحران جامعه ایران بخشی از بحران نظام بین المللی آنهاست و تکانهای شدید یا شکست این حلقه میتواند وضعیت نامساعدی را برای کل زنجیر ایجاد کند. برافروخته شدن آتش در ایران میتواند انبار باروت خاورمیانه را مشتعل کند. آمریکا نمیخواهد اوضاع از کنترل خارج شود و امکاناتی برای توده ها و پیشروان آگاه خلق پدید آید که روند انقلاب را سرعت بخشند و نظام ارتجاعی و دولت کهن که رکن حفاظت از منافع امپریالیستی در ایران تحت سلطه است را به خطر افکنند. چند سال پیش که آمریکایی ها از مجرای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، طرح اقتصادی خود را به جمهوری اسلامی دیکته کردند، مسلما در پی تضعیف سیاسی رژیم نبودند. آنها از فردای خاتمه جنگ ایران و عراق، واقعا و علنا پشت کابینه رفسنجانی را گرفتند. اما اوضاع آنطور که آنها پیش بینی میکردند پیش نرفت. کشتی «بازسازی» هنوز سفرش را آغاز نکرده به گل نشست. تشدید فشارهای اقتصادی و اجتماعی باعث فوران خیزشهای توده ای شد.

آمریکا در مقابل این اوضاع چگونه عمل کرده است؟ آمریکا از تجربه سقوط شاه جمعبندی کرده که وقتی بحران سیاسی رژیمی ارتجاعی بالا میگیرد و زیر فشار مبارزات توده ای با خطر سقوط روبرو میشود، باید تا دیر نشده دست به مانور و تغییرات زد. آنها معتقدند که حتی اگر اینکار تغییراتی را در ترکیب و شکل رژیم ایجاد کند، باید مانع از آن شد که دولت و در مرکز آن نیروهای مسلح و دستگاه امنیتی و اطلاعاتی ضربه بخورد. درست با همین هدف بود که وقتی معلوم شد رژیم شاه دیگر رفتنی است، ژنرالهای آمریکایی مستقیما به او دستور دادند که از ایران خارج شود. آنها با این تفاهم راه قدرت گیری را برای خمینی هموار کردند که ارتش بیش از حد ضربه نخورد و چرخ نظام حاکم اساما به سیاق سابق بگردد. یعنی کمونیستها و انقلابیون و توده های بپاخاسته را سرکوب کند، منافع نفتی آمریکا و غرب را تامین سازد، و سدی بقیه در صفحه ۲۲

«مخرب» توده ها می ترسد و منافش حکم میکند که برای مهار و بی خطر کردن اعتلای توده ای اقدام نماید.

امروز جنب و جوش بورژوازی متوسط در تحرك شخصیتها و احزاب و محافل منعکس میشود که نماینده سیاسی و فرهنگی، و اقتصاد دانان این قشر محسوب میشوند. از گردانندگان نشریه «ایران فردا» گرفته تا «جمهوریخواهان ملی»، از بنی صدر گرفته تا بقایای نهضت آزادی و حزب ملت ایران و امثالهم در این طیف میگنجند. این قشر اگرچه از قدرت سیاسی محروم است اما در حیطه سیاست و فرهنگ نفوذ دارد. نمایندگان این قشر با بیانیه ها، سخنرانیها و نشریات خود، فضای سیاسی می آفرینند و فکر می سازند و در کل جامعه پراکنده میکنند. هر چه بحران حادثتر و شعله خیزشهای توده ای فروزانتر میشود ضدیت با قهر، انتقام، مصادره و مبارزه مسلحانه در سیاستهای این قشر پر رنگتر میشود. اینان که بخاطر خصلت و عملکرد سازشکارانه شان بورژوازی لیبرال نام گرفته اند، با جدیت به تبلیغ ایده های ضد کمونیستی، یا ارائه برنامه سازش طبقاتی یا «آشتی ملی» می پردازند. انتخابات آزاد و مبارزه پارلمانی ورد زبانشان است. اینها میگویند باید یک نظام چند حزبی مانند دموکراسیهای غربی بوجود آورد تا مردم هرچند سال یکبار استعمارگران و ستمکارانی را «آزادانه» برای حکومت کردن بر خویش برگزینند و احساس کنند که در قدرت سیاسی شریکند. این سوپاپ اطمینانی است که برای خنثی کردن خطر انفجار توده ای پیشنهاد میکنند. ضدیت منافع بورژوا لیبرالها با سیاست انقلابی و خیزش قهرآمیز توده ها به این معنا نیست که کنار می نشینند، از دور فحش میدهند و در جنبش زحمتکشان دخالت نمیکند. خیر! اینها برای اینکه بتوانند این «بمب» را خنثی کنند باید به آن نزدیک شوند. بنابراین تا درجه ای با خواسته های «معقول» توده ها همراهی نشان میدهند و همزمان ارتجاع حاکم را بخاطر بستن روزنه های فعالیت قانونی و مسالمت جویانه سرزنش میکنند. بورژوازی لیبرال میکوشد متحدانی از درون هیئت حاکمه (البته غیر از بدنام ترین آنها) و نیروهای وابسته به امپریالیسم خارج از حکومت برای خود بیابد تا موضع خود را تقویت نماید. از طرف دیگر میکوشد نقش محلل بین اردوی خلق و اردوی ارتجاع را بازی کند و به توده ها ثابت کند که برای گریز از آینده ای «تاریکتر» و «ناامن تر»، سازش ملی و رفع تخصصات ضرورت یافته است. بعلاوه، بورژوازی لیبرال همواره برای «به کرسی نشاندن حرف» و تامین منافع خود در پی جلب نظر مساعد این یا آن قدرت امپریالیستی بوده است.

حرکت امپریالیسم آمریکا و رقیبانش

تعمیق بحران اقتصادی و ضعف و زلزله عریان رژیم اسلامی که دولت ارتجاعی را در موقعیت نابسامانی قرار داده، زنگ خطر را برای قدرتهای امپریالیستی بویژه آمریکاییها بصدا درآورده است. در

تعارضی حاد با کهنه پرستی حاکم و بی آیندگی تحت این رژیم را باعث میشود. هرچند محرك توده ها اساسا استعمار شدید، فقر و فاقه، فلاکت و گرانی، استبداد لجام گسیخته و بی حقوقی مفرط و ستمهای چند جانبه است، اما خیزش خودبخودی چکاننده ثابت و از پیش معلوم شده ای ندارد. جرقه آن را میتواند خراب کردن آلونک بر سر مردم بزند؛ یا قلدری يك مزدور بسیجی در مقابل بدحجابان؛ میتواند ماجرا از قیافه گرفتن يك آخوند در بنز آخرین مدل آغاز شود یا تصمیم داور به اخراج چند فوتبالیست و امثالهم. این خیزشها بسیار پر سر و صدا و شورانگیز و تکان دهنده است، اما تصویر مبارزاتی جامعه از اینهم گسترده تر می باشد. مبارزات کارگری علیه بیکار سازی و فشارهای اقتصادی و بخاطر آزاد کردن فعالین جنبش کارگری بی وقعه ادامه دارد. طی چند ساله اخیر، مبارزات پراکنده افشار گوناگون دهقانی بویژه دهقانان فقیر را علیه سیاستهای استعمارگرانه و اجحافات حکومت در حیطه کشاورزی، و علیه اقدامات ملاکانی شاهد بوده ایم که در ائتلاف با رژیم در پی غصب دوباره اراضی گذشته خویشند. وضع مناطقی که صحنه بروز تضادها و جنبشهای ملی است و اساما روستایی محسوب میشوند، بسیار بی ثبات بوده و شبکه سلطه رژیم در آنجا تضعیف شده است. مبارزه مسلحانه در کردستان کماکان ادامه دارد.

تحرك بورژوا لیبرالی

نیروی اجتماعی دیگری که سبلی بحران را بر صورت خود احساس میکند، بورژوازی متوسط است. این قشر در قدرت سیاسی سهم نیست و در حیطه اقتصادی نیز دست پائین را دارد. البته بخشی از اینان به لطف وضعیت خاص دوران جنگ هشت ساله با عراق موفق شدند بطور گسترده در برخی رشته های تولیدی سرمایه گذاری کنند و با تصاحب دسترنج کارگران ایرانی و افغانی، سود بسیار به جیب بزنند. آنچه همواره این قشر را زجر میدهد مشاهده قبضه شدن عرصه های بسیار سودآور اقتصاد در دست سرمایه داران بزرگ و ملاکان حاکم و اربابان امپریالیست آنهاست. در این دوره، آنها بویژه از سیاستهای تبعیض آمیز رژیم اسلامی در زمینه اختصاص ارز و اعتبار ارزان به شرکاء و اعوان و انصارش ناراضی هستند و معتقدند که بار بحران بطور «عادلان» بر دوش همه صاحبان سرمایه تقسیم نمیشود. آنها میگویند وضع خراب اقتصادی ایران ناشی از آنست که جمهوری اسلامی نتوانسته تولید صنعتی را سازمان دهد؛ و برای اینکه صاحبان صنایع داخلی و خارجی به سرمایه گذاری و سازماندهی تولید رغبت کنند باید يك فضای سیاسی مناسب ایجاد کرد. در واقع از لحاظ اقتصادی، فشار بحران و مواجه شدن با خطر کاهش سود و ضایع شدن سرمایه است که آنها را به جنب و جوش واداشته است. و از لحاظ اجتماعی، ناامن شدن محیط و بی ثباتی که آینده سرمایه گذارها را تیره و تار کرده باعث شده که لب به شکایت و اعتراض باز کنند. شاخص اصلی این «ناامنی»، خیزش رو به گسترش توده های عاصی است. بورژوازی متوسط از نیروی

نکاتی درباره اوضاع....

که از زمان شاه در مقابل نفوذ شوروی سوسیال امپریالیستی کشیده بودند را حفظ نماید. امروز هم آمریکا میخواهد مناسبات طبقاتی و تولیدی موجود دست نخورده بماند و نظم ستم و استثمار در ایران ثبات پیدا کند.

بعلاوه آمریکا مدتهاست که در اغلب کشورهای تحت سلطه خود، سیاست چند جانبه یعنی حمایت از رژیم موجود و در عین حال، بافتن رشته های پیوند با جریانات مستعد نوکر شدن در صف مخالفان را بکار میگیرد. هدف از اینکار غافلگیر نشدن در مقابل چرخش احتمالی اوضاع، کاهش خطر استفاده انقلابیون از این وضع، و بالا بردن توان خود در مهار جنبشهای توده ای است. اما این سیاست معمولاً نعل به نعل به اجرا در نمی آید. زیرا شرایط متغیر و غیر قابل پیش بینی در سطح هر کشور، و مصالح و معضلات ملی و بین المللی ایالات متحده و منجمله رقابتهاش با امپریالیستهای اروپائی و ژاپنی، دست و بال آمریکا را می بندد. این تنها ابرقدرت موجود جهان مدتهاست دچار ضعف عمومی است. اختلاف درون طبقه حاکمه آن کشور زیاد است. این موقعیت باعث میشود که در راه اجرای سیاستهای منطقه ای آمریکا موانع جدی بوجود آید. بهر حال، امپریالیسم آمریکا احساس میکند که برای ممانعت از فروپاشی نظم ارتجاعی حاکم بر ایران، لازمست جمهوری اسلامی «حک و اصلاح» شود. این «حک و اصلاح» شاید تا حد تغییر کامل چهره رژیم ضرورت یابد.

ایران يك صحنه رقابتهاى امپریالیستی است و تشدید این رقابتها در دوره پیشاروی بسیار محتمل می باشد. خود این رقابتها بر موقعیت بحرانی دولت ارتجاعی تأثیر میگذارد و به چند پاره شدنش کمک میکند. این در حالی است که امپریالیستها در مجموعه خود بخاطر تأثیراتی که تلاشی دولت مرکزی در ایران میتواند برای ثبات کل منطقه و منافع اساسی آنها ببار آورد خواهان این امر و تجزیه کشور نیستند.

يك مسئله دیگر که بخوبی توجه و نگرانی غرب نسبت به فروپاشی نظم موجود و ضربه خوردن به دولت ارتجاعی را نشان میدهد، پرداختن آنها به موقعیت قوای مسلح و دستگاه امنیتی بعنوان رکن اصلی ماشین دولتی است. آنها تلاش میکنند تصویر روشنی از تضادها و جهت گیریهای احتمالی درون قوای سرکوبگر بدست آورند، چون میدانند حفظ نظام کهن در دل اوضاع بحرانی در گرو استفاده موثر و بلا تردید از نیروی قهر است. هر رژیم و حکومت مرتجع دیگری هم که بخواید جایگزین رژیم فعلی شود و سررشته امور را واقعا بدست بگیرد باید پیش از هر چیز با اتکا به این رکن اساسی جای پای خود را محکم و «خطرات» را برطرف کند.

با توجه به مجموعه شرایط، و سیر تحولات در دو ساله اخیر، میتوان گفت که به احتمال زیاد آمریکا نمیخواهد پیشقدم اقداماتی شود که وضع جمهوری اسلامی را ناگهان بهم بریزد. بدین معنی،

اتها میکوشند تغییرات مورد نظرشان را با تکیه به بخش یا بخشهایی از همین هیئت حاکمه به پیش ببرند. این عمدتاً بخاطر حفظ یکپارچه یا تقریباً

تحت این اوضاع، منافع تهیدستان شهر و روستا و اقشار میانه حال بیش از پیش بهم نزدیک شده و نیروی عظیمی در اردوی خلق علیه نظام و دولت ارتجاعی گرد می آید؛ نظم حاکم بلرزه در آمده و اربابان و گردانندگان این نظام و هر قشر ذینفع در ستم و استثمار به جنب و جوش و چاره جوئی وادار میشوند؛ تضاد و درگیری و انشقاق در اردوی دشمنان خلق تشدید گشته و بر دامنه شکایات و اعتراضات بورژوا لیبرالهای میانه باز افزوده میشود؛ موشها از کشتی شکسته فرار میکنند و هر جنایتکاری از ترس انتقام خلق میکوشد خود را بطریقی بیگناه جلوه دهد.

یکپارچه نیروهای مسلح است. اما دو احتمال را نباید از نظر دور داشت. یکم، چنین سیاستی بمعنای عدم استفاده از نیروهای طرفدار امپریالیسم در صف مخالفان جمهوری اسلامی، جریاناتی نظیر مجاهدین و سلطنت طلبان، در موقع مقتضی نیست. چه بسا در روزهایی که تغییر رژیم یا چرخش در رژیم جنبه عملی بخود بگیرد، این قبیل نیروها را به میدان آورند و ائتلافات جدیدی را شکل دهند تا برای نقشه های خود طرفدار جمع کنند. فشارهایی که برخی اوقات از جانب آمریکا بر مجاهدین وارد میآید نیز عمدتاً بدان خاطرست که آنها با ائتلافات مورد نظر آمریکا در شرایط مقتضی بیشتر وفق پیدا کنند. در همین چارچوب، نوکران قدیمی آمریکا یعنی سرمایه داران بزرگ تبعیدی و مقامات لشکری و کشوری رژیم پهلوی نیز ناگزیرند تابع سیاستهای ارباب باشند. دوم، فشار شرایط گاه میتواند يك قدرت امپریالیستی را مجبور کند که در قمارهای بزرگ وارد شود و دست به ریسکهای بزرگ بزند.

آمریکا ممکنست در ایران مجبور شود دست به اقدامات ناگهانی و ضربتی بزند تا هم رقبایش را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد، و هم نگذارد که اوضاع جامعه بعلت بیش از حد طولانی شدن روند

«حک و اصلاح» و از هم پاشیدگی اقتصاد و نظم امور از کنترل خارج شود.

آیا امپریالیسم آمریکا برای موفقیت در پیاده کردن طرحهایش میتواند روی فریب توده های خلق حساب کند؟ آمریکا در راه پیاده کردن طرحهایش با تناقضات عدیده مواجه است. در این میان، موقعیت ذهنی توده ها مهمترین عامل است که باید مورد بررسی قرار بگیرد. منفور و بدنام بودن جنایتکاران یانکی و سابقه دور و نزدیکشان در چار گوشه جهان، عامل مهمی است که به هنگام ارزیابی از ذهنیت مردم باید بحساب آورده شود. فقط ۱۶ سال از انقلابی میگذرد که یکی از مهمترین سگان زنجیری آمریکا را در پایگاه منطقه ای این ابرقدرت امپریالیستی سرنگون کرد. مردم در جامعه ای که يك انقلاب بزرگ را از سر گذرانده، بسیار سیاسی هستند و نسبت به وقایع و تحولات سیاسی جهان منجمله تجاوزات و جنایات عظیم امپریالیستی از خود حساسیت نشان میدهند. اما در ذهنیت کنونی بسیاری از توده ها، نوعی جدا دیدن، نوعی دشمن «خارجی» حساب کردن امپریالیسم وجود دارد. خیلی از مردم بدرستی میگویند که بر اقتصاد ایران دلار حاکم است. آنها فهمیده اند که نظام حاکم بر ایران تابع نظامی بین المللی است که قدرتهای جهانی صاحب آندند. اما در عین حال بسیاری به این نظریه نادرست که از جانب محافل ارتجاعی و امپریالیستی و بورژوا لیبرالی تبلیغ میشود باور دارند که ریشه مشکلات فقط حرص و آز و چپاولگری آخوندهاست؛ و نه مناسبات استثمارگرانه ای که رژیم کنونی (همانند رژیم شاه) حافظ آست و منافع سرمایه ها و قدرتهای امپریالیستی و کارگزاران محلی آنها را تامین میکند. پس این خطر وجود دارد که جریانات حامی امپریالیستها، برای این بحث در بین مردم هواخواهانی دست و پا کنند که جهت خلاص شدن از شر حکومت آخوندها و رفع دشواریهای اقتصادی میتوان روی تضاد آمریکا و غرب با جمهوری اسلامی حساب کرد و سپس از الطاف اقتصادی آنها بهره مند شد. وقتی این نظرات از جانب نیروهایی تبلیغ شود که باصطلاح وجیه المله و آبرو دار هستند و سابقه مبارزاتی دارند، تأثیر خطرناکتری دارد و باید با شدت هر چه تمامتر از جانب توده های آگاه و نیروهای مترقی محکوم و طرد شود.

جست و خیز هیئت حاکمه

تضادهای درون هیئت حاکمه اسلامی و تحركات سیاسی کل عناصر و جریاناتی که دیروز یا امروز در جمهوری اسلامی صاحب قدرت بوده اند (از باند رفسنجانی و جناح رسالت گرفته تا خامنه ای و نهاد ولایت فقیهش، از جریان «اسلام» و محتشمی گرفته تا منتظری) نیز بشدت متأثر از خیزش توده های محروم است. هراسی که آتش خشم و انتقام خلق در دل دشمنان می افکند، دست در دست بحران و از هم گسیختگی اقتصاد، آنها را هر چه بیشتر به جان هم می اندازد. چگونگی تنظیم رابطه با آمریکا و رفع کشمکشهای موجود یکی

دیگر از موضوعات بحث و جدل درون مرتجعین حاکم است. بخشی از آنها احتمال میدهند که هر گونه تغییر مهمی در رژیم، در نخستین گام آنها را از جایگاه کنونی پائین خواهد کشید و حتی ممکنست بمعنای واقعی کلمه آنها را قربانی کنند. آنها حاضر نیستند چنین خطری را به جان بخرند. رقابت و تضاد منافع امپریالیستهای گوناگون که هر یک به درجه ای جای پای خود را از لحاظ اقتصادی، سیاسی - دیپلماتیک و نظامی در ایران محکم کرده، عامل دیگری است که بر هیئت حاکمه کنونی تأثیر میگذارد و به انشقاق و درگیریهای درونیش کمک میکند. در همین زمینه موارد متعددی از دستگیری و سپس آزاد کردن عناصری از وزارت امور خارجه، قوای مسلح و نهادهای اقتصادی را بعنوان جاسوس این یا آن کشور غربی شاهد بوده ایم. علاوه بر این، تشدید تضادهای درون ارتجاع حاکم به دعوی میان شخصیتها و نهادهای رژیم بر سر میزان قدرت و منافع کلان اقتصادی هم مربوط است. تحت تأثیر اوضاع و تضادهائی که بر مشرودیم، نهاد ولایت فقیه بطور عملی و نظری زیر سؤال رفته است. امروز بسیاری از سردمداران حکومتی و صاحب نظران روحانی و غیر روحانی جمهوری اسلامی (افراد کابینه، جریان «همشهری»، نظریه پردازانی نظیر عبدالکریم سروش و بخشی از حوزه علمیه) خود ضد ولایت فقیهند. دعوائی که بر سر مرجعیت براه افتاد آزمونی بود که جایگاه ضعیف و کمرنگ این نهاد را بنمایش میگذاشت. اینک با یکی دو تکان اجتماعی و فشار جدی سیاسی، ولایت فقیه میتواند به کلی رخت بریند. و البته جای تعجب نیست اگر امپریالیستها و مرتجعین و لیبرالهای فریبکار بکوشند این را بعنوان يك «تغییر بزرگ و اساسی» به مردم قالب کنند.

در رژیم جمهوری اسلامی، تکنوکراتها یعنی متخصصان صاحب قدرتی که دستگاه دولتی را می چرخانند و برنامه ریزی های کابینه را صورت میدهند نقش مهمی بعهده دارند. تمایل و حرکت سیاسی اینان تحت تأثیر اوضاع بحرانی و بی ثبات قرار دارد. در شرایطی که خطر انتقام توده ای و روند منفرد و منفور شدن دست اندر کاران رژیم بالا گرفته، اینها نمیخواهند در صف اول بایستند و آماج شوند. تکنوکراتها میکوشند در سطح نهادهای حکومتی، امور اقتصادی و روینای سیاسی و فرهنگی خود را در موقعیتی قرار دهند که بدنبال تغییرات احتمالی حکومتی در آینده جایگاه ممتازی برای خویش دست و پا نمایند. آنها این استعداد را دارند که یکشبه رنگ عوض کنند؛ کراواتهایشان را از گنجه بیرون آورند؛ از لحاظ مسلکی اسلام را با «ایران گرایی» و «اسلام معتدل» تعویض کنند؛ حزب خود را درست کنند و به سخنرانی انتخاباتی بپردازند؛ «مخالفتها» و «مبارزات دیرینه» خود با آخوندهای دزد و فاسد را به رخ مردم بکشند؛ به تبلیغ تجدد و تمدن غربی بپردازند و مثل بسیاری دیگر از جنایتکاران نوکر امپریالیسم در سراسر جهان «مدافع حقوق بشر و دمکراسی» شوند. به يك کلام، قیافه ای بخود بگیرند که چندان از چهره بورژوا لیبرالها قابل تشخیص نباشد.

قوای مسلح ارتجاعی

موضوع دیگری که طی چند ماهه اخیر برجستگی یافته و معنائی ویژه بخود گرفته، تبلیغ بنفع قوای مسلح رژیم و رنگ و لعاب زدن به چهره ارتجاعی آنهاست. امپریالیستها، سلطنت طلبان و جمهوریسوخواهان وابسته به غرب و بسیاری از بورژوا لیبرالها درگیر این کارند. در نامه سرگشاده مقامات نظامی و سیاسی سابق آمریکا که اخیراً منتشر شده، از لزوم کنار رفتن رژیم اسلامی سخن به میان آمده و ارتش و بخشی از سپاه پاسداران بعنوان محور و مجری تغییر حکومتی در ایران پیشنهاد شده اند. بنظر می آید که برای سپردن نقش مهمی به ارتش و جناحی از سپاه در تحولات سیاسی آتی زمینه چینی میشود. ارتش همیشه یکی از پرچمداران ناسیونالیسم ارتجاعی و برتری طلبی شوونیستی مخصوص نوکران امپریالیسم بوده و برخی از نظریه پردازان مرتجع معتقدند که اتحاد طبقات ارتجاعی ایران اعم از اسلامی و سلطنت طلب و غیره میتواند حول آن شکل داده شود؛ بالاخص در شرایط ناامنی اقتصادی و هرج و مرج سیاسی، ارتش میتواند پرچمدار اعاده نظم شود. این مسئله که نقش ارتش ایران در سرکوبهای داخلی بغیر از مورد کردستان و در گذشته دورتر در ترکمن صحرا به اندازه کافی افشاء نشده، کمک میکند که چهره ای فریبنده و «معتبر» از این رکن مرکزی دولت ارتجاعی در ذهن بخشهای ناآگاه مردم ترسیم شود. امروز تور تبلیغات بسود ارتش با هیزم مصاحبه و دستگیری و آزادی سرتیپ امیررحیمی، انتشار نامه های سرگشاده برخی فرماندهان ارتش و سپاه، پخش شایعات درمورد اعلام موجودیت سازمانهای زیر زمینی متشکل از افسران قوای مسلح، و به اصطلاح عدم مداخله نظامیان و پاسداران در کشتار مردم قزوين و غیره گرم میشود. میخواهند تصویر يك نیروی نجات بخش، قاطع، بیباک و مردمی را از قوای سرکوبگر ارتجاعی به توده های خلق القاء کنند.

از دید آمریکا، هنگامی که قوای مسلح به میدان آورده میشوند نباید دچار از هم گسیختگی باشند. از این رو، جلب و سازماندهی افرادی از فرماندهی ارتش و سپاه بنحوی که بتوانند بخش اعظم قوای سرکوبگر را زیر يك پرچم متحد کنند برای امپریالیستها حائز اهمیت حیاتی است. آنها میدانند که اگر نتوانند مهمترین تکیه گاه خود یعنی قدرت سرنیزه را بطور منسجم بکار بگیرند، وضع خطرناکی برایشان بوجود می آید که بنفع خلق و انقلابیون تمام خواهد شد. با توجه به همه این نکات، افشای فریبکاریهای که حول خصلت و نقش قوای مسلح بویژه ارتش صورت میگردد، اهمیت بسیار دارد.

نتیجه گیری

اعتلای توده ای، ورود فزاینده توده های ستمدیده به صحنه مبارزه برای تغییر اوضاع، فرصتهای بسیاری برای پا گرفتن و پیشروی قطب انقلابی تحت رهبری کمونیستی فراهم می آورد. از لحاظ عینی، صف آرائی عمده بین افسار و طبقات

تحتانی جامعه و متحدان میانه حال آنها از یکطرف، و طبقات ارتجاعی حاکم و اربابان امپریالیستشان از جانب دیگر است. در این میان، بورژوازی متوسط با جدیت به ایفای نقش تاریخی خود یعنی مبارزه بی رحمی با ارتجاع حاکم و مخالفت با قطب انقلابی و قهر توده ای می پردازد.

تحت این اوضاع، منافع تهیدستان شهر و روستا و افسار میانه حال بیش از پیش بهم نزدیک شده و نیروی عظیمی در اردوی خلق علیه نظام و دولت ارتجاعی گرد می آید؛ نظم حاکم بلرزه در آمده و اربابان و گردانندگان این نظام و هر قشر ذینفع در ستم و استثمار به جنب و جوش و چاره جوئی وادار میشوند؛ تضاد و درگیری و انشقاق در اردوی دشمنان خلق تشدید گشته و بر دامنه شکایات و اعتراضات بورژوا لیبرالهای میانه باز افزوده میشود؛ موشها از کشتی شکسته فرار میکنند و هر جنایتکاری از ترس انتقام خلق میکوشد خود را بطرفیتی بیگناه جلوه دهد.

در این اوضاع قوای ارتجاعی، امپریالیستی و بورژوا لیبرالی میکوشند بخاطر مهار کردن خیزش توده ها و حفظ نظام، بخاطر نجات منافع خود، بخاطر از میدان بدر کردن رقبای، و بخاطر دوختن کلاهی از نماد این وضع پر آشوب، فضای سیاسی جامعه را با ترسند و توطئه، وعده و شعار، دروغ و دورویی پر کنند. این تلاشها را باید عقیم گذارد.

برای انجام اینکار، برای بدست گرفتن معیارهایی که بتواند صف دوستان و دشمنان خلق را مشخص کند باید چند شاخص اصلی را مورد توجه قرار داد. نخستین محک نحوه برخورد به کلیه اشکال مبارزاتی توده های خلق علیه ستمهای رنگارنگ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعیت. باید دید که چه کسانی به دفاع بی قید و شرط از این مبارزات محققانه می پردازند، چه کسانی در برابرش می ایستند و چه کسانی برایش هزار اما و اگر می تراشند. دومین محک، نحوه برخورد به جناح های مختلف رژیم جمهوری اسلامی و ارکان و نهادها و حافظان دولت ارتجاعیست. باید دید چه کسانی بدرستی همه جناح های رژیم، همه قوای سرکوبگر اعم از ارتش یا سپاه پاسداران را سر و ته يك کرباس میدانند و ماهیت و اهداف ارتجاعی همه آنها را برملا میکنند. محک سوم، نحوه برخورد به قدرتهای امپریالیستی و در راستان آمریکاست. باید دید که چه کسانی واقعا و عملا ضد نظام جنایتکار امپریالیستی حاکم بر جهان و علیه تمامی جوانب و مظاهر سلطه امپریالیستی بر جامعه اند و در راه برکندن این نظام و سلطه میجنگند، چه کسانی نوکر یا طرفدار آشکار و پنهان امپریالیستها هستند و میکوشند این عاملان اصلی ستم و استثمار خلقهای جهان را دوستان و مددکارانی بزرگوار جلوه دهند، چه کسانی میخواهند به خیال خام خود با تکیه به توان و فشار قدرتهای جهانی و دل بستن به «الطاف» و مانورهای آنان گره از مشکلات جامعه بکشایند. هر زحمتکش و ستمدیده آگاه، هر عنصر و نیروی انقلابی باید جریانات حاضر در صحنه سیاسی را با این چند موضوع اصلی محک بزند و جایگاهشان را در صف آرائی طبقاتی موجود، مشخص کند. ■



رهائی زنان در گرو کسب قدرت سیاسی است

زنجیرها را بگسلیم، خشم زنان را بمنزله
نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها کنیم!

وجهی در ستم بر زنان روستائی منعکس است و نقش مهمی در باز تولید و اعمال این ستمگری در کل جامعه دارد.

امروزه بهره کشی از نیروی کار زنان اهمیت اساسی در اقتصاد روستائی دارد. سهم زنان در تولید کشاورزی قابل ملاحظه است. ولیکن از نظر جامعه نه تنها کار طاقت فرسا و بیرحمانه زنان جزء نیروی کار محسوب نمیشود، بلکه حتی در آمار نیز غالباً آنها بعنوان جمعیت شاغل در بخش کشاورزی بحساب نمی آیند. جای خالی زنان در محاسبات آماری یا کم اهمیت نشان دادن این جایگاه، نشانه قدرتمندی از ستم نیمه فئودالی مردسالارانه در جامعه است. زنان روستائی که بار سنگین بخشی از امور کشاورزی و دامداری بر دوش آنهاست تقریباً هیچ حق مالکیتی بر زمین و دیگر ابزار تولید ندارند. محروم بودن زنان دهقان از حق مالکیت بر زمین و عدم وجود استقلال اقتصادی، پایه سلطه مردسالاری در روستاهاست.

زنان در روستا مجبورند همپای مردان و در برخی مواقع بیشتر از آنان (بویژه در زمانهایی که مردان برای فروش نیروی کار خویش در مهاجرت بسر می برند) نیروی کار خود را بفروش برسانند. در مزارع مکانیزه و باغات متعلق به مالکان بزرگ یا دولت، استفاده از نیروی کار زنان در سطح وسیعی رایج است. مزد زنان در مقابل کار برابر بسیار پائین تر از مردان می باشد. زنان کمتر از نصف مردان و به شکل پول یا جنس مزد دریافت می کنند. غالباً حق استفاده از مزد نیز بعهده مردان خانواده است. در تمام رشته های تولیدی که از نیروی کار به شکل خانوادگی استفاده می شود، مانند کوره پزخانه ها، غالباً هیچگونه دستمزدی به زن و کودک تعلق نمی گیرد. بیش از ۸۵ درصد از کارکنان صنایع روستائی (عمدتاً قالبیافی) را زنان تشکیل می دهند. طبق آمارهای غیر رسمی امروزه بیش از ۸ میلیون نفر درگیر قالبیافی می باشند که اکثر آنان زن و کودک می باشند. حاصل کار آنان مستقیم یا غیر مستقیم به جیب تجار یا جهاد سازندگی و یا بنیادهای رنگارنگ وابسته به دولت می رود؛ و آن ناچیز مزدی که از این چپاولگران می گیرند را باید تقدیم مرد خانواده کنند.

آنان کیانند؟ این خودکشی ها، تنها بیان گوشه ای از زندگی زنان ایران است. اگر نظام حاکم فقط مرتکب همین چند فقره جنایت شده بود، کافی بود تا حکم بر سرنگونیش داده شود و عاملین آن هزاران بار تکه تکه شوند.

فشارهای اقتصادی و اجتماعی، مشکلات خانوادگی، ازدواجهای اجباری، بی احترامی، توهین و آزار، ضرب و شتم زنان توسط شوهران و دیگر اعضای خانواده، زنان را به خودکشی می کشاند. این خودکشی ها نتیجه این واقعیت است که این قربانیان، امید از آینده بریده اند. قطعاً مرگ کسانی که حاضر نیستند تن به خفت و ذلت دهند و پیاله بندگی و تحقیر و رنج را تا به آخر بنوشند، حس همبستگی و همدردی همگان را نسبت به آنان بر می انگیزد. اما چرا کسانی که این دل و جرئت را از خود نشان می دهند که با مرگ روبرو شوند نباید تلاش کنند که در جنگی انقلابی شرکت کرده و عاملان و مسببین واقعی این موقعیت شنیع و جنایتکارانه را نابود کنند، و بدین طریق برای خود و مردم جهان امید بیافرینند.

چهار زنجیری که

زنان را به بند کشیده است

در ایران، زنان بویژه زنان زحمتکش شهری و روستائی ستمدیده ترین ستمدیدگانند. اگر بر کل مردم ما سه کوه امپریالیسم، سرمایه داری بورو کراتیک و نیمه فئودالیسم سنگینی میکند بر زنان ستم دیگری نیز روا می شود. آنان تحت ستم مردان قرار دارند. اکثریت آنان مجبورند که در جوانی از پدر، پس از ازدواج از شوهر و در پیری از پسر تبعیت نمایند. زنجیر مردسالاری بهمراه سه فئودالیسم اکثریت زنان را به بند کشیده و سرنوشتشان را تعیین می کند.

زنان ایران بیش از هر بخش جامعه در چنگال مناسبات نیمه فئودالی اسیرند. سنگین ترین بار این ستم بر دوش زنان روستائی است که اکثریت زنان کشور ما را تشکیل می دهند. مناسبات نیمه فئودالی در ایران به فشرده ترین، عمیقترین و گسترده ترین

یک زن ۵۷ ساله در خیابان قصرالدشت تهران خود را آتش زد!

یک زن ۵۲ ساله خود را دار زد!

در عرض ۲۲ روز، ۹ زن در یاسوج خودکشی کردند!

در عرض ۱۴ ماه تنها در استان ایلام ۱۳۹ نفر خودکشی کردند که اکثرشان زن بودند!

در سال گذشته در استان خراسان ۲۵۳۰ زن (یعنی تقریباً ۷ زن در هر شبانه روز) با مصرف قرص خواب آور اقدام به خودکشی کردند.

در استان خراسان ۵۹ نفر که اکثریتشان زن بودند، در اثر خودسوزی جان سپردند!

یک دختر ۱۴ ساله که می خواستند او را به زور به عقد یک مرد ۵۰ ساله درآورند نفت روی خود ریخت و خود را سوزاند. داماد پنجاه ساله دو زن دیگر هم داشت!

زنی ایرانی که در خارج از کشور از شوهرش جدا شده بود توسط وی بقتل رسید!

یک شبکه فحشاء ایرانی - آلمانی که به خرید زنان از ایران و فروش آنان در کشورهای خلیج مشغول بود کشف شد. ایران نیز به شبکه بین المللی فحشاء پیوست!

اینان زنانی هستند که لگدمال و تحقیر شده اند. برخی از آنها شخصیت انسانی خود را زیر فشارهای اقتصادی و فقر، خرد شده یافته اند و برخی دیگر اگر چه تا حدی در مقابل فقر روزافزون مقاومت کرده اند اما اخلاقیات و سنن عقب مانده؛ خرافه های اسلامی و بهتان ها آنها را در هم شکسته است. اگر می خواهید به عمق پوسیدگی جامعه ای که در آن زندگی میکنید پی ببرید به اعماق قلب این زنان بنگرید و فشارهای اجتماعی که مانند تار عنکبوت زنان را محاصره کرده است، ببینید.

فشارهای اقتصادی و اجتماعی، اخلاقیات اسارتبار مذهبی و مردسالاری قربانیان خود را از میان زنان در خفا می گیرد بدون اینکه توجه کسی را جلب کند. هراز چندگاهی درج اخبار خودکشی ها فقط نام قربانیانی که دیگر امید خود به زندگی را از دست داده اند، فاش می سازد؛ بدون اینکه اعلام شود که چه کسی مسبب مرگ آنانست و قاتلین واقعی

آلمان، تعیین روز بین المللی زنان را به نشست احزاب کارگری و سوسیالیست آن دوره در کنگره انترناسیونال کپنهاگ (۱۹۱۰) پیشنهاد نمود. سرچشمه این پیشنهاد مبارزات درخشان زنان کارگر بسالهای ۱۸۵۷ و سالهای متعاقب آن در صنایع آمریکا، و بخصوص مبارزات وسیع زنان در نیویورک در سال ۱۹۱۰ بود. از آن پس تمامی کمونیستها، نیروهای انقلابی و مترقی این روز را جشن می گیرند. روز جهانی زن بواقع متعلق به پرولتاریای بین المللی است. پرولتاریا نمی تواند بدون آزادی کامل زنان به آزادی کامل دست یابد.

هر جا ستم است مقاومت هم هست

زنان انقلابی ایران بارها به مبارزه علیه شرایط نکبت بار زندگی خود دست زده اند. اگر چه این مبارزات به دستاوردهایی نائل آمد اما قادر نشد کل زنجیر ستم و بندگی را پاره کند. انقلاب ۵۷ موجب شد که زنان در ابعاد میلیونی پا به صحنه مبارزه بگذارند. از همان ابتدا جمهوری اسلامی حداکثر تلاش خود را برای سرکوب و به هرز بردن این نیروی انقلابی عظیم بکار برد. بی جهت نبود که مرتجعین تازه بقدرت رسیده برای در هم شکستن روحیه شورشگری توده های مردم، زنان را بعنوان اولین آماج خود مورد حمله قرار دادند و در مقابل زنان انقلابی اولین ضرب شست خلق را به آنها نشان دادند. علیرغم شکست انقلاب و کشتار بیحساب کمونیستها و انقلابیون توسط مرتجعین اسلامی، مبارزه و مقاومت زنان ادامه یافت. جامعه به صحنه روزمره مقاومت انقلابی زنان علیه سنن و آداب ارتجاعی و اسلامی بدل شد. زنان در صفوف مقدم مبارزه علیه جمهوری اسلامی قرار گرفتند. مقاومت های روزمره جمعی و فردی علیه اعمال قوانین اسلامی، مقاومت های قهرمانانه دختران خلقی در غرش تفنگ های زنان انقلابی در مبارزات مسلحانه انقلابی بویژه در کردستان، همه انعکاسی از اینست که هر جا ستم است مقاومت هم هست. زنان در طی این سالها شجاعترین مبارزان بوده اند. اقدامات ارتجاعی رژیم علیه زنان، تخصیص بخش بزرگی از دستگاه کنترل و سرکوب رژیم علیه زنان، نه تنها نتوانست روحیه زنان را در هم بشکند بلکه مسئله زنان به آشفشانی زیر پای جمهوری اسلامی بدل شد.

انقلاب امید ناامیدان است

دولت موجود که ابزار سرکوب طبقات ارتجاعیست با تمام قوا و با اتکاء به توپ و تفنگش پشت این ستمگری قرار دارد. طبقات حاکمه با تبلیغ ایده های ارتجاعی، با تبلیغ جهل و خرافه و با استفاده از مذهب و قوای مسلح خود از این ستمگری محافظت می کنند. هر قدر ریشه های يك مناسبات ستمگرانه عمیقتر باشد، بیرون کشیدن آن ریشه ها نیاز به شخم عمیقتری دارد. برای اینکه جامعه از پائین تا بالا بازسازی شود باید تمامی ساختارهای مسلط موجود نابود شوند. این امر تنها بقیه در صفحه ۲۶

نگه می دارند. از یکطرف حرص و آز استثمارگران و نیازهای سرمایه داری بوروکراتیک به کار ارزان، زنان را هر چه بیشتر درگیر فعالیتهای اقتصادی می کند و از سوی دیگر قوانین ارتجاعی اسلامی با زور و قهر می خواهد آنها را به کنج خانه براند. این خود موجب آن می شود که مسئله زنان بویژه در شهرها شکل حاد و انفجاری بخود بگیرد.

زنان شهری و روستائی از ستم نیمه فئودالی (درهم آمیزی و پیوند ستم فئودالی با اشکالی از ستم بورژوائی) در رنجند و این از يك ساختار اقتصادی - اجتماعی واحد سرچشمه می گیرد. همگی زنان در مبارزه علیه قید و بند نیمه فئودالی و شوونیسم مرد، هم سرنوشتند.

برتری مردان بر زنان بر پایه امتیازات واقعی استوار است. امتیازاتی که هم در زیربنای اقتصادی و هم در روینای سیاسی جامعه بطور قدرتمندی خود را نشان می دهد. قدرت دولتی نقش اساسی در حفظ این امتیازات دارد. امتیازات مردسالارانه توسط ایدئولوژی مسلط یعنی اسلام توجیه می شود. این ایدئولوژی، در همه زمینه ها زنان را از مردان پست تر می شمرد و خود وسیله مهمی برای اسیر نگاهداشتن زنان بحساب می آید. بدون مبارزه علیه این ایدئولوژی ارتجاعی و گسست از تمامی ارزشها و رفتارهای منبعث از آن زنان (و همچنین مردان) نمی توانند رها شوند.

ستم بر زن یکی از ارکان دولت ارتجاعی است

این يك حقیقت تاریخی است که نابرابری بین زن و مرد یکی از ارکان مهم جامعه طبقاتی است. با بوجود آمدن ستم طبقاتی، ستم جنس مرد بر زن هم بوجود آمد. تقسیم کار بین زن و مرد که با ظهور طبقات مهر ستمگری بر آن خورد سرمنشاء انقیاد زنان است. یکی از پایه های دولت ارتجاعی که مدافع منافع طبقات ارتجاعی است بر این نابرابری استوار گشته است. این مسئله در مورد تمامی کشورها، چه امپریالیستی و چه تحت سلطه امپریالیسم، صادق است. نظام ارتجاعی حاکم نمی از جامعه را عملاً توسط نیمه دیگر به بند کشیده تا این مجموعه (اعم از زن و مرد) را راحت تر کنترل کند. به همین دلیل رهایی زنان بدون درهم شکستن ماشین کهنه دولتی که حافظ مردسالاری است، غیر ممکن است. رهایی زنان به رهایی طبقه ای در تاریخ گره خورده که خواهان رفع هرگونه ستمگری و نابرابری است: انقلابی ترین و آخرین طبقه تاریخ یعنی پرولتاریا. بی جهت نبود که برای نخستین بار پرچم رهایی زنان توسط آموزگاران و رهبران جنبش انقلابی کارگری برافراشته شد. مارکس و انگلس بودند که بطور علمی ثابت کردند که در چارچوبه نظام مالکیت خصوصی، رهایی واقعی زنان غیر ممکنست.

اعلام هشت مارس بعنوان روز جهانی زن که در متن مبارزات پرولتاریای بین المللی توسط کمونیستهای انقلابی پیشنهاد گشت، نشانه ای از هم سرنوشتی زنان با طبقه کارگر است. در ابتدای قرن حاضر «کلارا زتکین» یکی از رهبران جنبش انقلابی

کار خانگی زنان روستائی همانند کار خانگی زنان شهری، کاری است بی مزد که برای باز تولید خانواده ضروریست. خدمت به شوهر، نگهداری از فرزندان، شستشوی آنان، تهیه غذا، شستن ظروف، نظافت خانه، شست و شو و دوخت و دوز لباس، گرم کردن خانه، تهیه آب، تهیه سوخت از طریق جمع آوری هیزم یا تپاله، پختن نان، مشک زدن، نگهداری از دامها و تمیز کردن طویله، زایاندن حیوانات، بهمهراه کار بر روی زمین در مواقع مورد نیاز و لیست کارهاییست که پایانی ندارد و به شکل کننده ای تمام شبانه روز زن را پر می کند.

این مناسبات توسط ارتجاعی ترین قوانین مدنی و مذهبی و سنت و عادات توسط روینای جامعه حفظ می شود. بی حقوقی مفروض زنان روستائی در همه زمینه ها، خرید و فروش آنان تحت عنوان ازدواج، عدم برخوردارگی از حق طلاق، عدم برخوردارگی از کمترین تأمینات بهداشتی و زنانگی، کتک خوردن و مورد تحقیر و تجاوز مردان قرار گرفتن بیانگر عمق ستمی است که بر زنان روستائی وارد می شود.

اما زنجیر مناسبات نیمه فئودالی فقط به دست و پای زنان روستا بسته نشده است. اکثریت زنان شهری «برده خانگی» هستند. آنان زیر بار پر زحمت ترین و احمقانه ترین کار یعنی کار در خانه و آشپزخانه، زیر بار اقتصاد خانواده خرد می شوند. طبق معمول از نظر جامعه حاصل کارخانگی زنان شهری نیز برسمیت شناخته نمی شود. زنان با استفاده از نیروی کار خود، وظایف سنتی خانه داری و مراقبت از فرزندان را انجام می دهند و در قبال انجام این خدمات مزدی نمی گیرند. هر چقدر خانواده فقیرتر باشد و درآمد شوهر برای تأمین کالاها و خدمات مورد نیاز خانواده ناکافی تر باشد، زنان علاوه بر انجام وظایف سنتی خود با انجام فعالیتهایی چون خیاطی و بافندگی به تولید برخی کالاها و خدمات مورد نیاز خانواده می پردازند که معمولاً باید از بازار خریداری شود. برخی از آنها حتی به تولید کالائی به منظور فروش در بازار می پردازند. بدین طریق زنان بخش مهمی از نیروی کار درگیر در اقتصاد غیر رسمی را هم تشکیل میدهند. این امر در دوران جمهوری اسلامی رشدی شتابان و چشمگیر یافته است.

حتی در کارخانجاتی که زنان کارگر به بردگی مدرن (یعنی کارمزدی) کشیده شده اند از دستمزد برابر با مردان برخوردار نیستند و سرمایه داران از روینای عقب مانده نیمه فئودالی برای استثمار مضاعف و مطیع نگاهداشتن زنان حداکثر استفاده را می برند.

زنان شهری در جو نیمه فئودالی بسر می برند. مناسبات زناشویی و خانوادگی شدیداً سنتی است و حتی مردان اقدار مدرنی که در شهرها شکل گرفته اند کاملاً آغشته به ایده ها و افکار فئودالی می باشند. علیرغم رشد مناسبات سرمایه دارانه و افزایش نقش زنان در تولید و در بازار کار، تغییر چندانی در روینا و موقعیت حقوقی زنان بوجود نیامده است. قوانین مربوط به ازدواج، طلاق، ارث و مشاغل همه بگونه ای هستند که زنان را در همان موقعیت سابق

رهائی زنان....

از طریق پیشبرد انقلاب دمکراتیک نوین و برقراری دولت نوین کارگران و دهقانان متحقیق می شود. این دگرگونی فقط از طریق جنگ خلق می تواند حاصل شود. زنان همانند سایر توده های ستمدیده به چنین جنگی نیاز دارند تا آتشفشان خشمشان را کاملاً فعال سازد. ایده هائی از قبیل اینکه باید از طریق مسالمت آمیز و یا صرفاً از طریق آموزش و پرورش به مقابله با ستم بر زنان برخاست هم نادرستند و هم مضر. اگر هدف طرفداران این قبیل ایده ها، فریب توده ها بویژه زنان نباشد در بهترین حالت توهمی بیش نیست. زنان همانند سایر ستمدیدگان تنها از طریق شرکت بی پروا و فعال در کلیه مبارزات خلقهای ایران و بالاخص جنگ خلق است که به قدرت لایزال خود پی برده و میتوانند نه تنها برای رهائی خود بلکه برای رهائی تمام استثمار شوندهگان و ستمدیدگان بجنگند. در پروسه چنین جنگی است که مردان نیز متحول شده و قادر میشوند افکار سلطه جویانه خود نسبت به زنان را بدور اندازند.

زنان نیمی از آسمان را به دوش می کشند و باید آنرا فتح کنند

رهائی زنان رویائی تحقق پذیر است. تاریخ صحت این حکم را ثابت کرده است. در شوروی سوسیالیستی تحت رهبری لنین و استالین و در چین سوسیالیستی تحت رهبری مائو امکان پذیر بودن این امر نشان داده شد. در این دو جامعه انقلابی، زنجیرهای ستمگرانه سنت ها از هم گسیخته شد و گامهای عظیمی در امر رهائی زنان برداشته شد. انقلاب بلشویکی به یک ضرب زنان را در کلیه حقوق با مردان برابر دانست و به متشکل شدنشان یاری رساند. حق استعمار زنان توسط مردان و فحشاء ممنوع اعلام شد؛ حق طلاق از جانب زنان برسمیت شناخته شد؛ حق انتخاب شدن و انتخاب کردن به آنها داده شد؛ تمایز بین کودکان مشروع و به اصطلاح نامشروع از بین برده شد و دولت پرولتری با تمام قوا بپای آن رفت که این حقوق را تضمین نماید. پیشرفته ترین جمهوریهای بورژوازی یک صدم آنچه که پرولتاریای در قدرت در چین و شوروی در این زمینه انجام داده بود را تا کنون انجام نداده اند. انقلاب چین میلیونها زن را از ستم فئودالی رها ساخت. به آنان اجازه داد که سر خود را بالا نگاه دارند و در کار و سیاست با مردان برابر باشند. در پروسه تکامل انقلاب چین بویژه در دوران انقلاب فرهنگی پیشرفتهائی نوینی در امر رهائی زنان حاصل شد و زنان نقش مهمتری در صحنه رهبری و سیاست جامعه انقلابی و پیشبرد ساختمان سوسیالیسم ایفاء نمودند.

امروزه نیز نمونه برجسته مبارزه ای که به رهائی زنان منجر می شود را می توان در انقلاب پرو مشاهده کرد. انقلابی که زنان در صف مقدم آن بعنوان رهبران و جنگندگان پیکار می کنند. حزب کمونیست پرو با اتکاء به ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم با دیدگاههایی که مسئله زن را یک «تضاد تبعی» می دانستند که بعد از پیروزی انقلاب باید بدان پرداخت، مقابله کرد. این حزب توانست

از طریق جنگ خلق به بسیج زنان انقلابی بویژه زنان روشنفکر شهری و زنان روستائی در سطح گسترده بپردازد. زنان همراه با مردان انقلابی از طریق جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو و با سرنگونی دولت کهن در نقاطی از کشور مناطق پایگاهی سرخ را بنا نمودند که در آن از مناسبات ارتجاعی در رابطه با زنان خبری نیست. در مناطق پایگاهی، کمیته های قدرت خلق علاوه بر تقسیم سرانه زمین و تشویق کشت و برداشت جمعی، بر تبهکاری، فحشاء، اعتیاد به مواد مخدر و تجاوزاتی که نسبت به زنان صورت می گیرد نقطه پایان گذاشته اند. بیوه ها و سالخوردهگان از کمک ضروری جامعه برخوردارند. امکانات آموزشی در اختیار همگان قرار دارد و زندگی روزمره بر مبنائی انقلابی در جریان است.

زمان انتقام فرا می رسد

هم اکنون جامعه ایران در بحران اقتصادی - سیاسی عمیقی فرو رفته است. دوران شکست انقلاب به پایان رسیده و ما شاهد دور دیگری از خیزشهای توده ای علیه دستگاه ستم و استثمار هستیم. حکام منفور اسلامی دچار درماندگی و هراسی عظیم گشته اند. آنها از خش خش برگها هم می ترسند. هر علامتی از خیزش دوباره توده های بپا خاسته، توده هائی که مصممند درهم کوبیده نشوند و به برده تبدیل نشوند، می خواهند بار ستم را بدور افکنند و آزادی یکف آورند، مرتجعین اسلامی و طرفداران نظم کهن را دیوانه میکنند. در چنین شرایطی این جنایتکاران نیک می دانند که خشم زنان از آتش جهنم نیز سوزانتر است. خشمی که می تواند برای زیر و رو کردن جامعه بمنزله نیروی قدرتمندی عمل کند. مسئله زنان در جامعه ما آنچنان حاد است که از هم اکنون بسیاری از وابستگان به طبقات ارتجاعی و امپریالیستها سعی میکنند از این مسئله برای مطامع ارتجاعی شان سوء استفاده کنند. امپریالیستهای آمریکائی تلاش دارند خود را مدافع «آزادی زنان» و نماینده آزادیخواهی در مقابل استبداد حاکم معرفی کنند تا از این طریق بااصطلاح فصل مشترکی با توده ها برای خود پیدا کرده و مبارزاتشان را منحرف کنند و کل نظم کهن را از گزند مبارزات توده ها حفظ نمایند. مناسباتی که بر جامعه ایران حاکم است و زنان نیز از آن در رنجند بخشی از مناسبات حاکم بر جهان امپریالیستی است. بدون مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی و بدون مبارزه با نظام امپریالیستی و ایده ها و افکار امپریالیستی، زنان نمی توانند به رهائی دست یابند.

اینکه همه زنان تحت ستم قرار دارند ذره ای از این واقعیت نمی کاهد که زنان وابسته به طبقات مختلف راه حلهای طبقاتی خود را برای حل این مسئله جلو می گذارند. این خود سرمنشاء اختلافاتی است که در بین مدافعین جنبش زنان بجشم می خورد. گرایشاتی که مسئله زن را از انقلاب جدا کرده و آنرا بالاتر از انقلاب قرار می دهند، یا اینکه مردان را سرچشمه کلیه ستمها بر زنان می بینند و نه سیستم حاکم بر جامعه را، عملاً به فرمیسم ختم می شوند. یعنی صرفاً به اصلاح نواقص این سیستم در

رابطه با نابرابری بین زن و مرد توجه دارند. هر چند کمونیستها کلیه مبارزات زنان علیه هر شکلی از ستم را عادلانه می دانند و از آن حمایت می کنند اما کاملاً واقفند و زنان زحمتکش شهری و روستائی را نیز آگاه می کنند که باید راه را تا انتها رفت؛ زیرا رهائی از ستمی که بر آنان می شود تنها در گرو سرنگونی نظام طبقاتی است. جدا کردن حل مسئله زنان از مسئله انقلاب دلخوش کردن به مرهمی موقتی است که بر روی این زخم عمیق و کاری گذاشته می شود. بنابراین نه علل آنرا ریشه کن میکنند و نه بطور اساسی درد را چاره میکنند. امتیازاتی که جنبش زنان در اثر مبارزات خود می تواند و باید بدان دست یابد فقط با پشتوانه یک جنگ خلق تمام عیار برای سرنگونی کل نظام ستمگرانه حاکم می تواند حفظ شود و بالاخره با پیروزی یک انقلاب دمکراتیک نوین و سوسیالیستی است که میتواند تضمین شود. در غیر اینصورت، دشمن هر آن می تواند این دستاوردها را به زور و قهر از ما باز ستاند.

در انقلاب ۵۷ زنان در مقیاسی عظیم در صفوف مبارزه قرار گرفتند. جنبش انقلابی زنان، شمار زیادی رهبر و فعال کمونیست و انقلابی پروراند که بسیاری از آنان در مبارزه رو در رو با دشمن جان باختند. این قهرمانان الهام بخش مبارزات ما در طی این سالها بوده و هستند. اگر چه بخاطر شکست انقلاب و همچنین انحرافات که نسبت به جنبش زنان در جنبش انقلابی موجود بود حداکثر استفاده از این پتانسیل انقلابی صورت نگرفت، اما جمعیندی صحیح از مبارزات گذشته توسط پیشاهنگ پرولتری یک ذخیره ایدئولوژیک - سیاسی غنی است. این جمعیندی روشنائی بخش راه آینده زنان و مردان دلیری است که مبارزات توده ای کنونی آنرا بجلوی صحنه رانده است.

بار دیگر چشم انداز امید بخشی در جامعه در حال شکل گیریست. زمانی فرارسیده که می توان بلندپروازیهای انقلابی را متحقیق ساخت و غیر ممکنها را ممکن نمود. زنان باید هر چه آگاهانه تر و قاطعانه تر در انقلاب شرکت کنند. آنان باید در پیشاپیش صفوف انقلاب قرار گیرند؛ بعنوان رهبران سیاسی، انقلابیون حرفه ای و رزمندگان حزب کمونیست انقلابی ایران؛ و بعنوان فرماندهان نظامی و جنگندگان جنگ خلقی که همه ستمدیدگان را رها می سازد.

روز هشت مارس، روز بین المللی زنان، روز تجدید عهد برای مبارزه سرسختانه و قهرمانانه همه زنان آزاده و انقلابی جهان علیه ظلم و ستم و استثمار است. باشد تا در این روز یکبار دیگر صلابت نبرد علیه مرتجعین و امپریالیستها سراسر جهان را در نوردد و نیاز مبرم توده های ستمدیده به سرنگونی جهان کهنه و برقراری جهانی نوین و انقلابی اعلام شود. این روز رزم جهانی مبارک باد!

هشتم مارس ۱۹۹۵ (۱۳۷۳)

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

«سناریوی سیاه و سفید»...

شخصیتها و جریانات مختلف منتسب به این طبقه، سری میان سرها در آورد و به سخنگوی اصلی این طبقه بدل شود یا خیر اهمیتی ندارد. اما او دورنمای نمایندگی طبقه ای را هدف خود قرار داده که مدتهاست نقش و رسالت تاریخی را در صحنه سیاسی ایران بکلی از دست داده است.

~~*~*

آفتاب عمر جمهوری اسلامی لب بام است. امپریالیستها، بویژه امپریالیستهای آمریکائی حداکثر تلاش خود را بکار میبرند تا ماشین کهنه دولتی را از گزند مبارزات توده ای در امان نگاه دارند. آنها بدنبال ترفندهائی هستند تا نظام جهنمی شان را به شکل و شمایل دیگری بخورد مردم دهند. معمولاً یکی از روشهایی که مرتجعین برای ثبات خود بکار می گیرند استفاده از روشنفکران مخالف و جذب آنها می باشد. آنها از این طریق سعی میکنند خود را برای توده ها اثر و تازه نشان دهند. برای امپریالیستها این امر از زاویه ثبات بخشیدن به دولت ارتجاعی در ایران مهم است.

در چنین متنی اعلام آمادگی جریاناتی چون «کمونیسم کارگری» برای شرکت در بازیهای بالائیها خطرناک می باشد. اگر چه دامنه تاثیر گذاری این جریان چندان گسترده نیست و توده هایی که زیر سرنیزه های رژیم اسلامی دست به مبارزه می زنند برای چنین بحثهایی تره هم خرد نمی کنند. ولی از زاویه تاثیراتی که این قبیل جریانات بر روی روشنفکران جامعه بطور کلی - و در مورد مشخص این حزب در خارج از کشور - دارند، مقابله با این ترهات لیبرالی مهم می باشد. این جریان علیرغم آنکه بطور عملی نمی تواند نقش چندانی در صحنه سیاسی ایران داشته باشد اما سمومی که می پراکند، می تواند نیروی برخی روشنفکران انقلابی را به هرز برد یا آنها را گیج سر کرده و مانع آن شود که انرژی شان به حداکثر در خدمت به انقلاب رها شود. از همینرو وظیفه کلیه نیروهای انقلابی و مترقی است که چنین خطوطی را افشاء و طرد کنند. هر روشنفکر انقلابی که خود را طرفدار خلق می داند حتی اگر با ما مائوئیستها از نظر ایدئولوژیک - سیاسی موافق نباشد وظیفه دارد با توجه به این مباحث، تئوریهائی از قبیل «سناریوی

سیاه و سفید» را افشاء کرده و تلاش کند در مجامع سیاسی سخنگوی توده های شورشگر باشد ■

منابع

- ۱ - «همبستگی» نشریه فدراسیون سراسری شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی؛ شماره ۵۴ دسامبر ۱۹۹۴ - مصاحبه با منصور حکمت
- ۲ - «انترناسیونال» نشریه حزب کمونیست کارگری ایران؛ شماره ۱۵ شهریور ۷۳ - مقاله «روایهای ممنوع مجاهد» نوشته منصور حکمت
- ۳ - «انترناسیونال» شماره ۱۶ آذر ۷۳ - قرار مصوب پلنوم دوم کمیته مرکزی درباره مخاطرات احتمالی در جریان سرنگونی رژیم اسلامی
- ۴ - رجوع شود به منبع شماره یک
- ۵ - همانجا
- ۶ - «همبستگی» شماره ۵۴ دسامبر ۱۹۹۴ - مصاحبه با منصور حکمت
- ۷ - رجوع شود به منبع شماره دو
- ۸ - همانجا
- ۹ - «انترناسیونال» شماره ۱۵ - مقاله «در پایان یک دوره» سخنرانی منصور حکمت
- ۱۰ - رجوع شود به منبع شماره شش

تعمیق بحران....

تکنولوژی بالا و نیروی کار کم) میباشد، تعداد مشاغل ایجاد شده توسط آنها قابل اغماض است.

۷ - در اقتصاد سیاسی مارکسیستی سرمایه های بزرگ انحصاری در کشورهای تحت سلطه بدین نام خوانده میشوند. به آن سرمایه بوروکرات - کمپادور هم میگویند. این سرمایه ها در ارتباط نزدیک با سرمایه امپریالیستی به وجود می آیند و موجودیتشان به این ارتباط وابسته است. استعمار نیمه فئودالی نیروی کار، نقش عمده ای در سودآوری این سرمایه ها دارد. سرمایه بوروکراتیک با قدرت دولتی در آمیخته و به اشکال دولتی یا خصوصی موجودیت دارد. طبقه مالک و یا کنترل کننده این سرمایه انحصاری را طبقه بورژوا - ملاک میگویند. امروز واحدهای بزرگ این سرمایه انحصاری در اتحادیه های بورژوا - ملاکی مانند جهاد سازندگی، بنیاد مستضعفین،

اوقاف و غیره گرد آمده اند.

۸ - با نگاهی به کیفیت این سرمایه گذاریها میبینیم که اکثراً بشکل کوتاه مدت و در سهام و قرضه های دولتی بوده اند. در سال ۱۹۹۱ میلادی، ۷۰ درصد از سرمایه گذاریهای مستقیم خارجی در کشورهای تحت سلطه از این نوع بوده است. در سال ۱۹۹۲ میلادی، شصت درصد از سرمایه گذاریهای خارجی مستقیم آمریکا در مکزیک در بازار بورس آن بود؛ بخش بزرگی از این بازار بورس شامل پروژه های هتل سازی، ساختمانهای اداری، مدرنیزه کردن خود بازار بورس و مخابرات و غیره است. رشد عظیم بازارهای بورس (سهام) در کشورهای تحت سلطه بخودی خود نمایانگر خصلت سرمایه های خارجی است که به این کشورها وارد میشود: هر چه بیشتر بر مبنای کوتاه مدت و گرایش بسوی بورس بازی و فعالیتهای غیر مولد.

۹ - صنایع مونتاژ که در دهه ۱۳۴۰ توسط سرمایه های

خارجی براه افتاد و بجای وارد کردن یکسری کالاهای مصرفی بادوام مانند اتومبیل و یخچال و غیره، قطعات آن وارد کشور شده و در اینجا سرهم بندی میشود.

۱۰ - پس از جنگ جهانی دوم، کل ساختار سرمایه دچار دگرگونی شد و راه برای یک دوره طولانی از رونق اقتصادی باز شد. شالوده این تجدید ساختار، برقراری مناسبات سیاسی و اقتصادی جدیدی میان قدرتهای سرمایه داری بزرگ بود. حلقه مرکزی اینکار تجدید تقسیم مستعمرات و نیمه مستعمراتی بود که در آنها انقلاب نشده بود. ریختن چنین شالوده ای فقط بر پایه نتایج زور آزمائی جنگ دوم امکان پذیر بود. در عصر امپریالیسم، وقتی سرمایه به بحران ساختاری بر می خورد فقط با دست زدن به تخریبی عظیم و خشونت بار در ابعاد جهانی، میتواند برای یک دور دیگر بحران ساختاری خود را بر طرف کند. مگر اینکه انقلاب پرولتری رخ دهد و بخشهای بزرگی از جهان سرمایه داری را رها سازد.

توجه! نشانی پستی و شماره حساب بانکی ما تغییر کرده است

نشانی جدید:

کمکهای مالی خود را به نشانی

زیر ارسال کنید:

کد بانک حتما قید شود

BM BOX 8561
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

BANK CODE: 60- 21- 45

ACCOUNT NUMBER: 39 38 70 54

104 TOTTENHAM COURT ROAD

NATIONAL WESTMINSTER BANK

LONDON W1P 0EN

ENGLAND

قطب‌نامه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

در حمایت از جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو

و در دفاع از جان‌گوزالو

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از ابتدای تشکیل خود، از حضور حزب کمونیست پرو در صفوف خویش احساس غرور کرده و جنگ افتخار آمیز خلق تحت رهبری این حزب را پیشروترین مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع در جهان امروز محسوب داشته است.

نیروهای مسلح خلق پرو که در ماه مه ۱۹۸۰ با واحدهای کوچک کار خود را آغاز کردند تحت رهبری حزب کمونیست پرو به دریای خروشان مبارزه طبقاتی بدل گشته اند. حزب کمونیست پرو با اتکاء به توده‌ها بویژه دهقانان فقیر، و با پیروی از راه محاصره شهرها از طریق دهات و بی‌هراس از قربانیها و دشواریها، مبارزه‌ای را رهبری کرده که به کسب پیروزیهای عظیم، برفراری حاکمیت خلق در مناطق وسیع روستایی و گذر به مرحله تعادل استراتژیک در جنگ با رژیم ارتجاعی انجامیده است.

حزب کمونیست پرو با اطمینان مطلق به پیروزی نهایی انقلاب دمکراتیک نوین بعنوان پیش‌درآمد انقلاب سوسیالیستی در پرو و تبدیل کشور به یک منطقه پایگاهی برای پیشرفت انقلاب جهانی و پیروزی نهایی کمونیسم جهانی نبرد کرده است.

انقلاب در پرو نیز مانند هر پدیده‌ای در طبیعت و جامعه تکاملی مستقیم الحظ نداشته است. این انقلاب از دل مبارزه‌ای دشوار، در مواجهه با ضد حمله‌های وحشیانه دشمن و از مسیری پر پیچ و خم پیشروی کرده است. این پروسه به آبدیده و پولادین کردن حزب خدمت کرده و آنرا بیش از پیش قادر ساخته که انقلاب را تا کسب پیروزی به پیش برد.

پیشرفت‌ها و پیروزیهای جنگ خلق گواه رهبری مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی صدر گونزالو و کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو است. حزب کمونیست پرو تحت رهبری صدر گونزالو و با بکار بست خلاقانه مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم به اوضاع مشخص آن کشور نه فقط قادر شده انقلاب پرو را پیشرفت دهد بلکه خدمات مهمی به درک انقلابیون پرولتر سراسر جهان نموده است.

در سپتامبر سال ۱۹۹۲ صدر گونزالو توسط رژیم ارتجاعی و به کمک امپریالیسم آمریکا دستگیر شد. از زمان دستگیری صدر گونزالو، کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از فراخوان زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید! پیروی کرده است. صدها هزار کارگر، دهقان، روشنفکر انقلابی و نیروهای مترقی در قاره‌های گوناگون در یک کارزار قدرتمند و هماهنگ بین‌المللی شرکت جستند. صدر گونزالو با فراخوان انقلابی تکان دهنده‌ای که از زندان صادر کرد به خلق روحیه بخشید و زندانبانانش را میخکوب نمود. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بار دیگر عزم خویش در پیشبرد مبارزه تا به آخر جهت دفاع از جان صدر گونزالو را اعلام می‌کند.

امروز انقلاب پرو در جریان پیشروی بسوی کسب قدرت سراسری با مصافهای جدید روبرو است. حزب کمونیست پرو که به ایدئولوژی شکست ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم مسلح بوده و در جریان ۱۳ سال جنگ انقلابی آبدیده شده، ثابت کرده که قادر است یا هر نوع حمله دشمن مقابله کند و آنرا شکست دهد، از هر اوضاع جدیدی که به ظهور رسد تحلیل صحیح بعمل آورد و فعالیتش را در انطباق با آن ادامه دهد، در اصول استوار و در تاکتیکها انعطاف پذیر باشد، و برای کسب پیروزی بر کلیه دشواریها فائق آید.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عهد می‌کند به پشتیبانی خلل ناپذیر از کارزار دفاع از جان صدر گونزالو، از حزب کمونیست پرو و رزمندگان قهرمان جنگ خلق، و از توده‌های مبارز پرو ادامه دهد.